* بسم الله الرحمن الرحیم *

تقریظ منبع فضل و کمالات. مجمع احادیث و آیات مقتدای اصحاب علم و هنر پیشوای علمای متبحر کاشف علوم عقلیه واقف فنون نقلیه محرم اسرار لاهوتی مرجع انوار جبروتی کهف الحاج کنف المحتاج کفیل امور کافهٔ انام متعهد کارهای خاص و عام دستگیر صغیر و کبیر نوازندهٔ غریب و فقیر راعی جناب مولانا مولوی حافظ حاجی احمد کبیر ابداله برکاته وادام افضاله علی رؤس الغنی والفقیر * الدر والدري خا فاجوده * فتحصنا بالبحر والافلاك *: لازلت یاصدر الهدایه والتقی * مدیراعلي افق الکرامه والهدي * که بر بن نسخه مرقوم گشته

سپاس بقیاس مرقادیرا که مشاطهٔ قدرتش عروس معنی بکر را در حجلهٔ فکر جلوهٔ ظهور و صانع حکمتش سواد لفظ را از فروغ مضمون چون مردم چشم سرچشمهٔ نور گردانید و زبان نطق پرداز را از افاضه نیسان مکرمتش گوهرافشان و فکر معنی طراز را از فیض بهار موهبتش گل درگریبان و صلوة طیبات و تحیات زاکیات بر سرور کائنات امام الانبیا تاج الاصفیا محمد مصطفی و بر آل اطهار و اصحاب کبار او باد امابعد بر ضمایر مهر نظایر صفوت گزینان صفاکیش و دانش آرایان معانی اندیش مخفی نماند که چون به کتاب ابوالفضل که در متانت مبانی و لطائف معانی علم تفرد افراخته و رقم تعطل و اندراس بر صفحهٔ کتب فارسیه کشیده از دقت مضامین عالیش شانهٔ عقول موشکافیش چون دل سودازدگان زلف مهوشان صدچاک و بلاغت و نازکی عرائس نگارشش کنار فهوم از تهمت هم آغوشی پاک نظر بران مجمع کمالات

است‌انی دمورد فیوضات سبحانی سردفتر انشاپردازان جهان وسرورق سخن سنجان بلاغت نشان وحید العصر فرید الدهر مولوی محمد اعلم حفظه الله تعالی وسلم بسلامت ذهنی و ذکاوت فطری وبکمال مساعی جمیله وترددات جزیله شرحی در تسهیل مشکلاتش بعنایت توضیح وتشریحی درحل معلقاتش بنهایت تصریح که طالبان فن انشا را راهی سوی مطلب نماید و منشیان فصاحت شعار را بلاغت افزاید بحیز تحریر در آورده اند الحق الحق چه شرحی است که اگرش شرح صدور خوانم رواست وگر مسرت قلوب پنداریم بجاست اگر نعمت خان عالی باهمه شان متعالی می بود بمعاینهٔ ساده نگاریش رنگ بر رویش می شکست و امان الله حسینی باهمه جاه وشرف مکانی از مشاهدهٔ رنگینی الفاظش از نقش وجود ساده می گشت وخاقانی باوجود همه دانی از بس غم وغصه چین بر جبین می آورد وصاحب طغرا با آن قصیات وانشا از خجالت خط عبودیت بر ناصیهٔ سرافکندگی ثبت می کرد بهرکیف چون زبان فصاحت بیان از تقریر توصیفش بقصور معیلان وکلک معانی سلک در بیان صفاتش بریده زبان همان بهتر که بدعای شارح ختم کلام نمایم الهی مطالب کونین قرین حالش کناد بحرمت النبی وآله الامجاد

تقریظ اعجاز رقم عطارد قلم فصاحت شعار بلاغت دثار عالم یکتا فاضل بی همتا قانون تحریر مخترع فنون تقریر کشاف غوامض علوم معقول ومنقول وصاف فروع و اصول دقیقه شناس مضامین نکته رس دواوین شاعر بی بدل صاحب قصاید وغزل محب صادق دوست واثق مرجع امور انام مجمع مهمات خاص وعام نصفت کیش انصاف اندیش برگزیدهٔ آفاق کریم الاخلاق خلاصهٔ خاندان نبوی نقاوهٔ دودمان مصطفوی جناب مولوی امداد علی عظیم آبادی ادام الله ظله العالی وصانه عن آفات الاعادی ٭ زحل شاگرد او ورکنه دانی ٭ عطارد چاکرش در خامه رانی ٭ فلا زلت یا مصدر الاعالی ٭ و بالفضل برهان اهل المعالی ٭

که برین کتاب صورت ارقام پذیرفته

سبحان الله طرفه شرح مکاتبات علامی که تا این زمان عرایس مضامین رنگینش کخدورٍ مقصورةٍ
فی الخیام و مخدرات نکات دلنشینش کشمسٍ مستورةٍ فی الظلام محتجب و مستور بود گلگشت
پردازی طبع ارجمند و بجلوه طرازی فکر مشکل پسند تحلیه حدیقهٔ تحقیق مهر سپهر تدقیق کشاف
مشکلات حقایق مفتاح مغلقات دقایق غازه پیرای چهرهٔ شاهد ان معانی رنگین چهره آرای
نازنینان استعارات متین از نفائح لطف طبعش بوی گل بر دماغ صبا گران و از طراوت
گلشن همیشه بهار خلقش دامن خزان رشک گریبان بهارستان اصل اصول فروع و اصول
عالم معقول و منقول نکته رس دقیقه پرور صاحب فضل و هنر المتحلی کلامه ببلاغة سحبان
و نظامه بفصاحة حسان بل قد استصفی به مناهل الفصاحة و استحلی به
مشارب ارباب البلاغة فرید دهره وحید عصره الالمعی اللوذعی الاریب
الادیب البارع الافخم المولوی محمد اعلم لا زالت شموس علمه طالعة
بحیث لا یعتریها الکسوف واقمار کماله لامعة بحیث لا یعرضها الخسوف
جمال نظام گرفت و حسن اختتام پذیرفت الحق شرحیست دلپذیر و بی نظیر من بدایع
معانی را جامع طالبان فن بلاغت را نافع هر فقره اش شرح کتاب معانی مشکل و
هر کلمه اش دفتر تفصیل مطلب مجمل هر حرفش نامهٔ نکته دانی و هر نقطه‌اش طغرای منشور سخندانی
سواد متنش سرمه کش دیدهٔ بینائی بیاضش آئینه دار طلیعهٔ صبح دانائی هر تشریحش خورشید
مطلع تحقیق و هر توضیحش دریای منبع تدقیق منشیان فصاحت آفرین را بکار نامهٔ انشاپردازی
و سخنوری مترسلان بلاغت آئین را دستور العمل عبارت آرائی و بلاغت گستری
* نظم * * تعالی الله چه خرم بوستان است * بهار فر زینت باغ جنان است * هزاران صد گلش
معنی شکفته * چمن رنگ از غبارش گرفته * برنگ گل رواج تازه اش باد و از تار تماشا رازداش باد

مشکلات لغت رافع مغلقات بلاغت مولف قواعد نحو وصرف موضح غوامض کتب وصحف موشح قانون عدالت شرح آئین نصفت معتقد ای خلائش جهان و جهانیان مقرا شفاقش وز مانیان فرید العصر وحید الدهر سور دعنایات کریم جناب مولوی عبدالرحیم مدظله العالی ٭ ادام الله العالمین جلاله ٭ ومد علی اهل العالم ظلاله کہ برین شرح صورت تحریر یافته

٭ بعد حمد خدائی کہ شرح صدور مومنان بمعرفت خود نمود وصلوٰة وسلام بر رسول او ٭ کہ گوی سبقت از خاتقان خویش در ربود و بر آل کرام و اصحاب عظام او کہ هادی طریق زهراو حامی ملت بیضا اند گوش لطائف نیوشش را مژده باد کہ فاضل عامل و ادیب کامل دانندۀ رموز خفی وجلی کشایندۀ نکات علوی و معنوی پیشوای رهروان انشا پردازی مقتدای سالکان سالک سخن طرازی گره کشای معضلات نظمی و نثری رهنمای طرق منشیگری ماهر علوم معقول و واقف فنون منقول مجمع فضائل منبع فواضل یکتۀ فروش ملویات علامی علامۀ نامی اعنی مولوی محمد اعلم شرحی کہ شرح صدور طالبان این فن از تو توان کرد و دل شارحان سامان بخون از و توان زد مشتمل بر تحقیقات مقام مشکله و لغات عربیه و فارسیه و ایضاح تعریضات مستوره و اکتشاف نکات پوشیده ٭ بصد خوبی و دل فریبی تالیف کرده اند اگر آنرا فرهنگ دانش و بینش گویند بجاست بلکه اگر دستور العمل ابوالفضل وافریش خوانند روا ٭ بیت ٭ ٭ درین کتاب نظر کن بچشم عبرت بین ٭ کہ نقش صورت مانی و لعبت چینی است ٭ کتاب نیست نگه میکنم کہ دریائیست ٭ کہ دست عقل ز اطراف او گهر چنین است ٭ الحق کہ با وجود حجم صغیر جامع کبیر است و بی بدل و نظیر و کنز دقایق است بابسط و تفسیر اگر بمکول منشیان جهان دانم بجاست و اگرش باعث شرح صدور خوانم سزاست ودرسن قال ٭ قطعه ٭ ٭ کین نسخه کز وعهد کهن شد تازه ٭ افتاده بهر مقام زو آوازه ٭ جلدش بادا ادیم فیروزۀ چرخ ٭ واز تار رشتهای خورشید ازه

تقریظ علامهٔ عصر فهامهٔ دهر عیار گیر هنرپروران و عاقلان معیار آزمای دانشوران و فاضلان مدبر زمان عقیل دوران معلم قوانین فصاحت مروج مضامین بلاغت فارس میدان سخن پردازی یکه تاز مضمار نکته طرازی سلالهٔ خاندان هاشمی خلاصهٔ دودمان حامی فضائل اکتناه فواضل دستگاه جناب مولوی سید قدرت الله دامت برکاته علی العالمین الی یوم الدین

* کلام ملک من حسن القبول مروج * * یفوز باقسام المطالب سامعه *

* که برین کتاب مثبت شده

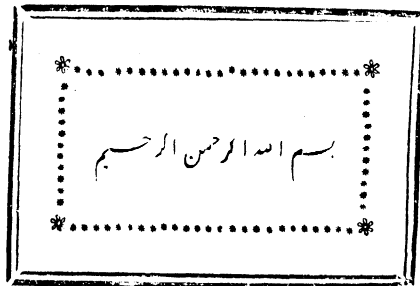
* مترسلان بلاغت نشان و منشیان سحربیان را مژده باد ازانجا که مکاتبات و مراسلات ابوالفضل ابن المبارک ناگوری که باسم علامی اشتهار دارد با وصف فصاحت عبارات و سلاست کلمات و متانت اشارات جابجا مخدرات ابکار افکار و عرائس مضامین ابدارش همچنان در تتق حجاب و جلباب احتجاب جلوه آرا بود و تا این زمان آلایش دست فکرت نامحرمان و غبار تخیلات بیگانگان دامان عصمتش نیالوده اینک غواص بحر معانی نقاد نقود نکته دانی عالم با عمل فاضل بی بدل صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم محرم اسرار سخن واقف رموز نو و کهن عقده کشای مشکلات علوم کاشف دقایق و معضلات فهوم نخل بند گلستان معانی گلدسته پیوند بوستان سخن دانی یگانهٔ آفاق و عالم مولوی محمد اعلم ادامه الله تعالی و علمه آن پردگیان ستوره سطور را ابکار طبع مشکل پسند و باغوش فکر بلند خود در آورده برایش شرحی پاکیزه و لطیف و تشریحی برگزیده و نظیف تالیف نموده اند و بترتیب انیق و تنظیم و تنسیق آنرا زیب تازه و زینت بی اندازه بخشیده سبحان الله زهی شرحی و عجب تالیفی که با وجود کشف مفردات لغات و مرموزات کتاب و توضیح کلام و تطریح مرام و حل عقده های سربسته و تبیین نکته های نهفته و ترمیم اصل عبارات و تهذیب متن مکاتبات که باعث نارسائی ناقلان و کمیابی منتسخان از لباس صحت عاری و از زیور درستی خالی بود هم بر احوال اسلاف کبار و سیر سلاطین نامدار و اخبار امیران با اقتدار و بزرگان ذی

اعتبار که بنام نامی و اسم سامی او بشان در اصل کتاب بتقریبی مرقوم و مذکور بود مشتمل و محتوی است الحق شرحی بدین خوبی و تالیفی باین محبوبی در فن انشا که مبتدیان را بکار آید و منتهیان را بلاغت افزاید مرتب نگشته و بوجود نیامده اگر آنرا بنظر الفاظ آبدار او کلمات جواهر نگارش نفایس الذخائر گویند سزا است یا بلحاظ صفائی معانی و روشی بیانی مرآة الضمائرش نامند روا است اللهم اجعله مقبولا في العالمين كما جعلته مورخه من الاكرمين والاعظمين قطعات متضمن تاریخ اتمام طبع و هم مشتمل تاریخ تالیف کتاب هذا بطریق تعمیه از انجی نظر از شاعر معجزه پرداز ظریف فصاحت شعار لطیف بلاغت دثار بذله سرا لطیفه آرا نکته پسند قوافی بند رئیس الرؤسا شریف الشرفا کریم الاخلاق عمیم الاشفاق صاحب رای و فرهنگ جناب میرزا ببر جنگ دام لطفه و زاد فضله قطعات مذکوره ❊ معنی مشکلات علامی ❊ بود تا این زمان بکتم عدم ❊ مولوی اعلمش مشرح کرد ❊ از برای فواید عالم ❊ بهر تاریخ سال او آزاد ❊ کمر سعی بست مستحکم ❊ بسر زد ز فکرت روشن ❊ کرد این مصرع انتخاب قلم ❊ هادی طالبان علم و فن ❊ شرح علامی آمد از اعلم ❊ ۱۲۴۹ هجری ❊ تاریخ تالیف ❊ یکی جهان محمد اعلم ❊ کایام چو او بعلم کم زاد ❊ علامی را بشرح آورد ❊ زان عقده مشکلات بکشاد ❊ شد دفتر فیض سال تالیف ❊ می کاهش جان ز فکر آزاد ❊ ۱۲۴۸ دو قطعه تاریخ مشتمل اتمام طبع شرح هذا یکی بدون تعمیه و دیگری با تعمیه از صاحب فکر و طبع رسا مالک ذهن و ذکا منشی بی نظیر انشا پرداز دل پذیر عمده خصایل پسندیده شمائل مرجع محاسن اخلاق مجمع حسنات و وفاق جناب منشی امداد حسین سلمه الله تعالی بحرمة الحسنین ❊ قطعات مذکوره قطعه بدون تعمیه ❊ ز ذهن ثاقب و طبع بلند مولوی اعلم ❊ نظامی یافت خوشتر شرح علامی بحمد الله ❊ بدم در فکر تاریخش که هاتف بر ملا گفتا ❊ بود کاشانه عالم منور زین چراغ مه ❊ ۱۲۴۹ تاریخ دیگر بطور تعمیه چون ز اعلم بحسن و زیبائی ❊ نسخه شرح دل فریب آمد ❊ در دبستان نه روان کهن ❊ شرح علامیش عجیب آمد ❊ گفت هاتف بگوش من بولا ❊ سال تاریخ آن غریب آمد ❊ ۱۲۴۹

باید دانست که هر نسخهٔ شرح علامی که بی مهر و دستخط محمد اعلم باشد مال دزدیست کسی بخریداری آن جرأت نماید

* فهرس نسخهٔ مرآة الضمائر شرح علامی * ۱۸

فقط



الحمد لله الذي جعل اذهان الانسان موضحة للاسرار وعلم افهام الانس تشريح الخفايا والاستار
والصلوة والسلام على نبيه الكاشف عن رموز العلم والدين وعلى آله واصحابه الموضحين
للمستعدين الغوامض واليقين * اما بعد اکثر از دوستان بی تکلف و محبان با تلطف که دشمن
بیگانگی و دوست یگانگی بودند خصوصاً شاعر بی بدل صاحب قصائد و غزل واقف مضامین
خفی وجلی خواجه نجف علی زاد الله علمه و فضله باعث بران شدند که این نسخه خلائق و نام محمد اعلم
لکهنوی ولد قاضی فضل علی ولد قاضی سیف الله انار الله برهانهما وجعل الجنة مثواهما در
تشریح مشکلات مکاتبات علامة العصر و توضیح مغلقات فهامة الدهر صاحب العلم والعدل
شیخ ابو الفضل نور الله مرقده پردازد که جمهور عوام و بعضی از خواص را بدرس و تدریس
آن کاهی عظیم و زحمتی فخیم بهم میرسد بنده هرچند بنظر من ضعف عقل استنکاف خود را ورزیدم
و خواستم که باقدام چنین امر خود را مضحکه خرد و بزرگ گردانم و جان ناتوان را بهدف
سهام طعن و ملامت نسازم لیکن آخر از این گریز را حمل بر انکار نموده عرصه بر من تنگ نمود

نمود و گوی اصرار از میدان مبالغه در ربود ناچار حسب خواهش آن محب هرچند بهم ناقص
خود و بتعلیم و تربیت مدرس مدرسهٔ فهم و عقل صاحب العلم والفضل دانای رموز فروع و اصول
شناسای غوامض علوم و معقول دانندهٔ نکات نظم و نثر انشاپرداز و نثار عصر مهندس کامل
ادیب فاضل ذوالدرایة والتکرم برادرم مولوی علی اعظم اللهم نور مرقده و عطر مضجعه بهم رسانیده و
آنچه حل لغات مغلقه و کشف کلمات مشکله از استاذنا و مولانا مفخر قاموس علم لغت مروج فصاحت و
بلاغت مرجع علم و عالم متبحر منبع نظم و نثر واقف اسرار معقول کاشف استار منقول ادیب
یگانه نحوی و صرفی بی همتا مصدر مکارم اخلاق مظهر کرم و وفاق مورد عنایات کریم جناب مولوی
عبدالرحیم صفی پوری مدالله ظله العالی تحقیق نموده به تحریرش بیاض کاغذ را همچو سواد باطن خویش
سیره می نمایم و به تسطیرش صفحهٔ قرطاس را چون ظاهر شام غمزدگان دلریش خیره می سازم
و به مصداق * من انصف فقد استظرف * مرجو از منصفان راست کیش و سخن شناسان
دوراندیش که اغماض را شعار خود ساخته و اهمال را دثار خود شناخته اند آنکه اگر
بمقتضای بشریت درین امر خطائی و زللی که لازمهٔ ذات انسان و جبلی ایشان است رو نماید
و یا خلافی و اختلافی که از ان گزیر نیست راه یابد بدامن عفو و کرم بپوشند نه آنرا همچو سبک
سرگان بی باک در محافل و مجالس بزرگان عیب شنو وسیلهٔ گرامندی خود سازند
* نظم * دیدهٔ انصاف چه بینا بود * در هنر دگری که بینا بود * من خجلم از عمل خام
خویش * تو بملامت کم سبز ریش * ومن الله التوفیق وبیده اعنة التحقیق والتدقیق
و باید دانست که راقم الحروف [illegible] عبارت متعرض بذکر حرکات لغات ناشده
صرف حرکات خطی اکتفا نماید و اگر یکی تشریح لغتی می کند باز اگر همان لغت بصفحهٔ دیگر
می آید درصورت غیر متعارف بودن آن لغت تکرار توضیح آن در ان صفحه بنابر سهولت
قاری مناسب می داند و این تشریح از نسخه که دو دفتر تمام طبع شده مع تعرض اغلاط آن
می کند و هرچه بتتبع و استقرای اقوال اکثری از امرایان محمد اکبر پادشاه واضح گردیده منتخب

و خلاصهٔ آنرا نیز قبل از شروع توضیح مکتوب بجز تحریر درمی آرد و بنیز دانستنی است که
از انجاکه اکثر ذکر آبا و اجداد و اولاد و احفاد اکبر در مکاتبات به کنایات و اشارات به معرض
تحریر در آمده بنا بر علی هذا بیان آن واجب نمود پس بدانید که * فردوس مکانی *
اشاره بطرف ظهیر الدین بابر جد محمد اکبر پادشاه است * و جنت آشیانی * کنایه از
نصیر الدین همایون پدر محمد اکبر پادشاه * و عرش آشیانی * کنایه از جلال الدین محمد
اکبر پادشاه * و جنت مکانی * کنایه از نور الدین محمد جهانگیر پسر اکبر پادشاه
* و فردوس آشیانی * اشاره بطرف شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان
نبیرهٔ اکبر * و خلد مکانی * اشاره بطرف محی الدین محمد اورنگ زیب عالم گیر غازیست.
* و خلد منزل * کنایه از قطب الدین محمد معظم شاه عالم مخاطب به بهادر شاه فقط و نیز بندهٔ اولا
بذکر نبذی از حال مصنف که لازمهٔ طریقهٔ شارحین است روادار سامعه خراشی می شوم پوشیده
مباد که علامهٔ معزی الیه پسر دومی شیخ مبارک ناگوریست در سنه نهصد و پنجاه و هشت ہجری
مقدس از عالم عدم لباس هستی پوشیده بطلاقت لسانی و لطافت بیانی و از جودت
طبیعت و ذکاوت فطرت در اندک زمانی یکتای عصر و یگانهٔ دهر گردید و از علوم معقول و منقول در عمر
پانزده سالگی فراغ بهم میرساند و بعد از ان تجرد و عزلت را سخت دوست میدارد و بتکلیف
و اصرار محبان صادق و دوستان واثق در سال نوزده از جلوس عرش آشیانی
باستلام آستان دولت نشان پادشاه سعادت حاصل می کند و او لا تفسیر آیة الکرسی
مرقوم نموده پیشکش بندگان اقدس می نماید بسبب آنکه صیت فضل و کمال و طنطنهٔ لطف
مقال او بسمع همایون میرسانند ملازمان عالی بالطاف خسروانی و اعطاف سلطانی او را
مخصوص می فرمایند و زمان رنجیدگی خاطر بندگان از فضلای متعصبین علامهٔ سابق الذکر و برادرش
فیضی که باوجود ترقی علم و فضل هم از مزاجدانی و روشن بیانی بهرهٔ وافی و سرمایهٔ کافی
داشتند باشیخ عبد النبی و مخدوم الملک که در ان عهد بدانش و عقل و علم و فضل

و فضل مشهور بودند مناظره و مباحثه برابر پادشاه منصف که عیارگیر جوهر لیاقت وقابلیت مردمان بود می کنند و به پشت گرمی سلطان رموزدان چند بار بالزام فاش آنها را خجل و سبک می نمایند وازان روز زربهٔ گرم جوشی در مصاحبت و منادمت بهم میرسانند وازانجا که شیخ نسبت برادر کلان خویش شیخ فیضی مداخلت تمام در مزاج خاقانی پیدا کرده بود بنابران در امارت سابقت فرموده در سال سی ام به منصب هزاری مباهات و عزت می اندوزد ودر سال سی و چهارم که مادر شیخ ازین جهان رخت رحلت می بندد خود بدولت بقدوم میمنت لزوم کاشانهٔ شیخ را منور فرموده تسلی و تعزیت می فرمایند و جواهر کلمات تشفی واندرز از معدن زبان فیض نشان بعالم ظهور می آرند و در سال سی و هفتم به منصب دو هزاری سرمایهٔ افتخار می اندوزد و پایهٔ اعتبار می یابد و شیخ در عرصهٔ چند روز بخاطر والای بندگان آن قدر جا گرفت که محسود شاهزادگان شد پس بوزرا و امرا چه می رسد و دائم همچو سایه همرکاب پادشاه مانده کاری بی صلاح و مشورت او بعمل نمی آمد بعضی اهل عداوت و بغض مزاج سلطان بآنطرف مائل نمودند که شیخ را روانهٔ دکن نمایند و منقول است که سلطان سلیم شاهزاده روزی بخانهٔ شیخ تشریف آورده دید که چهل نویسندهٔ قرآن و تفسیر نو که شیخ بشرکت و مشورت برادر کلان خود فیضی تصنیف می نمود ارقام می کنند شاهزاده همه را باوراق حضور پادشاه برده بدگمان نموده عرض کرد که بر ملا مارا مواعظ و نصائح می کند و خود بخلوت مرتکب چنین فعل شنیع می شود ازان تاریخ در بازار گرمی او سردئی راه یافته و در قرب و نزدیکی او فتوری رو نموده در سال چهل و سیوم ماه الهی جهت آوردن شاهزادهٔ سلطان مراد رخصت دکن می یابد و در مهم دکن کارهای نمایان بظهور می رساند و خدمات بی پایان و جان فشانی های شایان بموقف بروز می آرد چنانچه در سنه یک هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم ماه الهی هنگامیکه به مقام بیجاگده شرفت اندوز ملازمت بندگان سلطان گردید بر زبان الهام ترجمان گذشت *بیت*

* فرخنده شبی باید و خوش مهتابی * تا با تو حکایت کنم از هر بابی * و بظهار چنان خدمات
در همان زمان به منصب چهار هزاری علم عزت و فخر بر مفارق همسران و اقران بر افراخت
و در سال چهل و هفتم که مزاج عرش آشیانی بظهور بدگمانی از طرف شاهزادهٔ سلطان
سلیم منغص گردید ازانجا که شیخ موصوف معتمد درگاه و محرم بارگاه بود و در راستی و درستی
و تقرب حضرت و علو منزلت کسی را عدیل و سهیم نداشت ظل سبحانی او را از دکن طلب
فرمودند و امر عالی برین نمط شرف صدور یافت که فوج خود را در انجا گذاشته جریده
مشرف ملازمت شود و شیخ عبد الرحمن پسر خود را مع لشکر نصرت پیکر و امرای کمکی در دکن
داشته بر سم دو اسپه حاضر حضور گردد و شاهزادهٔ سابق الذکر که بعلت فرط اخلاص
و عقیدت شیخ با مربی و ولی نعمی خویش مکدر خاطر بود آمدن او را درین زمان مضر و مخل
مقصد خویش تصور نموده و تنها آمدنش را فتوح عظیم و فوز فخیم انگاشته و قتل شیخ اول
پایهٔ سلطنت خود پنداشته نرسنگدیو بندیله را که از سرحداد گذر شیخ ناگزیر بود باقسام
الطاف و انواع عنایات امیدوار کرده بخونریزیش ترغیب فرمود او بر سر راه انتظار
فرصت می کشید که دفعةً این خبر وحشت اثر به شیخ رسید مردمان همراهی شیخ نظر بر حفظ جان که از
ضروریات توان شمرد در همای گهاتی چانده شدند شیخ با سماع این سخن بر هم شده بر زبان
آورد که دزدی را چه یارا که هم چو دیوسنگ راه رستم نژادان گردد روز آدینه چهارم
ربیع الاول سنه یک هزار و یازده نرسنگ دیو در اثنای راه بر سر گروهی سوار برگه
از بروزشش کرده است با فوج کثیر و جم غفیر هجوم آورد و در ان هنگام دولتخواهان شیخ بنابر
مصلحت وقت تحریص انحراف از معرکهٔ جنگ و جدال کردند و گدای افغان که از رفیقان
قدیم او بود عرض نمود که در قصبهٔ انتری که نزدیک است رای رایان و راجه سورج سنگه
با سه هزار سوار فروکش هستند آنها را بکمک خود گرفته تادیب بی ادبان باید فرمود شیخ
از ننگ گریز بر جان خود مترحم نشده بهادرانه نقد جان در باخت زمانیکه خبر این حال پر ملال

وهر مال ان بگوش اکبر پادشاه رسید جامهٔ صبر دریده وگریبان شکیبائی چاک زده بر فوت جوهر
یکتا و فقدان گوهر بی همتا تاسفها خورد و بر زبان مبارک آورد که اگر خواهش پادشاهی
از سویدای خاطر شاهزاده سر بر زده بود مرا بقتل رسانیدی و شیخ را نگاه داشتی
و فی البدیهه این شعر بر خواند * بیت * شیخ ما از نهمهٔ تن چون سوی ما آمده * ز اشتیاق
پای بوسی بی سر و پا آمده * اعظم خان تاریخ فوت شیخ بطریق تعمیه یافته * تاریخ مصرع * تیغ
اعجاز سلیم الله سر باغی برید * سر لفظ باغی که حرف باست دور کرده و لفظ اغی که بحساب
ابجد یکهزار و یازده هجری می شود باید گرفت و نیز نقل کنند که شیخ در خواب آمده گفت که
تاریخ فوت من بندهٔ ابوالفضل است از شاه ابوالمعالی قادری که از مشائخ لاهور
است منقول شده که فرمود من از کارهای ابوالفضل انکار داشتم شبی بخواب دیدم که
در مجلس جناب رسالت مآب صلوة الله و سلامه علیه ابوالفضل را حاضر کردند حضرت
جبههٔ مبارک را بر روی شیخ انداخته در مجلس نشانیدند و فرمودند که این مرد در حیات چندی
مرتکب افعال شنیعه شده بود اما مناجات او که آغازش این است الهی نیکان را بوسیلهٔ
نیکی سرفرازی می بخشی و بدان را به مقتضای کرم و دلنوازی موجب نجات او گردید تکفیر شیخ
زبان زد خاص و عام است بعضی به کیش برهمن او را منسوب کنند و برخی شمس پرست
خوانند و جوقی دهریه دانند والله اعلم بالصواب پس ازین بذکر برخی از حقیقت جلال الدین
محمد اکبر بن نصیر الدین همایون بن ظهیر الدین بابر تکلیف قاریان و تصدیع سامعان جائز میدارم
مخفی نماند که پادشاه خجسته بخت و فرخنده طالع فرزند همایون شاه بوده است هنگام [illegible]گی
بر سریر خلافت مصیر دارالسلطنت دهلی رونق افزای شود و پنجاه [illegible] سال بر مسند
کامرانی و پار بالش شادمانی جلوه ریز میگردد در عهد خود بهر جانب که التفات می فرماید
خنگ گردون دو اسپه بدانجانب عنان اختیار خود بدست اقتدار او می دهد و هر
ناحیه که رو می آرد فتح و نصرت و بخت و دولت عجالتاً غاشیهٔ امثال او بر دوش

گرفته هر گاه بر او مید و دو چاکرانش دعوی پادشاهی می کنند و ملازمانش خیال
سلطنت و ایالت در سر دارند مردمان اهل حضرتش را امیدگاه دانسته جمع می گردند
و به برکت حسن پرورش و پرداخت او یادگارهای عجیب و غریب در زمانه میگذارند
منقول است که چون پادشاه گیتی پناه نادرهٔ دهر و اعجوبهٔ عصر شیرشاه که یکی از قوم
افاغنه بوده است و در هندوستان تا مدت پانزده سال به حکومت و ملازمت پادشاهان
هندوستان سرگرم بود و در عهد سلطنت همایون باتفاق افاغنه همایون را شکست به
شکست داده بعد از ان تا مدت پنج سال در هندوستان سلطنت رانی نمود ازین حاکدان بعالم جاودان
شتافت در اقلیم هندوستان فتوری بسیار و خللی بیشمار راه یافت و ملوک طوائف و
حاکمان نواح لوای استکبار در میدان نام آوری می افرازند و در هر بلد سلطانی و در هر طرف
والی کوس استقلال و نقارهٔ استجبار می زند تا آنکه شمشیر اکبری مسلول شده هوای تکبر و
تجبر که در دماغ آن هوسناکان و سرکشان پیچیده بود بصدمهٔ انتقام و لطمهٔ مکافات
برآورد و در زمان اندک همه هندوستان را با اکثری از مضافات صوبهٔ بنگاله و دکن
بقبضهٔ تصرف و اختیار خود در می آرد اما ابوالفضل و فیضی که سرآمد ملحدان و سرغنهٔ مرتدان
بوده به حضرت پادشاهی بار یافته به تلبیسات و تزویرات طبیعت حق جوییت سلطان را
از شارع دین متین انحراف میدهند و بطرف نکال و وبال عاقبت مائل می نمایند چنانچه شاه
بتقیام بعضی از رسومات هنود میلان می فرمود و این دو شعر فیضی که از قصیدهٔ مدحیهٔ سلطان
است برین معنی برهانی روشن و دلیلی مبرهن است ❊ بیت ❊ ❊ قسمت نگر که
در خور هر جوهری عطاست ❊ آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب ❊ او می کند معائنهٔ خود در آئینه ❊
این می کند مشاهدهٔ حق در آفتاب ❊ و این اشعار را بسیار هندوان سند بر آفتاب پرستی پادشاه
نموده به تحسین فیضی گمراه سرگرم اند عبد الله خان اوزبک حاکم ولایت توران چند نامجات
منطوی تشنیع و طعن با کبرا رقام می نماید و عذر بتر از گناه که ابوالفضل بزور و تزویر نگاشته

نگاشته همه در مکاتبات و مراسلات محمد اکبر یافته می شود و اسم مبارک والدهٔ ماجده پادشاه
حمیده بانو بیگم ملقب بمریم مکانی است

* تشریح دیباچه *

* گوناگون * نوع بنوع و الف درین هر دو کلمه برای اتصال است چنانچه شباشب * ستایش *
دعا و آفرین * کسوت * لباس * قوله حیات * پوشیده نماند که این جا معنی
مشهور حیات که زیست است ظاهرا مناسب بنظر نمی آید زیرا که این معنی مخصوص بشر
نیست پس بنا بر مناسبت مقام معنی آن علم و معرفت بهتر و انسب و موت که ضد آن است
کنایه از جهل حسب فرمودهٔ مولوی جامی * مصراع * که نادان مرده و دانا ست زنده *
* ضلالت * گمراهی * هدایت * راه راست نمودن * قوله نامش بزبان آه *
این جا مراد از نام ارادهٔ ذکر ماهیت و حقیقت باریتعالی است و الا ذکر نام پاکش موافق آیهٔ
کریمه * فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ * یاد کنید مرا یاد کنم شما را فرض است یعنی ذکر حقیقت او تعالی و
تقدس به نیت ادای حمد و ثنا بر زبان خود که فی نفس الامر در تعریفش گنگ و لال است
گفتن بیخردی است * قوله وصفش آه * ازین مصراع اشاره بحدیث لَا أُحْصِي ثَنَاءً
عَلَيْكَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ است پیغمبر علیه الصلوة و السلام در شان ثنای حق تعالی
می فرماید که ثنای تو کردن نمی توانم چنانچه تو ثنای خود کردی و ثنا عبارت است از ذکر جمیل
بدهان پس قائل می گوید که جائیکه خیر البشر از وصف دهانی و ذکر جمیل لسانی اقرار به قصور
خود می فرماید من نالائق را کجا یارا که زبان عاجز بیان در وصف پاکش کشایم * قوله
فی الجمله آه * باید دانست که چون از تفسیر کلام عاجز می شوند آنوقت لفظ فی الجمله می آرند
بنا بر آن قائل بجهت اختصار مطلب این لفظ را آورده یعنی قصه مختصر از بیت اول متوهم
شد که حمد او چنان است که گفتن میدانم و لاکن فقط آنرا بزبان آوردن بیخردی میدانم لهذا
ازین توهم به مصراع اخیر گریز می فرماید و می گوید که انصاف چنان گفتم که از بیت اول مفهوم

می شود و آن اثبات عجز خود است در حمد حقیقت او تعالی این هم از بیخبری است زیرا که در حقیقت نه بدل حمد پاکش تصور کردن می توانم و نه بر زبان آوردن لائق می پندارم و توجیه دیگر آنکه نام بزرگش را بعزم ستایش ونیایش بر زبان عاجز و قاصر خود گفتن نا فهمی و کم عقلی است و بعد از اتمام بیت اول قائل دفع توهمی دیگر که پیدا شونده از بیت اول است به بیت ثانی می کند و آن توهم این است که اگر نام مقدس او تعالی گفتن و وصفش بدهان کردن از بیخبردی بودی حکم شارع حکیم بموجب آیهٔ مذکوره که پاک از عیب و نقصان است دران باب وارد نشدی و بیان دفع آن این است که آنچه در بیت اول ذکر نام او تعالی منسوب به بیخبردی کرده غرض ازان آنست که ارادهٔ تفصیل ذکر نام و وصف پاکش کردن بیخردیست فاما آن فی الجمله واجمالا آن چنان است که میدانم گفتن و باین قدر صحت امر حکیم مطلق ثابت و متحقق شد و توهم ناشی دفع گردید و لیکن چون درجای حمد که مقام اقرار عجز است اثبات قدرت خود بر تذکرهٔ زبانی و وصف دهانی اگرچه اجمالی باشد ثابت شد لاجرم به مصراع رابع از ادعای قدرت خود بر ثنای اجمالی او تعالی نیز انکار می کند * سِفارت * میانجی نمودن شمع سفارت مراد ازان ذات پاک نبی صلی الله علیه وسلم * قوله دست بسر * معنی آن حیران و متحیر یعنی جبرئیل امین از غایت قرب و نهایت تقرب پیغمبر صلواة الله علیه وسلامه بدرگاه او تعالی و تقدس متحیر و حیران است * جَم * پادشاه بزرگ * عَلّامة العَصر * بسیار بسیار دانای روزگار و تا برای تاکید مبالغه * فَیّاض * سخت سخی و جوانمرد * فلاطون و اَفلاطون * نام حکیمی است که وزیر سلطان سکندر و استاد ارسطو بوده است * خاقان * دراصل خطاب پادشاهان چین است و مجازاً بر پادشاهان هرجا اطلاق می کند * اَنفُس * جمع نفس ذات هرچیزی و مراد این جا از انفس پیکرهای انسانی * آفاق * جمع اُفق کناره عالم * قوله شهنشاه جهان آه * اصلش شاهان شاه بود بترکیب مقلوب برای تخفیف دو الف را حذف

حذف کردند و مراد از ان این جا ذات اکبر پادشاه پس این جا اکبر پادشاه را بمنزلهٔ
سکندر قرار داده و شیخ مرحوم را بمرتبهٔ افلاطون و در بیت ثانی شد بمعنی رفت است
* قوله چون از بوقلمونی تا لفظ گشت * شرط و جزای آن عالم در چشم جهانیان تیره نمود
* منشاء وضات * مکاتبات * چاربالش * مسند * کارنامه * بترکیب مقلوب
یعنی نامهٔ کار و آن کتابی است که دران قوانین سلطنت وغیره می نویسند * مدارج * جمع مدرج
جای رفتن و گذشتن * قوله سکه عبد الصمد افضل محمدام * یعنی عبد الصمد بن افضل محمدام
* والا دید * بترکیب مقلوب یعنی دید والا و نظر بلند * قوله نسبت فرزندی داشتم *
یعنی داماد و همشیره زادهٔ علامهٔ ممدوح بودم * فرهنگ * ادب * شگرف * نادر
* قوله مفاضات آن آه * این قول مبتدا است و قوله در فراهم آوردن آن کمر
سعی بر بستم خبر آن * جرم * تن * کتان * نام پارچهٔ ریشمی باریک و می گویند که از
پرتو قمر دریده می شود * گل خر زهره * خر زهره را در هندی کنیر گویند و گل آن بسیار
بیقدر * تجمل * آئینه * پردگیان خیال * مضامین مفاضات * ابکار * جمع بکر
زن نارسیده * افکار * جمع فکر و ابکار افکار همان مضامین * صباحت و ملاحت *
هردو بمعنی خوبی و جمال * مستوری * پوشیده ماندن و یای مصدریست دران
* عروس * زن و مرد نوکدخدا * خریده * زن دوشیزه * رعنا * خوانده عروس
زیبا و خریدهٔ رعنا همان مضامین * مشاطگی * آراستگی مغز کلام آنکه من عبد الصمدام
مفاضات آن علامهٔ عصر را جمع نمودم * عنوان * اول هر چیزی و دیباچهٔ کتاب
* فرامین * جمع فرمان * خطب * جمع خطبه و آن حمد وغیره است که در آغاز کتاب
می نویسند * حرز * کرانهٔ هر چیز * فهام * بسیار بسیار دانا و یا برای تاکید مبالغه است
دران * قوله تاریخ مکاتبات علامی آه * معنی و ترکیب علامی بدستور فهامی و تاریخ
اتمام این کتاب مکاتبات علامی است بدین حساب ابجد م ک ا ت ب ا
۴۰ ۲۰ ۱ ۴۰۰ ۲ ۱

ت ع ل ا م ی = یک هزار و پانزده سال ہجری المقدس بود
۴۰۰ ۷۰ ۳۰ ۱ ۴۰ ۱۰ ۱۰۱۵

* منصّہ * چیزی باشد کہ عروس را بران نشانند و جلوه دہند * تابدان * روشن دان
* نوباوه * درخت نو نوباوه‌ای گلشن دانش و نونہالان چمن بینش مضامین مکاتبات

* تشریح مکتوب اول *

کہ بہ عبد الله خان اوزبک سپہدار ملک توران تحریر یافتہ باید دانست کہ این مکتوبیست مشعر بر اظہار مقدمات آشتی در جواب نامۂ عبد الله خان کہ متضمن استدعای صلح و دوستی و تقرر نسبت فرزند خود با دختر اکبر فرستاده بود * خطاب * مکتوب * گیہان * جہان * خدیو * صاحب گیہان خدیو بہ ترکیب مقلوب خدیو گیہان * نیّر * روشن کننده و این جا مراد ازان آفتاب * اوزبک * قومی است از ترکمانان کہ بمعنی ترک مانندگان است و این لغت بحرف ذال معجمہ در نسخہ منقول عنہ غلط طبع شده بحرف زای معجمہ باید نوشت * آساس * بنیاد * مُبدِع * نو آرنده * شئون * جمع شان کار و حال و این جا مراد ازان انواع و اقسام اشیا ست * فنون * جمع فن حال و نہ * صوَر * جمع صورت و صور علمیہ در اصطلاح صوفیہ این ہمہ صور موجودات را گویند زیرا کہ این ہمہ صور عکس صورتہاست کہ در علم قدیم خدا است * ابداع * نو آردن و یای نسبت است دران * قہرمان * اگرچہ معنی این لفظ حاکم غالب است لیکن این جا بسبب ذکر لفظ فرمانروایان کہ بعد آن واقع است بنا بر وقوع تکرار بمعنی غلبہ کہ حاصل مصدر است مناسب * نفوس * جمع نفس ذات * انبیا * جمع نبی خبر دہنده * رُسُل * جمع رسول قاصد * قولہ علی نبیّنا و علیہم الصلواة والسلام * بر پیغمبر ما و بر انبیای دیگر رحمت خدا و سلام خدا باد و دستور مسلمانان است کہ اگر جائی حاجت ذکر پیغمبری می شود او لا پیغمبر خود را در انجا مقدم کرده درود می فرستند * وحدت ارادی * اتحاد دلی و قلبی * منخرط * منتظم * سطوت * سخت گرفتن * اساطین * جمع اسطوانہ

اسطوانه ستون و این جا کنایه از ان کلان و بزرگ اساطین ساطین به ترکیب مقلوب
یعنی ساطین بزرگ و عالی شان یا بر حال ظاهر این قول که ترکیب اضافت بیانی است
باید گذاشت اگرچه اضافت اساطین بطرف ساطین غیر متعارف است و برین تقدیر هم
بتکلف غرض از ان ساطین باشد مرتبه باید فهمید * انسلاک * انتظام * وحدت قهری *
وحدتی که بزور و قهر بمیان آید * قوله ستایش قدسی اساس تا لفظ آرایش داد *
در حمد واقع است * قافله سالاران شاه راه مقصود * انبیا * سالکان * جمع سالک
رونده * مراحل * جمع مرحله منزل * ناسکان * جمع ناسک عابد * مشاعر * جمع
مشعر جاهای عبادت * هامون * دشت * اهتدا * راه راست یافتن * ایتلاف *
باهم الفت کردن * خلوت خانهٔ بقا * بهشت * قوله پس جهان جهان تا لفظ باد *
در نعت واقع است * تاییدات * جمع تایید مدد * توفیقات * جمع توفیق مدد * فتن *
جمع فتنه * حوادث * جمع حادثه بلائی که نو برسد * زمن * روزگار * عالیا * برتر
* عالم صورت * دنیا * قوله می کوشند * این جا بمعنی کوشند است زیرا که اگر
به معنی حال بحال ماند ظاهرا معنی عبارت درست بنظر نمی آید یعنی همگی همت عالیا معروف آن دارند
که جمهور انام را درست نموده در معموری دنیا کوشند * وفور * بسیار * مشاهده *
دیدن * منعوت * برگزیده * اصطفا * برگزیدگی حاصل مصدر * شمائم *
جمع شمیم بوی خوش * نورانی * بفتح نون منسوب بطرف نَور که معنی شکوفه دارد
و لفظ آنی برای نسبت * خلّت * دوستی * ولا * دوستی * روایح * جمع رایحه
بوی خوش * روحانی * بفتح را منسوب بطرف رَوح که به معنی نسیم است * بسطت *
فراخ شدن * ضیاء * روشنی و اینجا مراد از بسطت و ضیاء خوشی و مسرت * شقایق *
جمع شقیقه لاله * حدائق * جمع حدیقه باغ * مبانی * جمع مبنیٰ بنا * ریاحین * جمع ریحان و آن
گیاهیست خوشبو * مشام * دماغ * ابتسام * نرم خندیدن ظاهرا این لغت

و در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده اگر بجایش جهت مناسبت لفظ شام استشمام نوشته شود انسب
می نماید و در نثر مقصود به معنی جمع با این ترکیب می شود مشام فیض شمنده مصدر بمعنی فاعل
* اِشتمام * بوی خوش گرفتن دماغ فردوس اشتمام دماغیکه بوی خوش گیرنده از
فردوس است * نَضارت * تازگی حاصل مصدر * رِیاض * جمع روضه
مرغزار * خُلوص * دوستی صاف * وِفاق * موافقت * صَمیم * خالص و در
صمیمی یای نسبت است موجز این مقام آنکه اکبر بعبد الله خان ارقام می فرماید که مکتوب شما در خوشترین
اوقات رسیده موجب استحکام محبت قدیم گردید * سَجیه * خوی * رَضیه *
پسندیده * بدلی قدیم البدل * بدل بی مثل * مُواخات * باهم برادری کردن
نامهٔ مواخات شمامه نامهٔ که بو دهنده برادری است * توکید * استوار کردن
* مَناهل * جمع منهل چشمهٔ آبخور * اِهتمام * غمخوارگی کردن و این جا مراد ازان
کوشش * هِندوکوه * نام جائی * مَنظر * جای نظر * اِستحسان * نیک خالصهٔ این مقام
اینکه اکبر به عبد الله خان می نویسد که خط شما متضمن صلح پسند خاطرم آمد * عالم کون و فساد
و نشاء تعلق * هر دو به معنی دنیا * تَوَدُّد * دوستی * توفق * موافقت * مَنوط *
در آویخته * مَربوط * بچیزی بسته شده * جَبروت * در اصطلاح سالکان نام عالم
اسمای صفات الهی است * مُثمر برکات * پیدا کنندهٔ برکات * مُنتج حسنات *
آرندهٔ حسنات * اُلوف * جمع الف هزار * صُنوف * جمع صنف قسم و گونه
* مِهاد * بستر * اِبراز * بیرون آوردن * بادی * آغاز کننده و لفظ شد
که بعد لفظ بادی است به معنی شدن است * حق طویت * پیچیده بحق مصدر بمعنی مفعول
* مَبادی * جمع مبدا آغاز * اَصناف * جمع صنف قسم * مَنهج * راه
راست * وادی * جای کشاده میان کوهستان و این جا مراد ازان پیغام صلح
مُراقبه * نگاهداشتن * سَوابق * جمع سابقه * سَوالف * جمع سالفه گذشته

گذشته * یادگار * ایهام مغنی پسر * سواد * اطراف * بیجور و بیراه * هردو نام جائی * جوار * همسایگی * شاهرخ میرزا * فرزند میرزا ابراهیم ابن میرزا سلیمان حاکم بدخشان است بعد قتل پدر در کنار تربیت جد والا پرورش یافت وقتیکه بپایهٔ عقل و ادراک رسید بسبب آنکه در میان والدهٔ او مسماة محترم خانم و جدهٔ معظمهٔ او مسماة خرم بیگم که میرزا سلیمان بقبضهٔ اطاعت و اختیار او بود منازعت و نااتفاقی روی نماید میرزای سابق الذکر همراه جد بزرگوار خود بطرف هندوستان عنان عزیمت می تابد و در سرکار بادشاه ملازم گردیده در عمر چهل سالگی سنه یک هزار و یک هجری اولاً هم رکاب شاهزادهٔ سلطان مراد بمهم دکن متعین می شود پس ازان در سال چهل و یکم میرزا و خان خانان به سرداری لشکر ظفر پیکر شاهی مقرر شده مقابله با فوج هزیمت موج دکن می نمایند و فتحیاب میگردند و در سال چهل و سیوم سنه یک هزار و چهارم هجری میرزا حضور طلب گشته بوالا درگاه رسید و در همین سال شیخ ابوالفضل بدکن رخصت یافت و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده حکم شد که بمالوه رفته سامان سپاه درست نماید غرض که میرزا به منصب پنج هزاری مشرف شده در تقدیم خدمات همواره سرگرم و مستعد می ماند و به شجاعت و نیک طینتی موصوف بوده است و اینکه مشهور است که میرزا یکی از اقارب اکبر پادشاه است ظاهرا غلط است گر همینکه در اولاد امیر تیمور است مغز کلام آنکه اکبر پادشاه این جا می خواهد که در پاداش سلوک عبد الله خان که به پنج واسطه تا به امیر صاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد حقوق دوستی خود برو ثابت کند نظر بران در خط خود لفظ لهذا می نویسد یعنی بنابر رعایت حقوق دوستی شما اعانت و مدد حاکم ایران که حالا با شما مقابله دارد منظور نداشتیم و نیز آرزوی شاهرخ میرزا که بطرف کشمیر وغیره داشت بلحاظ مخالفت او با ایشان بموقف قبول نرسید و همین طور از فقرات آینده نیز مراعات خود ثابت می فرماید و می گویند که شاهرخ میرزا باصلاح دید اکبر ظاهرا ازاکبر باغی شده چند بار با عبد الله خان به مقابله و مجادله پیش آمد و هزیمت بر هزیمت خورد

* منسوبات ایران * اطراف وحدود ایران * خلط * آمیزش * اَوْباش * جمع بوش مردم رذل و بی باک * اِدبار * پشت دادن * حرف صالح * سخن صالح * سانحه * چیزی نو ظاهر شونده * قوله صورت این سانحه * ای صورت این سخن صالح و مودت که به تحریر درآمده * قوله شایان بزرگ کرده های ایزدی * یعنی لائق قول و قرار انبیا و اولیا که در وعدهٔ آنها هرگز وهرآینه تخلف را راه نیست * قوله اگر تحقیق آن سخنان آه * یعنی اگر حقیقت سخن صالح وغیره بپایهٔ ثبوت رسد بهر و الا جائی مقرر شود که بالمشافهه گفتگوی این معنی بظهور درآید * تنقیح * تحقیق * طراز * نقش * قوله دست آویز سخن آه * یعنی وسیلهٔ ایجاد گفتگوی اتهام ساخته آئین مخالف مبانی دوستی که عبارت از مجادله و مقاتله است مذکور میکردند خلاصه اینکه مردمان سکونت اکبر را بحدود پنجاب حمل بر ارادهٔ جنگ او با عبد الله خان نموده تذکرهٔ این معنی باهم خودها می نمودند اکبر این حال دریافته بلفظ حاشا از ان اراده احتراز و اجتناب می فرماید * صوب * طرف * نهضت * برخاستن * ژاژخایان * بیهوده گویان * قوله نسبت شاهرخ میرزا همان غبار و رخاطر است * باید دانست که عبد الله خان باکبر نوشته بود که از طرف شاهرخ میرزا بعلت مقابلهٔ او رنج سابق از خاطرم نرفته پس اکبر در جواب آن بارقام فقرات هرگاه در باطن الی آخره رفع و دفع آن کدورت عبد الله خان می فرماید * مَطالع * جمع مطلع جای برآمدن * اَکفا * جمع کفو همسر * اِنطباع * نقش پذیرشدن * قوله از سائر طبقات * یعنی از عوام الناس و شاهرخ میرزا نیز از انجمله است * صفح * درگذشتن از گناه * مُکافات * عوض و بدله * بادیه * صحرا * ناصیه * پیشانی * اِلتجا * پناه آوردن * مجد * بزرگی * اِعتلا * برتری * محمد حکیم میرزا * داماد میرزا سلیمان والی کابل بوده است بعد انقلابات چند در چند بملازمت اکبر سرفراز شده بود * قوله و آنکه ایما رفته بود و آه * دانستنی است که عبد الله خان بطور طعن به اکبر نوشته بود که التجا نمودن شاهرخ میرزا وغیره

وغیره بآستان شما یکی از آثار محبت ایشان با ما است پس اگر بنا بر دفع آن طعن به عبدالله خان ارقام می فرماید که چگونه ورود این منتسبان خاص را باین آستانهٔ دولت نشانهٔ ما که بجز این جناب آنها را ابتهاجی نیست اگرچه او لا بحرکات ناشایسته بپایهٔ عتاب بوده حمل بر عداوت خود نموده باید * نتائج * جمع نتیجه زائیده و پیداشده * قوله تفصیل فتوحات * یعنی تفصیل فتوحات شما * قوله رقم پذیر * درین قول پذیر بمعنی پذیرنده است زیرا که در فارسی هرگاه صیغهٔ امر بعد اسم واقع میشود آنوقت معنی اسم فاعل حاصل میکند مثل جهان آفرین وغیره * قوله از نتائج حسن نیت * درین اشاره است باینمعنی که این فتوحات اتفاقی از مد طالع و از نتائج حسن نیت شما واقع شده نه بزور و قوت شما * استعذار * عذر خواستن * قوله و آنکه مصحوب مولانا آه * باید دانست که عبدالله خان مصحوب مولانا حسینی قاصد خود بر مرزا میرزا در خط خود با کبر نوشته بود که پسر من خواستگاری دختر شما می کند از ین معنی دل گیر انبیاد ادارم که مبادا به ظهور این امر کدورتی بخاطر عاطر شما راه یافته باشد فقط پس اگر این مضمون از خارج دریافته قبل از رسیدن نوشته عبدالله خان قاصد را در اثنای راه غرق کردانید و بعد از ان از روی کر بعبدالله خان می نویسد که حیف صد حیف که قاصد شما غرق گردید و مضمون محبت نامه مفهوم نشد و در جواب استعذار عبدالله خان درا ارقام کورمینویسد که محبت قدیمی چنان نیست که به ظهور اینچنین امر خفیف و جزئیات نقصانی پذیرد * سنوح * ظهور * تأسف * افسوس خوردن * روابط * جمع رابطه آنچه بآن چیزی را به چیزی بسته باشند * ضوابط * جمع ضابط نگاهدارنده بحزم و آگاهی * انتظام و التیام * پیوند * قوله بالفرض اگر چیزی می بود * یعنی اگر فرضاً از طرف شما قصوری و بی پروائی به ظهور می رسید * پدران مجازی * پدران غیر حقیقی مثل عم و خال وغیرها * وجه * طرف * جلائل * جمع جلیل بزرگ * عهود * جمع عهد پیمان * مواثیق * جمع میثاق عهد * ذریعه * وسیله * مرّة بعد اخری * یکمرتبه بعد مرتبه دیگر * مرتسم * نشان کرده شده * منقش * نقش کرده شده *

* کرام * جمع کریم بزرگ * ابقا * باقی داشتن * ارکان * جمع رکن ستون * فتوت * جوانمردی * عشر * ده یک عشیر * دهم حصه اعشر عشیر حصه صدم * وانی وکانی * هر دو بمعنی پس شونده * یورش * کوچیدن * احمد علی * نام ایلچی اکبر * آتالیق * ادب دهنده * بدرود * رخصت کردن * سمع * گوش * امر ناگزیر * اینجا مراد از ان مرگ احمد علی ایلچی مذکور * اسرار * جمع سرراز * مصادقت * دوستی با اخلاص کردن * غوامض * جمع غامض کلام پوشیده و دور از فهم * مکنون * پوشیده * ضمیر * دل * مکامن * جمع مکمن جای پنهان شدن * قوله از قوه بفعل آرند * یعنی از بطون به ظهور آرند * معاونت * مدد * نشاء * حال * طراز * این جا معنی حقیقت و سرشت * مساعی * جمع سعی کوشش * مشکور * پسندیده * لوامع * جمع لامع روشن شونده * آورنگ * تخت * عاشر * دهم * قرن * مدت سی سال یا صد سال و این درست تر است اگرچه در تعیین مدت آن اختلاف بسیار است چه پیغمبر عم طفلی را فرمود که عش قرنا یعنی بزی یک قرن و آن طفل صد سال بزیست * انکشاف * ظاهر شدن * اغراض * جمع غرض * میامن * جمع میمنه برکت * وسیع * کشاده * انقسام * قسمت یافتن * حدله و احاطه * گرد گرفتن * اقتدار * قدرت و توانائی حاصل مصدر * شهرت * اغیار * جبال * جمع جبل کوه * مزلفه * پیچیده * تلاع * جمع تلعه * تحصینه * مستحکم * تارک * سر * استکبار و استجبار * کلانی و بزرگی * سپردن * قطع کردن راه * تباین * اختلاف * اوضاع * جمع وضع حال * اطوار * جمع طور * پیوند * دوست * برخی * اندکی * نعم * جمع نعمت * آمود * پر * مرآت * آینه * اشراقات * جمع اشراق درخشیدن * عالم قدس * عالم پاک که مراد از ان عالم بالا است * مخفی * و محتجب * پوشیده * موکب * گروه سواران * قوله موکب والا * این جا

این جا اشاره بطرف موکب اکبر پادشاه * تسخیر * گردن * ولایت * بادشاهی * استحسان * استحکام * سهیم * شریک * عدیل * همسنگ * نزاهت * پاکی و نیکوئی * مرکوز * پوشیده * حکام * جمع حاکم * سامع * جمع سمع * غازی * نبرد کیش * شهامت * چست و توانا شدن * جدل * جنگ * عطیات * جمع عطیه بخشش * تبدد * نو * گذشت * سیر * مانوس * الفت گرفته * اقصا * جمع قصوی طرف * نوادر * جمع نادر نایاب * صنع * پیدایش * عبرت * پند گرفتن * دکنی و دمور * هردو نام جائی * تصادم * اتصال * تراکم * گرد آمدن * گریوه * پشتهٔ خاک * اوهام * جمع وهم * عبور * گذشتن * طرق * جمع طریق * هائلہ * خوفناک * حریده * تنها * تهته * نام جائی * قوله غربی ممالکت روز افزون * یعنی بجانب مغرب مملکت اکبر وظاهرا این جمله صفت حاکم تهته واقع شده * قوله برزبردستان آن مرزبوم را معدلت نمی سپرد * . این جمله صفت حاکم تهته واقع شده و معطوف است بر جمله که غربی مملکت روز افزون بر ساحل دریای شور است و این جمله صفت تهته است پس درین صورت لازم می آید که همچو معطوف خود این جمله هم صفت حاکم باشد نه صفت تهته تا که معطوف و معطوف علیه هردو بایکدیگر درست باشد و بظاهر جمله غربی ممالکت را صفت حاکم گفتن دور از عقل می نماید چه بر ساحل دریا ذات حاکم خود واقع نیست لهذا توجیه آن باین طور می کنم که هرچند جمله غربی مملکت الی آخره صفت تهته ظاهرا هست اما من حیث المآل صفت حاکم تهته است باعتبار متعلقش و تقریر توجیه باین عبارت حاکم تهته که تهته وی غربی ممالکت روز افزون بر ساحل دریای شور است می تواند شد و دیگر توجیه وجیه در امثال این مقام بدل خطور می کند و آن این است که چون مرکب اضافی معطوف باشد و بعد وی صفتی مذکور گردد گوییم که آن صفت صفت مرکب است نه صفت یک جزو آن لیکن این قدر هست که در تعلق عبارت

تفاوت است گاه تعین آن صفت بجزو اول باشد که مضاف بود و گاه بجزو ثانی که مضاف
الیه است چنانچه بگوئی تخت بادشاه که فلک رتبه است و تخت بادشاه که نوشیروان
معدلت است پس هر دو فقره صفت ترکیب اضافی است نه صفت یک جزو ازان پس
درین صورت جملهٔ غرائب ممالکات الی آخره صفت مجموع فقره حاکم تتّه واقع شده نه صفت یک
جزو ازان * مساعدت * یاری کردن * فِطرت * شگافتن و غور کردن و مراد
اینجا غور و تامل است و در نسخه مطبوع این لفظ بحرف قاف ظاهرا غلط طبع شده بحرف فا باید
نوشت * رفاهیت * تن آسانی * زنهار * امان * اولیا * جمع ولی دوست * قاهره *
غالبه * محروسه * نگاهداشته * ملویّات * جمع ملوی پیچیده * تادیب *
ادب دادن * وحوش * جمع وحش رمنده * بهایم * جمع بهیمه چارپایه * سریرت *
سرشت * سواد * گرد گرد شهر * مساکن * جمع مسکن جای ماندن * متعرض *
پیش آینده و مراد ازان اینجا ایذا دهنده * قوافل * جمع قافله * قوله می شد * بعد
این قول لفظ بود که خبر قوله از ملویات ضمیر الی آخره تواند شد مقدر است * انقیاد *
رام شدن * قُطاع الطریق * رهزنان * نهیب * ترس و بیم * حبال *
جمع حبل رسن * قوله بفروخت رفتند * دستور سابق بود که چون مردمان را در جنگ
اسیر کرده می آوردند می فروختند * بلوچ * قومی باشند صحرائی و کم عقل و شجاع * رجا *
امید * انحراف * روگردانیدن * قوله راه می گرفتند * یعنی رهزنی می کردند
* یغما * تاراج * تمغا * زریکه راهداران از سوداگران بستانند * برگ * سامان * رایات *
جمع رایت نشان * نخوت * غرور * مُجاهدان * کوشش کنندگان * غاشیه *
زین پوش * بدائع * جمع بدیع نادر * سوانح * جمع سانحه ظاهر شونده * هدم *
ویران کردن * مبارزان * جنگ کنندگان * پیکار * جنگ * سومنات * نام
بتکدهٔ است مشهور * ساحل * کناره دریا * حوزه * کناره * مُعظم * بزرگ

بزرگ و اعلای هر چیز * مدام * تا آن وقت * بلاد * جمع بلده شهر * شمال * میل و رغبت کرده * طغیان * از حد در گذشتن . مالوه و خاندیس * هر دو نام جائی * قوله برهان الملک را حکومت آن آه * باید دانست که اول نظام الملک برادر برهان الملک حاکم دکن بوده است اکبر بعلت ظلم او ملک از قبضه اختیار او بر آورده سپرد برهان الملک فرمود و بعد چندی برهان الملک بسبب تنگ ظرفی و کوتاه حوصلگی خود از جاده اطاعت اکبر انحراف ورزیده دم استقلال زد * معاودت * بازگشتن * حوصله * سنگدان مرغ و این جا مراد از ان همت * استقلال * تنها بکاری ایستادن * مسالک * راه * استیصال * از بیخ بر کندن * عساکر * جمع عسکر لشکر * ظفر * پیروز مند شدن * سرکردگی * سرداری * غره * سپیدی پیشانی * قره * خنکی چشم * قوله بسیاری آن ملک آه * ظاهر آنست که لفظ بسیار مضاف بسوی آنملک است یعنی اکثر آنملک و درینصورت نوشتن یای تحتانی با لفظ بسیار غلط باشد چه علامت اضافت فقط کسره است و حاجت نوشتن یا نیست اما در بعضی نسخ بعد لفظ بسیاری لفظ نرفته بنظر در آمده پس برین تقدیر معنیش آن تواند بود که زمان بسیاری برین بسر نیامده بود که تمام آنملک وسیع را در حوزه تصرف در آوردند * اوقیه * او * نام جائی * تعداد * شمار کردن * نعما * نعمت * انبساط * کشاده روشدن * بسند * کافی * اعلان * آشکارا کردن * استسعاد * نیک بختی یافتن * آشغال * جمع شغل کار * ارزانی * سزاوار و مسلم * دولت خداداد * مراد ازین دولت اکبر پادشاه است * آشنا * میانه هر چیز * واژگونی * شومی * عرصه * کشاده * منازعت * دشمنی * مظاهر * جمع مظهر جای ظهور * مقرب * نزدیک کرده شده * بسط * بستر * مسموع * شنیده * ایثار * شتابی * قوله بحسب ضرورت آه * یعنی بحسب مصلحت وقت

شریک مفسدان بودند * طوفان بی تمیزی * فتنه و فساد * اِرسال از * لذت
گرفتن * تعویق * دیری * قوله فرستادن ایلچی در تعویق آه * مخفی نماند که در ابتدای
کلام ذکر رخصت مولانا حسینی که بقوله تا او را می خواستیم که رخصت کنیم مشعر آنست بود و این جا
در همه مکتوب می گوید که فرستادن ایلچی در تعویق ماند پس این عبارت را با آن عبارت چه
ربط باشد لهذا در جواب این می توان گفت که از انجا که دستور سلاطین کبار است که
چون ایلچی بادشاهی را رخصت می کنند و جواب نامه که مصحوبش می آید می نویسند آنوقت
ایلچی را از جانب خود نیز روان می سازند پس گویا روانگی این ایلچی از متممات رخصت
آن ایلچی است بنا بران درین جا تعویق روانگی ایلچی خود را حقیقةً تعویق در رخصت ایلچی
دیگری قرار داده چنین نوشته باشد * واقعه * بلائی که تازه برسد * اِبتلا * بلا
* اِستلا * پرسیدن و این جا مراد ازان بد معنی است * سلالة الاولیاء العظام
و خلاصة الاصفیاء الکرام * عمدهٔ دوستان بزرگ و خلاصهٔ برگزیدگان بزرگ * دودمان *
خاندان * مُبَیِّن * ظاهر کننده * وسائل * جمع وسیله * رسائل * جمع
رساله خط * تنصیص * ظاهر کردن * ترصیص * استوار کردن فقط

تشریح مکتوب دوم که بعبد الله اوزبک تحریر یافته

این مکتوبیست مشتمل بر ظهور استحکام محبت و صفای باطن و اظهار عدالت و دین داری
در جواب مکتوب عبد الله خان که متضمن بر ظاهرداری و ممانعت ارسال رسل و رسائل
به جهت شنیدن خبر ارتداد اکبر بادشاه فرستاده بود * اِتسام * خویشتن را به
نشانی مخصوص کردن کلام مصادقت اتسام کلامی که به مصادقت نشان کرده شده
است مصدر و بمعنی مفعول * موالات * باهم دوستی کردن * مطاوی * جمع
مطوی نورد * فحاوی * جمع فحوی معنی و مضمون * نمیقه * نوشته * انیقه *
خوب * معالی * جمع معلاة باشد * منقبت * هنر * اُبهت * بزرگی.

بزرگی * فارس * سوار اسپ * مضمار * میدان * ایالت *
سیاست کردن * مرتقی * بالا رونده * نقاوه * خلاصه * عصاده *
بازوهی در * مماسات * دوستی با یکدیگر نمودن * وانگ * ششم حصه هر چیز
* مطرح * جای انداختن * اشعه * جمع شعاع روشنی * بوارق * جمع بارق
روشن شونده و مراد ازان روشنی * مجلی * جای ظهور * شوارق * جمع شارق
روشن شونده * مشید * بلند کننده * شجاعت * بهادری و دلیری * حشمت *
بزرگی * مؤسس * استوار کننده * بسالت * دلیری نمودن * الفائز
مِنْ مَبَادِي الْفِطْرَةِ بِمَعَالِي الْهِمَمِ الْمُخْتَصِّ بِمَا مِنَ الْفَوْزِ بِجَلَائِلِ النِّعَمِ * آن کس
که رسنده است از آغاز خلقت خود به همتهای بلند آن کس که خاص کرده شده است به
برکت های رسیدگی نعمتهای بزرگ * قوله آنکه تیغش برده از آیینه امید زنگ * یعنی
عبد الله خان آرزوی هر ملک که کرد به تیغ خود آن را برگرفت * اشهب * اسپی که
رنگ سیاه و سفید داشته باشد * تهور * مردانگی * ادهم * اسپ سیاه * لا
زَالَتْ اَرْكَانُ مَحَبَّتِهِ مُشَيَّدَةً بِالدَّوَامِ * همیشه ماند ستونهای محبت او بلند * وقوائم
دَوْلَتِهِ مُؤَسَّسَةً بِحُسْنِ الْاِنْتِظَامِ * و همیشه ماند ستونهای دولت او استوار کرده شده
به نیک انتظام * مندرج * شامل * مندمج * شامل * تشیید * بلند کردن
* قوله رابطه حالت آه * مبتدا و قوله بظهور پیوست خبر آن یعنی از رسیدن خط شما رابطه
محبت ظاهر گردید * قوله مورث صفای باطن آه * ای پیدا کننده صفای باطن شما گردید و قوله
مثمر انجلای باطن در نما هر مرادف آن * الهامات * جمع الهام در دل افکندن * معالم *
جمع معلم نشانیکه بر راه نهند * انس * خو گرفتن بچیزی و این جا بمعنی خوگرفته معهد بمعنی
مفعول * معالم انس * آگاهی و اطلاع که از آثار عالم بالا بهم میرسد * توفیق * قدرت
دادن کسی را بکاری * ازل * زمانیکه آن را ابتدا نباشد و یای نسبت است

دران توفیق ازلی توفیق الٰهی * مُعاضدت * مدد * پشتبانی * نگهبانی * مِثال * صنعت
* حُظوظ * جمع حظ خوشی و لذت * فانی * نیست شونده * مستلذات * جمع مستلذه
لذت * قوله نیاز مند درگاه الٰهی * مراد از الٰهی این جا اکبر پادشاه * مُدارات *
آشتی کردن * مُواسات * نیکوئی کردن * مُعاطفت * مهربانی باهم کردن
* ترفیه * آسایش دادن * ارجمند * این لفظ مرکب است از ارج و مند
ارج بمعنی قدر و منزلت و مند بمعنی صاحب * جَل * بزرگ * عَلا * برتر * وَکَفیٰ
بِاللّٰهِ شَهِیداً * وخدا کافی است برای شهادت * تفتیح * کشودن * سَیّاحان *
جمع سَیّاح پیماینده زمین * ربع مسکون * چهارمی حصه دنیا که زمین خارج دریای محیط است
* سَیّاحان * جمع سیاح بسیار سیر کننده * سواد اعظم * اقلیم بزرگ * چهار دانگ *
دانگ ششم حصه هر چیز و سیاحان و محاسبان زمین را سوای دریا شش دانگ گفته اند و
هندوستان ازان چار دانگ است * تشخیص * تجویز * دریای محیط * سمندر
* ملحوظات * ملحوظان * مرکوز * منظور * قوله منظور نگشته آه * پوشیده نماند که
عبارت بالا پیش نهاد نوشته و این جا لفظ منظور پس ظاهرا تکرار لازم می آید لهذا جهت رفع
تکرار تقدیر عبارت باین طور از جنس امور یکه پیش نهاد همت می تواند شد غیر ازین امر
خطیر امری دیگر منظور خاطر ما گشته مناسب می نماید * اِستقبال * پیش رفتن برای آوردن
چیزی * معطوف * بازگردانیده * اِستعجال * شتابی * شیمه * خو * توءمه *
دوست * ضمیمه * آمیخته * نسبت لاحقه * دوستی و محبت بالفعل
* دواعی * جمع داعی باعث باید دانست که عبدالله خان بجواب خط اکبر کاغذی که مشعر بر ضعف
دوستی و عهد و پیمان اکبر بوده است نوشته بود پس شاه اکبر در خط هذا العبارت
ابتدای جلوس وغیره دفع در آن می کند و تمهید اثبات مقدمات اخلاص دوستی با اختصاص
خود رقم می فرماید و می نویسند که هرگاه شیمه توءمه ما با سائر بندگان چنین باشد پس باشما که

که این قدر بود آنکه در تعشّی در میان است غیر از نزیکست جهانی مظهر یا مظهرها نخواهد شد * ایماء
اشاره * مآثر * جمع مآثر * ... * فضیلت * اغماض * چشم پوشیدن و
آسان گرفتن در معامله * قوله از رنگ ... طولی * درین قول لفظ ... زائد و رنگ بمعنی
نوع ... داشت دانستنی است ... ما بگوش عبد الله خان رسانیده بودند که اکبر
دعوی خدائی و پیغامبری در سر دارد و عبد الله خان با صفای این حال ... مثنوی اظهار
قطع رشتهٔ محبت و مخالفت در باب ... ارسال رسل و رسائل ... گذاشته بود پس اکبر
برای دفع شبههٔ عبد الله خان در جواب ... او می نویسد که اگرچه دران باب سخن ناکردن
فضیلت بر سخن کردن داشت اما بالکل چشم پوشی ازان امر هیز مثل درازی کلام که فی الحقیقت
نزد همه زشتی و قبح آن ظاهر است نالایق پنداشته اکتفا باین قطع نمود شعر * قِیلَ اِنَّ الاِلٰهَ
ذُو وَلَدٍ * قِیلَ اِنَّ الرَّسُولَ قَدْ کَهَنَا * گفته شد که خدا صاحب فرزند است * و گفته شد که
رسول جادوگر است و فیکه معجزهٔ رسول صلی الله علیه وسلم دیده اند * مَا نَجَی اللّٰهُ وَ الرَّسُولُ
مَعًا * مِنْ لِسَانِ الوَرٰی فَکَیْفَ اَنَا * خدا و رسول نجات نیافتند از زبان خلائق * پس
چگونه من نجات یابم * بَدْو * ابتدا * تکوین * هست کردن * شَعْشَعه * پرتو آفتاب
* مَطْمَح * جای نظر * قوله مطمح ابداع و تکوین * ای از ابتدای پیدایش خود * قَوِیم *
راست * ثبات * دین * مسلک * راه * اَلْمُلْکُ وَالدِّیْنُ تَوْاَمَانِ * ملک و دین هر دو
همزاد اند یعنی با وقیامه آن برپاست آن دیگری برپا است و قاعده اکثر به این است که اگر
یکی همزاد می میرد آن دیگری هم راه عدم میگیرد قائل بر همین معنی نظر کرده ملک و دین را
توامان قرار داده زیرا که ظاهر است که بقای ملک بر دین موقوف است و ثبات دین
منحصر بر تیسر معاش ضروری چه دین مفلس ثبات و قرار ندارد شاید پس اکبر بر ابطال شبهه
عبد الله خان این قول را سند آورده باین طور که اگر در دین ما خللی راه می یافت چگونه
ملک ما تزاید و ترقی می پذیرفت * قوله دلیلی قاطع و حجتی ساطع * باید دانست که کسرهٔ

بلام اخیر لفظ دلیل به جهت توصیف آن به لفظ قاطع کہ بابت میل ... همین کم ... و لفظ جهت
اما از انجا که بعضی فصحا . امثال چنین تراکیب ... ف یا بجهت تعظیم و تفخیم زائد می کنند قایل نیز
نظر بران در این مقام آورده * راسخ * استوار * جوامع * جمع جامع گرد آرنده ...
جمع است جوامع هم بترکیب مقلوب یعنی هم جوامع ... موصوف جوامع صفت ...
نسبت یا فعن عدالت ... منسوب بطرف عدالت ... بمعنی مفعول * ارایک *
جمع اریکه تحت ... * بدائع * جمع بدیع نادر و عجیب * ودائع * جمع
ودیعه امانت * حضرت * درگاه * صمدیت * بی نیاز شدن * بالغ * بسیار
* وسیع * کشاده * فسیح * کشاده * مقر * جای قرار * آمکنه * جمع مکان
* محال * جمع محل * حوافر * جمع حافر سم ستور * خیول * جمع خیل اسپان * لمعات *
جمع لمعه روشنی * سیوف * جمع سیف شمشیر * خواقین * جمع خاقان * کنایس *
جمع کنیسه عبادت گاه ترسایان که در هند باسم گرجا شهرت دارد * خذلان * خواری
* ایقان * بی گمان شدن * المنة لله تعالی وتقدس * احسان برای خدای برتر و
پاک * جنود * جمع جند شکر * هنود * باشندهٔ ملک هند و بعضی گفته جمع هندی * انضباط *
درست شدن * مصداق * تصدیق کنندهٔ چیزی * قوله احسن کما احسن الله الیک *
نیکی کن چنانکه نیکی کرد خدای تعالی بسوی تو * تمهید * گستردن * رافت * مهربانی کردن
* تاسیس * بنیاد کردن * اشاعت * پراگنده کردن * امانی * جمع امنیه آرزو
* رشحات * جمع رشحه آبیکه از جائی چکد * سحاب * ابر * مطرات * جمع مطر
باران * امتنان * نعمت دادن و منت نهادن * بدرقه * راهبر * کفار * جمع کافر
منکر * جزائر * جمع جزیره تاپو * تعدی * ظلم کردن * زائران * زیارت کنندگان
* حرمین الشریفین * مکه و مدینه بزرگ * زادهما الله شرفا * زیاده کند الله بزرگی آن
هردو را * سنگ راه * مانع و مزاحم * قوله پیش نهاد خاطر آمده * ای چون ازین

ازین مهمات فراغ حاصل شود تا از اینجا که کفار فرنگ و راجهای [illegible] شور و ر آمده دست تعدی دراز کرده سنگ راه از خرد ماجرا [illegible] اندیشه‌ها ناظرم [illegible] بود که بمدد توفیق عنایت الهی [illegible] توفیق ایزدی متوجه [illegible] آنها [illegible] از خار و خس یعنی از ظلم [illegible] کفار مذکورین پاک سازیم * عراق * نام ملکیست که بر کنار دجله و فرات [illegible] * عروة الوثقی * دستاویز محکم [illegible] * عدول * برگشتن از [illegible] * بی ادبی [illegible] * بارق * روشنی [illegible] * برافراشتن [illegible] حساب یکساله منجمان * مبرهن * ظاهر * معاضدت * مدد نمودن [illegible] روم و غیره آمده *

اکبر بعبدالله خان می نویسد که ازانجا که در بیولان سلطان روم مواثیق اتحاد وجود داشت که با احداد والی عراق بوده نابود انگاشته نظر بر ضعف ظاهری والی عراق کرده مستعد گرفتن ملک او شده است قطع نظر از انکه والی عراق مرد شیعی است لیکن محض بلحاظ این معنی که پیغامبرها واو یکی است می خواهیم که معاونت او فرمائیم علی الخصوص وقتیکه ملاقات آسلاف ما با اسلاف والی عراق بنظر می آید آنوقت زیاده تر اعانت او بر ذمهٔ خود لازم می‌دانیم خصوصاً درین هنگام بدریافت رسید که والی ایران ایلچی خود مسمی علی قلی را با تحف و هدایا جهت استمداد کمک والی عراق بدرگاه ما روانه نموده پس بر ذمهٔ همت ما واجب گردید که بطرف عراق وغیره رویم * کان لم یکن * گویا آن نبود اصله کانه لم یکن بود کاف برای تشبیه و ان مخفف ان که بمعنی تحقیق است * سیما * خصوصاً * آسلاف * جمع سلف پدر پیشین * تحف * جمع تحفه * هدایا * جمع هدیه هر دو بمعنی چیزیکه از روی محبت برای دوستان فرستند * اوغلی * لقب علی قلی ایلچی است یا نام جائی که ایلچی مذکور باشندهٔ آنجا است * عنان * دوال * نسبت قرابت * باید دانست که ازانجا که عبدالله خان به پنج واسطه تا امیر تیمور که اکبر یکی از اولاد او است می رسد لهذا نسبت قرابت ارقام نموده * بدید * نو کردن * سیادت * پیشوائی * نقابت *

معتبر * مشیر قریش * با ایلچی عبدالله خان * مخیم * جای بر پا کردن خیمه * مشعرات ذات *
جمع سرادق آنچه بالای صحن خانه کشند و آنرا در هندی شامیانه گویند * مضرب * جای
زدن * خیام * جمع خیمه * مجمع البحرین * جای جمع دو دریا یکی دریای فارس دوم
دریای روم [illegible] ران جاسوسی و مهر خضر علیه السلام ملاقات کرده بودند و اینجا از آن نهر دو
یکی از ذات [illegible] دیگری از ذات عبدالله خان * مطلع السعدین * جای
طلوع و ظهور دو نیک [illegible] * بالمشافهه * روبرو * وساطت * در میان شدن
* بها * خوبی و زیبائی * استعداد * طاقت و قوت * افاضت * خیر رسانیدن
* فیاض علی الاطلاق * بخشنده مطلق و مراد از آن خدای تعالی است * مجلس انس *
مجلس مانوس مصدر بمعنی مفعول * نفائس * جمع نفیس چیز عزیز و پسندیده * حقایق *
جمع حقیقت ثابت و سزاوار * شرائف * جمع شریفه بزرگی * دقایق * جمع
دقیقه چیز باریک * اشباح * جمع شبح جسم و شخص * موانست * با کسی انس
گرفتن * قوله معذرتی که در باب قضیه فرزند شاهرخ میرزا آه * دانستنی است که شاهرخ
میرزا و فرزند او ظاهرا از اکبر باغی شده با جم غفیر و لشکر کثیر جهت مقابله و مجادله عبدالله خان
بایمای اکبر بطرف توران رفته چند بار با فوج ظفر موج عبدالله خان جنگ و مقاتله نمود و
از قضا کار هر دفعه هزیمت بر هزیمت خورد و بعد فتحیابی عبدالله خان خطی محتوی عذر و
معذرت ایذا و ذلت و خواری که از دست لشکر عبدالله خان در اثنای جدال و قتال نسبت
شاهرخ میرزا و فرزندش رسیده بود باکبر ارقام فرموده بود پس اکبر در جواب معذرت
عبدالله خان می نویسد که هر سزا و تنبیهی که باو رسید هر یک فعل ناشایسته او مقتضی آن
بود که حال تباهی او تا این جا رسد و هر تنبیهی که باو رسانیدند از الهام ربانی بوده است
و شاهرخ میرزا چون بعد از آوارگیهای چند در چند التجا بدرگاه امن پناه ما آورد غیر از آنکه
تقصیرات او عفو فرمائیم صورتی بنظر در نیامد و امید از شما نیز آنست که از جرایم او درگذرند

گذرند * اِغوا * گمراه کردن * مواد * جمع مادّه اصل * ... جرمی * ساهی *
کاهلی * زَلّات * جمع زَلّه لغزش * ... * جمع ... * مُرخّصات * جمع
مطالب * مرجع ها نگاهداشته شده * مکالمه * با هم سخن کردن * ... عادة * مُوزان *
آمرزیدگی حاصل مصدر * رضوان * خوشنودی * اسکندر خان * پدر عبد الله خان
یا کسی از خویشان عبد الله خان بوده است * أنار الله برهانه * روشن کند الله در
آخرت وقت جواب و سوال دلیل سخن او این همه دعا است یعنی مغفرت نصیب
او باد * مآب * جای بازگشت * نقابت * مهتر و سردار کردن و با کسر نقیبی و سرداری
* نِصاب * جای بازگشت * تو که میرصدر جهانی * باید دانست که میر باشنده پهانی است
که دهی است از توابع لکهنو شخص عالم و خوش طبع بوده است در سنه ... دیکم از جلوس
مقدس پادشاه او را اتفاق حکیم همام جهت تعزیت اسکندر خان نزد عبد الله خان بسفارت
فرستاده بود گویند میر موصوف اول بذریعه شیخ عبد النبی استاد پادشاه بصدر ادنای
ممالک محروسه سرفراز بود و در وقت شاهزادگی عرش آشیانی بطور خلیفه می ماند
و در هنگام شاهزادگی سلطان نهایت او را دوست میداشتند روزی با سید مذکور عهد
می فرمایند که اگر نوبت پادشاهت بما میرسد هرقدر قرض که ذمّه شما است ادای کنم و یا هر منصبی
که می خواهید می دهیم بعد از جلوس میر را در هردو امر مذکور مختاری کنند میر ادای قرض بر ذمّهٔ خود
گرفته منصب چهار هزاری در خواست عرش آشیانی بر منصب مذکور خدمت صدر ادنای
ممالک افزوده عزت و اعتبارش فراوان می فرمایند صد و بیست سال عمر داشت و اصلاً
در هوش و حواس او خللی راه نیافته بود گویند مشت استخوانی مانده بود در خانه همیشه بر بساط
ناتوانی افتاده می ماند در سنه هزار و بیست مرغ روحش با آشیانه جنت پروازی کند فقط * أعاظم *
جمع اعظم بزرگتر * کِبار * جمع کبیر بزرگ * أتقیا * جمع تقی پرهیزگار * مُراعی *
دیدن * أنموذج * نمونه * تحویل * سپردن حاصل مصدر * مقتضا * پسندیده * خرا *

بدو بس وسبن جامر ا دا نبا ... توضیح و واضح * تهادوا تحابوا * یکدیگر را هدیه کنید تا با هم خود را دوست شوید * فرغانه * نام شهر معروف که کبوتران خوب باز نده در آنجا می شوند * طائر * پرنده * ذی بال * صاحب بازو * اشتیاقش * بلند شدن * اهتزاز * جنبیدن

* قوله از فرغانه آه * باید دانست که در زیر لفظ از که بر فرغانه واقع است دو مصدر مذکور است یکی طلب داشتن دیگر فرستادن و لفظ از که بر فرغانه ملفوظ است برای انتزاع و برآوردن چیزی از جای آورده یعنی چون اینجا طلب نمودم و دیگر لفظ از که بر فرستادن می باید و به جهت تکرار حذف کرده از سببیه است یعنی از فرغانه طلب داشتیم و بسبب فرستادن کبوتران و آمدن حبیب عشق باز طائر ذی بال شوق در اشتیاقش آمده است و اگر لفظ آمدن نمی بود اگرچه ظاهراً عبارت درست می شد زیرا که در زیر فرستادن داخل می گردید اما چون خیال آن می شد که شاید حبیب عشق باز را هم عبد الله خان از فرغانه طلب داشته فرستاده باشد آوردن لفظ آمدن مناسب نمود * قوله استشمام نمود * فاعل نمود اکبر است * لهو و لعب * بازی کردن * ارباب وجد * صاحبان عشق و عارفان و سالکان * مبداء * آغاز و مراد از ان این جا خدای تعالی * سرائر * جمع سریره آنچه پنهان کرده شود * احیاناً * جمع حین گاه * جلباب * چادر * سلاسل * جمع سلسله زنجیر * قوله دگر نه آه * یعنی اگر چرخ و بازی آنها یاد از نسبت شوق ندهد و موجب توجه بمبداء نشود پس حضرت واجب تعالی بر سرایر آگاه است که اشتغال صوری گاه گاه بامثال این امور بر کمال توجه من که بمبداء هست به هیچ نوع مانعی نیست یعنی اگر این چرخ کبوتران موجب ازدیاد توجه نمی شود در توجه کمال من بسبب مضرت هم نمی شود

* تشریح مکتوب سیوم *

که بعبد الله خان مرقوم گشته این مکتوبیست مشتمل بر اظهار آشتی و صلح کل و التیام و محبت کل و ابراز پرهیزگاری و دینداری خود مع دلائل آن در جواب مکتوب عبد الله خان که مشعر تر غیب و تحریض اکبر بطرف اتحاد و یگانگی و متضمن طعن و تشنیع بعلت ظهور ضعف در دین اکبر

ابر بود * ... طلاع * آگاهی * ایوان * خانه بلند * کیانی * کیان جمع کی پادشاه بزرگ و در کیانی یای نسبت است * چار پالش * مسند * ابر آذری * ابر بهاری * قوله استشمام گلدسته آه * مبتدا و قوله پیرایه خوشدلی الخ خبر آن یعنی ورود خط ایشان موجب خوشدلی و شادمانی شد * دیهیم * تاج * قوله سخنان دلاویز دوستی آه * یعنی هرچه بخامهٔ عنبرین شمامه در بارهٔ تاکید مبانی محبت و تشیید ارکان مودت سخنان دلاویز مرقوم فرموده بودند بوضوح پیوست و بغایت پسند خاطرم افتاد چه ازان جاکه این نیازمند درگاه الهی از ابتدای سلطنت رانی همواره با کس و ناکس غیر از دوستی و آشتی منظور ندارد پس باآن برگزیدهٔ خلایق حرایی دوو داد چه مرکوز خاطر تو د مظاهر ما خواهد شد * قوله و آنکه در دیر فرستادن نامهای گرامی آه * باید دانست که عبد الله خان از خارج دعوی خدائی اکبر دریافته مدتی ارسال رسل و رسائل موقوف نموده بود و اکثر خطوط از طرف اکبر مشعر استفسار وجه عدم ابلاغ ایلچیان و مکاتیب نزد عبد الله خان روانه می شد عبد الله خان پس از مدتی در جواب خط نوشت که بگوش نارسیده بود که شما سودای دعوی خدائی و پیغمبری در سر دارید ازین ممر در ارسال قاصد و اظهار دوستی قصوری راه یافت اکبر این معنی دریافته در بارهٔ اجتناب و احتراز ازان دعوی بعبد الله خان می نویسد که هرچند در مادهٔ دریافت وجه عدم اظهار لوازم دوستی که در مکتوب شما نگاشته بود خوض نمودم لیکن اصلاً مفهوم و معلوم نشد چه آن وجه محض بی معنی است * قوله ساخته بودند * یعنی گفتگوی ساخته بودند که بالا مذکور شده . * قوله گروهی از ماده ولان * مراد ازان عبد النبی و مخدوم الملک و معصوم خان و غیرهم از امرای باغیان که در بنگاله بودند * فتراک * شکاربند * سالوس * مکر و فریب * قوله اگرچه بعضی از راندهای درگاه آه * شرط و قوله سزاوار دوستی الی آخره جزای آن * خرم * تازه * نیرین * آفتاب و مهتاب * اعتضاد یافته * یعنی مقرر شده * یلغار * جمیعت

مذهب * نحل * جمع نحلت مذهب * امثال * جمع مثال که معنی فرمان است در نسخه
مطبوعه غلط طبع شده بجای آمثله یا مُثُل باید نوشت که * توقیع * سرنامه * وقیع *
برتر و بلند * فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا * فضیلت و بزرگی دادیم انسان را بر اکثر
آن که پیدا کردیم * گوهر شب چراغ * گوهری را گویند که در شب مانند چراغ روشنائی
دهد * اصحاب نقل * اهل شرع * ذکا * عقل * ارباب عقل * حکما * قوله
و اکنون که دانش پناه بینش دستگاه مولانا میرزا اجان * باید دانست که میرزا اجان باشندهٔ
توران شخصی فاضل غیرمقید بدین و مذهب بوده است اولا در سلک ملازمان عبد الله خان
منسلک بود چون عبد الله خان ضعف دین او دریافت از بارگاه خود او را بدر ساخت پستر
بجناب دولت نصاب و به بارگاه غربا آب محمد اکبر بادشاه مشرف می گردد و به طلاقت
و ذهانت خود در مصاحبت از دیگران گوی سبقت در ربوده بهر طریقه که می خواست اکبر را
بدان مائل می نمود گاهی معجزات اکبر بدلائل ثابت می کرد و گاهی براهین الوهیت او باثبات
می آورد رفته رفته این خبر بعبد الله خان رسید عبد الله خان بدریافت این معنی برهم شده
ایمائی در باب ممانعت ارسال رسل و رسائل با اکبر نوشته بود پس اکبر بنابر دفع شبههٔ
عبد الله خان می نویسد اکنون که دانش پناه مولانا میرزا اجان که چندین صفات موصوف است
هرچند بادشاهان دانشور را هم نشینی باین نوع مردم می باید امّا پیدا است که جائیکه خرد دوربین
شما خواهد رسید فهم میرزا اجان مذکور بآن نخواهد رسید ازین جهت شما از ملازمت خود او را
برطرف فرمودید بشرف ملازمت ما مشرف گردید و عبارت ازین جهت تا لفظ گردید
در نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده و چون بر فطرت صاحبان عقل و فهم لازم است که در این
وقت عقل را معطل نگذاشته همواره استمداد از عقل طلبند خصوصاً در وقت صحبت
باخواندهای سیه دل که از برای خواهش جاه خود از آیات قرانی تغیری می کنند ازین رهگذر
دل دانش گزین من همواره بدو میرزای موصوف در تحصیل مرضات الهی وغیره می باشد

نباشد نه آنکه از جادهٔ شریعت محمدی انحراف ورزیده ایم چنانچه بدطینتان تصور نموده شهرت
داده اند * معاش * زندگانی کردن و آنچه بآن زندگانی کنند * مَعاد * عالم آخرت
* مُجمَلات * جمع مجمل و مجمل آنست که مراد و غرض از آن به بیان و استفسار محتاج باشد
مثل لفظ هلوع که بمعنی حرو شنده است در قوله تعالی إنّ الإنسان خُلق هلوعاً إذا مسّه الشر
جزوعاً الی آخر الآیة که مجمل است و مراد آن معلوم نبود پس بیان کرد آن را قوله تعالی إذا
مسّه الشر جزوعاً ترجمه آیه به تحقیق انسان پیدا کرده شده است حرو شنده و مراد از
حرو شنده مفهوم نشد پس بیان کرد آن را قوله تعالی إذا مسّه الشر جزوعاً یعنی وقتیکه بر وشر و بلا
می رسد ناشکیبنده می شود پس مراد از حرو شنده واضح گردید * نُصوص * جمع نصّ آیه
فرقانی و حدیث صحیح و غیرهما کلام واضح که معنی آن روشن و واضح باشد مثل قوله تعالی جاء
الحقّ وزهق الباطل آمد حق و نیست شد باطل پس در معنی این آیه جای تأمّل و توقف نیست
* مجملات نصوص * آیات مجملات * تأویلات * جمع تأویل گردانیدن کلام از
ظاهر بطلان ظاهر * تسویلات * جمع تسویل آراستن کاری * مسائل * جمع مسئله سؤال
* مُجتهدین * جمع مجتهد راه صواب جوینده * مستنبطات * جمع مستنبط بیرون آورده
شده و تحقیق کرده * عقائد * جمع عقیده آنچه در دل مقرر شده * سلف * پیشین * مأخذ *
جای گرفتن * أقاویل * جمع قول * خلف * پسین * تفحّص * جست و جو کردن
* موارد * جمع مورد جای فرود آمدن * تصفّح * صفحه صفحه نگریستن * مواقع * جمع
موقع جای * منشاء * سبب * علما * جمع عالم داننده * متنازع فیه * خصومت نموده
شده در آن * کتب * جمع کتاب * متداول * دست بدست گردیده شده * مشاهیر *
بزرگ و کلان * تفاصیل * جمع تفصیل * تلبیس * تزویر * هر دو بمعنی مکر و حیله * طینت *
سرشت • فطرت • بداندیش • بغی • گردن کشی کردن • موج خیز طوفان
• عنا • رنج • دار البوار • دوزخ • ساحت • فضا و میدان • باحت •

پیمایش حاصل مقصد * جناب * درگاه * کبریا * بزرگ * ارکان * مخلوقات * عقال * رس * مجالس * جمع مجلس * احتمال * شبهه * بی صرفه گو * بیهوده گو * مشرب * برای آشامیدن * عذب * شیرین * واجب الوجود * هرچه در وجود خود محتاج غیر نباشد مانند ذات باری تعالی که در وجود خود محتاج غیر نیست * کوته دستان * کسانیکه بسبب بی سعادتی دست ایشان بمقاصد دینی و دنیوی نرسد * مراسم * جمع رسم دستور * فارغ البال * خاطر جمع * برایا * جمع بریه خلق * خانقاه * خانهٔ عبادت خان بمعنی خانه و قاه بمعنی عبادت * ناقوس * چوبیکه ترسایان وقت نماز خویش می نوازند * قوله ما نیز سر نیاز آه * ای چون این مردمان با ما چنین اطاعت کردند ما نیز سر نیاز بر زمین خاکساری و تارک امید بر درگاه خداوندگاری نهاده آرزوی آنها را ابداً و دائماً برآورده ایم * قوله این کار و بار سر انجام یابد * ای هندوستان از بتخانها و بدعتها وغیره پاک شود * قزل باش * در ترکی بمعنی سرخ سر قزل بمعنی سرخ و باش بمعنی سر و آن قومی است که کلاهای سرخ می پوشند ازین جهت آنها را قزل باش می گویند * قوله بوالی خود * مراد ازان شاه عباس والی ایران * قوله حقوق اسلاف سابقه * حقوق مضاف اسلاف مضاف الیه سابقه صفت اسلاف است * قوله سلطان روم آه * باید دانست که درمیان پدر و جد سلطان روم و اجداد والی عراق عهود و مواثیق این معنی بود که همیشه میان خود اتحاد ورزند و با یکدیگر معاون و مددگار باشند * قوله و درین وقت مسموع آه * درین قول واو حالیه است ای حالانکه درین وقت مسموع می شود * قوله در دل چنان می گذرد آه * اول نوشته در دل چنان می گذرد و باز می نویسد می خواهیم ظاهرا این محض تکرار بنظر می آید بنابر دفع آن باید گفت که در دل چنان می گذرد و که شرح آن می کند و آن اینکه ازانجاکه آئین یگانگی و یکدلی که با آن والا دودمان سالها است که هست و به تجدید چنین و چنان شده می خواهیم که چون نزدیک خراسان رسیده شود الی آخره * قوله

دوستی آنست * ای حقیقت آنست * حکیم همام * برادر ابوالفتح گیلانی است همایون
نام داشت وقتیکه بخدمت سلطان مشرف می گردد اول جهت لحاظ ادب بهمایون قلی مخاطب
می شود بعد از آن بنام همام عزت می یابد در خطوط شناسی و شعر فهمی یکتای زمانه بود و کما ست
و بعقل و دانش بهره وافر داشت هرچند اول به منصب ششصدی و خدمت بکاولی مخصوص
بود لیکن در مشاورت و قرب پادشاهی مرتبهٔ بلند حاصل نموده در سال سی و یکم از جلوس
از انجا که هوشیاری و عقیدت او بدرگاه حقیقت انتباه ثابت شده بود بایلچی گری نزد
عبدالله خان رخصت می یابد و از فرط لطف در حق حکیم مذکور این فقرات چند در نامه که بعبدالله خان
مرقوم شده بود صورت تحریر یافت و آن اینست افادت و حکمت پناه زبدهٔ مقربان
هوا خواه عمدهٔ محرمان کار آگاه حکیم همام وسوای این القاب مثل مخلص داستگفتار و غیره
در نامه مسطور است و در زمان غیبت او عرش آشیانی مکرر فرموده اند که از آن روز که
حکیم همام از خدمت ما جدا شده در طعام لذت نمی یابم در سال چهل سنه یکهزار و چهار هجری
بعارضهٔ تپ مرغ روحش پرواز نموده دو پسر یکی حکیم صادق و دیگری حکیم خوشحال گذاشت
* مواجید * جمع موجد شیفته شدن * قوله بعد از اشتغال صوری آه * یعنی این بازی خواه
یاد از ارباب ذوق دهد یا ندهد بهرطور این اشتغال صوری بنوعی مانع شاهدهٔ ایزدی که
مرا حاصل است نیست

* تشریح مکتوب چهارم *

این مکتوبیست متضمن اظهار دوستی ذاتی و تعداد نعم الهی و نصائح و اندرز و منطوی
معذرت ارسال مدد و کمک در جواب مکتوب شاه عباس که مشتمل بر اظهار دوستی و وفاق
و درخواست کمک و معاونت بود * احدیت * خدا * جل جلال قدسه * بزرگ است
بزرگی پاک او * مشابه * مانند * نقاط * جمع نقطه * عقول * جمع عقل * جداول * جمع
جدول جوی خرد و این جا مراد از ان خطوط است که بر گرد کتاب می کشند * فهوم * جمع
فهم دانستگی حاصل مصدر * مدرکات * جمع مدرک دریافته * مکونات * موجودات

* تفسیره * گرم دبعد این زبان لفظ مفرد که در نسخهٔ مطبوعه طبع شده مناسب نیست بجای آن زبانان که جمع آنست باید نوشت * قوله کاز زبان بی زبانی بر آمده آه * یعنی از زبان حال مستعد گویائی شده و بکار ف حاجات است درین * بیدا * صحرا که دران درختان و گیاه نباشد * کنگره * محرابیه شکلی که بر سر حصار راست کنند * قوله اگر جمیع عقلا آه * یعنی اگر همه عقول و فهوم با معلومات خود بار ادهٔ حمد پاکش جمع شوند یک حرف هم ازان ادا توانند کرد اگر چه و رحقیقت جمیع ذرات در حمد ایزدی مصروف اند کاز زبان حال خود بذکر حمد مقدس او تعالی سرگرم شده مشتاقان ثنای پاکش را آرزومند و مشتاق حمد و ثنای او تعالی داده اما ازعهدهٔ آن یکی ازان بیرون آمدن نتوانند * قوله علی نبینا و علیهم التحیه والسلام * بر پیغامبر ما و بر پیغامبران دیگر رحمت و سلام خدا باد و این جمله دعائیه است * نبائل * جمع نبیل بزرگ * عطیات * جمع عطیه بخشش * منابر * جمع منبر جای بلند که از چوب و گل سازند * تبیان * بیان * ذروه * بالای هر چیز * قوله رحمت تازه آه * تا اینجا مطلب قوله همان بهتر تمام می شود پوشیده نماند که نظر بقوله پس همان بهتر مناسب آن بود که درینجا گفت است عای رحمت تازه بکنم و بجای ادا نموده نیز ادا کنم می آورد پس بدرستی و توجیه این مقام اظهار می کنم که غرض قائل از آوردن صیغهٔ مضارع آنست که اطلاع بر ان معنی شود که این عجز و قصور در حمد او تعالی نه صرف درحق من بهتر است بلکه درحق همه کسان بهتر آنست که در حمد او تعالی معترف بقصور خود شوند * کونی * دنیوی * الهی * اخروی * انفسی * ذاتی * آفاقی * کسبی * مستهلک * نیست شونده * بقای مطلق * ذات باری عز اسمه * ظل * سایه * مؤید * جمع تمرت ستایش * داعیه * خواهش * مقاصد معار و آداب دانش * نصائح و مواعظ * حکمت عملی * علم باحوال نفس ناطقهٔ انسانی از ین رو که افعال محموده و مذمومه بارادت ازو صادر شود و بعضی ازان بر است گفتاری و درست کرداری هم تعبیر کرده اند و آن بر سه قسم است تهذیب

* تخریب * ویران نمودن * سیاست * ... * سلطه * ... * سلسله * ... * جواب * ...
* دیباچه * آ * نچیزی از حساره و دیباجه هم درست است * قوله چون بدیده انصاف
آه * یعنی چون بدیده ... بنظر ملاحظه میرود اظهار بیان نسبت هم میل حد وشوار و
محال است * ... * سالک دین * پادشاهان و بندار و سیرات ... دلان مقابل
تعیین مرادف آن * ارواء * سیراب کردن * دست آویز * بهانه * وسیله درست
* قوله روان گرم روان آه * مبتدا * قوله ستفید ... آه * خبر آن * قوله
المسه به تقدیس ... * از این جا ... نکته چند است که ذکر آن مقصود است * ... *
همراه * اواسط * جمع وسط میان * لیل * شب * نهار * روز * اعتدال *
میانه شدن * نکهت * بوی خوش * تسطیر * نوشتن * تماثیل * جمع تمثال
در نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجایش امثله یا مثل باید نوشت * قوله آنچه در توقیف آه *
شاه عباس در خط خود شکوه عدم ارسال رسل و رسائل باکبر نوشته بود اکبر در جواب
این می نویسد که فی الواقع روابط معنوی چنان اقتضا میکرد که این همه دیر نکشد این آخره القول
* وسعت و سعت * فراخی * آرایان * جمع رای بمعنی راحه وغیره * تمرد * سر
کشی کردن * تجبر * گردن کشی کردن * قوله شمولاً و استقلالاً آه * یعنی همه با بواسطه
و بغیر واسطه در ظل اطاعت ما در آمدهم * قلوب * جمع قلب دل * مساعی *
جمع مسعاة کوشش * مبذول شد * یعنی بعمل آمد * مستقر * جای قرار * رایت *
نشان * طرز دانان * واقف کاران * سکنه * جمع ساکن * ایادی * جمع ایدی
ایدی جمع ید دست * فیه * گروه * مناطه * غالبه * انسداد * بسته شدن
* ارتکاب * سوار شدن بر چیزی * مصاعب * جمع مصعب کار شدید و سخت
* استیثاق * استوار گرفتن * طیبه * پاک * ائمه * جمع امام پیشوا * معصومین *
بی گناهان * مرور * گذشتن * قلع * بر کندن * قطع * بریدن * بد طولی *

دست درازی * توسیع * فراخ نمودن * آنوبه * جمع نوانشدن * استظلال *
پناه جستن * بتتاب * گلناز معین * نوعی گل سرکیب مقلوب * تبت * نام شهریست
متصل کشمیر * غزنین * نام شهریست بجانب غربی کابل * سباع * جمع سبع درنده
* قطاع * اکمل قطاع الطریق که بمعنی رهزنان است * مزدوران * آیندگان درندگان
* ثعالب * جمع ثعلب روباه * بطریق استطراد * بطریق قریب * علیین * جمع علّی
غرفهٔ بهشت شاه علیین مکان مراد از آن شاه طهماسب جد شاه عباس * هرج و مرج *
درهم برهم * اطمینان * آرام گرفتن * دیار * جمع دار بمعنی خانه * باطن حقیقت
اساس * باطن حقیقت سرشت * فتوت * جوانمردی * قوله درین هنگام * یعنی
درین معرکه * قوله مهم قندهار آه * باید دانست که از فحوای کلام معلوم می شود که درین
وقت نه قندهار در قبضهٔ شاه عباس است و نه بدخل میرزایان قندهار و نه بتصرف اکبر
لیکن والی قندهار با شاه عباس نائرهٔ قتال می افروزد و میرزایان قندهار طرفداری والی خود
می کنند و معاونت شاه عباس می نمایند و عزم اکبر آنست که فوج ظفرموج بسوی قندهار روانه
سازد و قندهار را بقبضهٔ خود در آرد و میرزایان قندهار را تنبیه ادب دهد * تکاسل
سستی نمودن * تقاعد * سستی * کماة * جمع کمی حتی و دلیر * استطلاع * اطلاع
* عیار * آزمودن * اطلاق * بالکل * مأمن * جای پناه * ارفع * بلندتر * نعیم *
نعمت * قوله مخلوط حواشی آه * ظاهر ازین عبارت چنان هویدا می گردد که در میان
افواج اکبر و میرزایان قندهار شعلهٔ جنگ مشتعل است و میرزایان هم مخالفت با شاه
عباس دارند لهذا اکبر بشاه عباس چنین می نویسد که مخلوط باطن ما بود که اولا قندهار را
از میرزایان قندهار بدخل خود در آرم بعد از آن اگر میرزایان از نافرمانی نادم گشته
اطاعت شما لازم شمرند درین صورت فوج ما با میرزایان متفق شده هرگونه امداد ایشان
بجا آرند لیکن پس از وقوع اطاعت میرزایان باز می نویسد که چون میرزایان اولا از

از منتهیان امور و توابعش با شما جنگ و قتال بظهور رسانیده بی آنکه از شما تقصیری بوده و
بجز اینکه شما طاهر را از جرگهٔ من مدد و کمک طلب نمائید فرستادن جیوشش منصوره بطرف
میرزایان بملازمان ... بر مقابله و مجادلهٔ من باشما شد لهذا ازین اراده بالفعل منحرف
گردیدم * ... * ... * طیبین * جمع طیب پاک * طاهرین * پاکان و مراد ازین
هر دو لفظ ... است که گویا شاه عباس قائم مقام آنها بوده است * قرة
العین * خنکی چشم * نادم * شرمنده * جیوش * جمع جیش لشکر * رستم میرزا
و مظفر حسین میرزا * هر دو از میرزایان قندهار بودند * مخیم * مقام برپا کردن خیمه
* عازم * قصد کننده * جازم * استوار * انتهاض * برخاستن * قوله بجانب ماوراءالنهر
باید دانست که ماوراءالنهر درآنوقت بقبضهٔ عبدالله خان بوده است * بلاد * جمع بلد شهر
* زیست * نشان و داغ * مذکر * یاد ده * ناموس اکبر * شریعت و این جا
لفظ شریعت که بعد آن واقع شده بدل و تفسیر آن توان گفت * غرا * روشن
* قسطاس * ترازو * تام * کامل * اصلاب * جمع صلب استخوان پشت کجای
کنفه است * کرام * جمع کریم بخشنده و جوانمرد * کرم * هوشیاری * اکاذیب * جمع
اکذب دروغ * اقدام * جمع قدم * موروثی * قدیمی * هدم * ویران کردن
* احتیاط * هوشیاری * عاصمی صیدر * خونابه * خون خالص * تخریب * ویران
کردن * مستعار * عاریت گرفته شده * مرضات * خوشنودی * معاضد و
معاون * یار و یعنی مددگار * اشفاق * مهربانی کردن * نصب العین * روبروی
چشم * مطالع * جمع مطلع جای طلوع * قوله نصب العین مطالع داشت * ای همواره
روبروی چشم اسباب دولت خود را باید داشت * خلایق مختلف المشارب *
مردمانیکه مذهب و دین جداگانه دارند * خلایق مختلف الاحوال * کسانیکه احوال آنها از
یکدیگر علیحده است * فیض * بخشش * ربوبیت * پروردگاری * طرز * روش * دادار *

قدان کننده * [illegible] * عِرض * حسب و شرف * ناموس * پنهانی * مُسامحه * آسان گرفتن
قوله آدمی زاد در کار دنیا آه * یعنی آدمی در کار دنیا که ناپاید است دیده و دانسته
نقصان خود نگزیند در کار دین که پاینده و قائم است چگونه سستی و غفلت نماید پس هر گروه
از دو حال بیرون نیست یا حق بجانب اوست درین صورت زیاده لایق است جویندگان
را باید که پیروی او کنند و یا حق بطرف او نیست پس درین صورت آن بیچاره خود بیمار
نادانی و جهل است لایق ترحم و شفقت است نه سزاوار عداوت و ملامت پس بر تقدیر
ثبوت این مقدمه باید که دشمنی و بغض با مردمان بسبب اختلاف مذاهب بعمل نیاید * شیمه *
خصلت * قوله از نتائج این شیمه * یعنی از فوائد این خصلت فراخ حوصلگی آنست که
وقت غلبهٔ غضب دوستان باشتباه دشمنان پایمال می شوند و دشمنان دوست نما را
دخل مکر و فریب نمی ماند * قوله نشست * ای باید نشست * قوله گردانید * ای
باید گردانید * منطوی * پیچیده * حریم * گرداگرد خانه * جریده * تنها * ملتزمان * لازم
گیرندگان * اعتصام * چنگال در زدن در رکاب سعادت اعتصام رکاب چنگال زننده
بسعادت مصدر بمعنی فاعل * ملهم * خبر دهندهٔ غیب * قوله هنوز رایات آه *
یعنی هنوز به کشمیر نرسیده بودیم که بهادران فوج ما که بکشمیر متعین بودند و بحسب
مصلحت وقت شریک باغیان شده بودند سر آن مایهٔ فساد را بدرگاه ما آوردند
* مهبط * جای فرود آمدن * استسعاد * سعادت حاصل مصدر * ایمن * امالهٔ آمِن
بی خوف شونده بسبب کسرهٔ اماله یک الف بیا بدل گشت ایمن شد * سلاله * خلاصه
* اقتباس * فائده گرفتن و آتش فرا گرفتن کلمات خیریت اقتباس کلمات خیریت
آمیخته مصدر بمعنی مفعول * تفویض * سپردن * خلوت انس * خلوت مانوس مصدر
بمعنی مفعول * مرجو * امید کرده شده * شمائل * جمع شمال عادت * مکائد * جمع
مکیده بد سگالیدن * تائیدات غیب الغیب * تائیدات خفیه و پوشیده * موید *

* مؤید * مدد کرده شده

* تشریح نامهٔ اول *

این نامه ایست که بعد از فتح کشمیر متضمن اسندعای ارسال رسل و رسائل و اظهار مقدمات تحریص و ترغیب آن بوالی کاشغر مرقوم شده * کاشغر * شهریست متصل کشمیر * شرف انجمن * زینت و ثنا * شکوه * مهابت * نهمین * کلان * داور * پادشاه عادل * همال * همتا و مثل * اکلیل * تاج * قوله سر آمد کارهای شایسته آه * اکبر بوالی کاشغری نویسد که هرگاه عظیم تر از کارهای لایق آن ست که قدر و منزلت هرکس شناخته موافق آن دوستی با آن کس بیآرند لهذا امید از آن نقاوهٔ دودمان آنست که هم چنان که بادشاهان روزگار نظر بر نور عنایت ایزدی که در بارهٔ ماست سلسله جنبان دوستی شده همیشه بفرستادن قاصدان و نامجات مسرت پیرای خاطرهامی شوند آن گوهر اکلیل هم بلحاظ چندین روابط قدیم زیاده تر از همه طریق مراسلات کشاده چهرهٔ سعادتمندی و نیک کرداری را زیب و زینت بخشند * صفوت کده * خانهٔ برگزیده بترکیب مقلوب * بی حجابانه * بیباکانه و بی تکلفانه * استظهار * قوت و پشتی حاصل مصدر * تترک * بزرگتر * رایان * این لفظ در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن رایات باید نوشت * قوله درین هنگام آه * یعنی درین هنگام که بکشمیر رسیدیم معلوم نمودیم که سابق ازین شما شاه محمد مراد را برسم رسالت فرستاده بودید این معنی باعث مزید عاطفت ضمیر ما شد * قوله چون در ربولا او حوادث زده آه * یعنی چون بالفعل شاه مراد ایلچی شما از دست ظلم و تعدی قزاقان تباه شده بدرگاه ما رسید بر حال او نوازش کرده روانه بطرف شما فرمودیم * مواطن * جمع موطن جای گاه * قوله پرتو میدهد * یعنی ظاهر می شود * قوله یکی از طرز دانان آه * یعنی یکی از ندیمان خود را * دوحه * درخت بزرگ * دیده وری * دانائی * سوانح * جمع سانح * منقح * تحقیق کرده شده * قوله باکه آویزش دارد * یعنی باکه دوستی دارد * ذوفنون * صاحب فنون * غازه * گلگونه است که زنان

بررومی مانند ● تشریح نامهٔ دوم که بشرفای مکهٔ معظمه تحریر یافته ●

این نامه ایست متضمن به اظهار عزم ارسال ادرارات و معذرت وقوع توقف در ارسال
آن بجهت موانع چند در چند و بعد از آن فرستادن آن برای شرفا و قضات مکهٔ معظمه بهمراه شیخ
عبدالنبی * شُرَفَا * جمع شریف مرد بزرگ شرفای مکه اعنی سادات مکه * مُعظّمه * بزرگ داشته
شده * مُنوّره * روشن * حماها الله تعالی عن ذمائم الانفس والآفاق * نگاهدارد آن کار را
خدای تعالی از بدیهای مردمان و از حوادث جهان * اَلحمد لله وکفی والسلام علی محمدن
المجتبی المصطفی و علی عبادهِ الذین اصطفی سیما علی معشر الشرفا * جمیع حمد ثابت است
برای خدا و کافی است آن خدا برای جمیع امور و سلام خدا بر محمد برگزیده و بر بندگان او آنان
که مقبول درگاه او یند خصوصاً بر گروه سادات باد * برایا * جمع بریّه خلق * مُنعِم * نعمت
دهنده * جمّات نعماءه * بزرگ است نعمت او * مُرفّه الحال * خوش حال * مُنشرح
البال * خوش دل * مُواظبت * همیشگی * بوجه من الوجوه * بطوری از اطوار
* عَجَزه * جمع عاجز * فُقَرا * جمع فقیر * بقدر میسوره * باندازهٔ آسان و سهل
* موائد * جمع مائده خوان * محظوظ * بهره مند * مُتلذّذ * لذت یابنده
* خیر البلاد * بهترین شهرها * احسن البقاع * نیک ترین جاها * زُمره * گروه
* مُتّکئین فیها علی الارائک * تکیه زنندگانند بر تختها در جنت و این آیه در شان ساکنان
بهشت نازل شده * حاجّ * جمع حاجی * میر حاجّ * سردار حاجیان * اِدرارات *
جمع ادرار بخشش * تسع و ثمانین و تسع مایه * نهصد و هشتاد و نه * جادّه * راه
بزرگ * باغیه * سرکش * اشرار * جمع شریر بد * مُخیّم سرادقات اجلال * جای
ورود بزرگی * کَتم * پوشیدگی حاصل مصدر * جبلّیه * ذاتیه * جرائم * جمع جریمه
گناه * اِحیا * زنده کردن * جمیله * بزرگ * ترفیه * آسایش دادن * جد و جهد * کوشش
* کدورت * درشتی و سرکشی * شماتت * خوشنود شدن در رنج کسی * خیرات مبرات

مبرات * مال نیک و پاکیزه * حرمان * نومیدی * طومار * نامه * قوله جدا جدا سوای مبالغ آه *
یعنی مصحوب هر کس مذکور جدا جدا از ری سوای مبالغی که جهت تعمیر مکه در طومار مرقوم شده مرسول
نمودم بشرفا و غیرهم رسانیده شود * پاس سر و الکتمان * پوشیده * قضات * جمع قاضی
حاکم * غربه * نادره * ابتیاع * خریدن * قوله و مبلغ و فاکنده آه * ای مبلغی که جهت خرید
اشیا فرستاده شده اگر در خرید و فاضل بعضی از مبلغی که جهت شرفای مکه و غیرهم فرستاده
شده و در ان صرف باید نمود لهذا تعیین آن مبلغ که جدا جدا جهت مردمان مسطورین مرسل گشته
واقع شده * فجار * جمع فاجر کار بد کننده * کمالات اکتساب * کمالات کسب
کننده * مبدء بمعنی فاعل * اهانت * خوار کردن * اطهر * پاکتر * انور * روشن تر
* افترا * دروغ بر کسی گفتن * قوله بنسبت فضائل مآب آه * باید دانست
که شیخ معین الدین رساله بنام شاه اکبر تصنیف کرده بود و در ان جا بجا ضمنا ذکر الهامات
و اثبات پیغامبری شاه ممدوح مسطور ساخته بس مردمان بدریانست این معنی در پی
آزار و اهانت شیخ مشار الیه شده بنابر آن اکبر بشرفای مکه معظمه می نویسد که آن محض افترا
و تهمت است هیچ حقیقتی ندارد * نعوذ بالله من شرور انفسهم * پناه بخدای جوییم
از بدیهای ذات آن مفتریان * ترفی * ای مخفی * معقول * پسندیده عقل
* منقول * شرع و عرف * اتباع * پیروی * صبیان * جمع صبی طفل * صدد *
نزدیک * بقاع * جمع بقعه پارهٔ زمینی که از زمین دیگر محدود و ممتاز باشد * ادعیه *
جمع دعا * مأثوره * نقل کرده شده ادعیهٔ مأثوره آن را گویند که از حضرت رسول صلی الله
علیه وسلم نقل کرده شده است

* مفاوضهٔ اول که بدانایان فرنگ تحریر یافته *

این مفاوضه ایست متضمن بر اظهار التیام و ارتباط و استدعای ارسال رسل و رسائل
* صدمه * آسیب * زوال * فنا * مأمون * آمان داده شده * قطعه * پارچه

* اَصقاع * جمع قطعه گوشهٔ زمین * لامکان * نیست مکان لای نافیه مکان جای بودن و بطرف آن مکان
قیام ذات باری را نسبت کنند زیرا که اگر برای او تعالی مکان ثابت می شد حادث شدن
گویی لازم می آمد * اِختراع * نو آوردن * مُدَبِّر * تدبیر کننده * مَنطِقه * آوازه
* اِمتزاج * آمیزش حاصل مصدر * اِستیناس * محبت * اَرواح * جمع روح
جان * طَیِّبه * پاک * معاشر * جمع معشر گروه مردم * اَصوَب * راست‌تر
* هادیان * جمع هادی رهنما * اَصلَح * بهتر * سُبُل * جمع سبیل راه * قوله ستایش
آن * مبتدا و لفظ باد خبر آن * بَصائر * جمع بصیرت بینائی و زیرکی * مُقتَبِس * نورگیر
* وَلایت * تصرف کردن و دست یافتن * مُنجَلی * روشن شونده * دِرایت * دانائی
حاصل مصدر * عالم ناسوت * عالم چهار اند عالم ناسوت که عالم اجسام است و عالم سفلی هم
آنرا گویند و عالم ملکوت که عالم ارواح است و عالم جبروت که عالم صفات است و عالم لاهوت
که عالم ذات است * فائق * فضیلت دارنده و برگزیده * مدار * موقوف علیه * کَیف *
پس چگونه * بناء علی هذا * ای بنابران * همت * قصد * قُباب * جمع قبه بنای گرد برآورده
چون گنبد خلافت قباب جای قرار خلافت * تجلیات * روشنیها * مُحیی * زنده
کننده * اَلمُستَغنِی مِنَ التَّوصِیفِ وَالتَّعرِیفِ * آن کس که بی نیاز و بی پرواست از
وصف و تعریف * تَفَوُّق * برتری و افزونی * جِوار * همسایگی * تألُّف * باهم الفت
گرفتن * تأنُّس * آرام گرفتن و این جا مراد از آن محبت * عُظمی * بزرگتر * وقائع *
جمع وقیعه کارزار * کُبری * بزرگ * اِحراز * جمع کردن و این جا مراد از آن تحصیل
* خَلَف * قایم مقام * مُجاوبت * جواب دادن * علی التَّوالی وَالتَّواتُر * پی در پی
* ابواب * جمع باب دروازه * مُبَیَّن * آشکارا شده * مُدَلَّل * حجت آورده
شده * مُبَرهَن * دلیل آورده شده * عُقَلا * جمع عاقل * کُبَرا * جمع کبیر بزرگ
* قوله چه قدر دارد * یعنی هیچ قدر ندارد * مساعی * جمع سعی مَسعاة کوشش * دواعی *

* دواعی * جمع داعی خواهش * جزیله * بزرگ * آغاز * جمع عمر * مقاصد صوریه *
مقاصد دنیویه * مستلذات سریع الزوال * لذات زود نیست شونده * مشتهیات قریب
الانتقال * خواهشهای زود نابود شونده * مضمحل * نیست و محو شونده * منهمک * کوشش
کننده * هدایت لم یزلی * هدایت الهی * شاغل * مشغول کار * حاق * حق *
آن چیز لازم است * سرمایه مطالب * مقدم بر همه مطالب * فاتحه * شروع * مآرب *
جمع مأرب حاجت * ربقه * حلقه از رسن * تقلید * حمایل و چیز آن در گردن کردن
و این تقلید اند یعنی گرفتار مذهب و دین آبا و اجداد خود اند * اقارب * جمع
اقرب نزدیک تر * معارف * جمع معرف مرد شناخته ظرف است بمعنی مفعول چنانچه
مقصد بمعنی مقصود * دلائل * جمع دلیل * براهین * جمع برهان حجت * قوله علت غائی
باید دانست که علت چهار اند * علت غائی * علت فاعلی * علت مادی * علت صوری *
علت غائی آنرا گویند که سبب ایجاد چیز باشد و آن در تصور متقدم باشد و در وجود موخر چنانچه
نشستن بر تخت که علت غائی است و قبل از بنای آن متصور می شود و علت فاعلی بنا کننده
تخت را گویند مثل نجار و علت مادی مادهٔ تخت را گویند مثل چوب و علت صوری صورت
و هیأت تخت را گویند * مستفید * فائده مند * مستفیض * نفع گیرنده * مباین *
غیریت و مغایرت * قوله بزبان عربی و فارسی در آورده اند * یعنی ترجمه آن بزبان
عربی و فارسی نموده اند * صادق العقیدت والاخلاص * راست محبت * والسلام
علی من اتبع الهدی * و سلام بر آنکس که پیروی کرد راه درست را باید

* تشریح فرمان اول شاهنشاهي *

بشاهزاده مراد در وقت مراجعت از کشمیر این فرمانیست مشتمل بر اظهار کیفیت و حقیقت
وقوع فتح کشمیر مع تعداد نعم و عنایت های الهی و متضمن است بر تحریص شاهزاده بسوی
ادای شکر این چنین فتح عظیم * شاه مراد * پسر اکبر بوده است * قلاوزی *

رهنمونی واین لفظ ترکی است * قوله از آغاز او رنگ آرائی آه * یعنی هوشمندان برهانانی بخت و پیوند خواهند نمود که از آغاز سلطنت دادار جان بخش بسیار لطف و عنایت خویشتن به نسبت ما مرحمت فرموده * یورش * کوچ کردن * بندگان خدا * مراد از این ایلچیان شاهان * موهبت * بخشش * شاهراه * راه کشاده * قوله از ان جمله آه * یعنی از جمله آنها یک جهت شکرانه دوستان و هدایت دشمنان ذکر می کند آنکه * امرداد الهی * امرداد نام ماهیست از ماههای فارسی الهی منسوب بطرف اکبر زیرا که اکبر بعد جلوس خود خود را الهی میگویانید لهذا پس از جلوس خود ماهها را منسوب بذات خود می نمود * استدعا دقی * رخصت سخن * اجازت سخن * اعلا * بلند تر * قوله آنها که مزید عنایات آه * یعنی آنان که مقرب درگاه ما بودند بطور شایسته ناملایمی هوا وغیره را بعرض رسانیدند به سمع قبول ما نیفتاد * قوله در همان تاریخ * سابق گفته که در همان روز دولت افروز و باز می گوید در همان تاریخ ظاهرا این محل تکرار معلوم میشود لهذا تاویل آن باین طور می کنم و می گویم که چونکه اول فرموده است همان روز درین شبهه آن بود که ازین روز کدام روز مقصود است زیرا که در هرماه یک روز پنج بار می آید پس بنابر تعیین روز ذکر همان تاریخ نمود والله اعلم بالصواب * کل * کسی که موی سر ندارسته باشد و آن اشاره بطرف قاضی علی خان حاکم کشمیر که در جنگ کشمیر باهتمام میرزا یوسف خان سردار فوج عرش آشیانی بانداک اخذ و جر دستگیر شده از فوج شاهی بقتل رسیده بود و ازانجا که سلاطین بالهام ربانی و القای سبحانی بهره مند می باشند اولا عرش آشیانی که از لاهور بکشمیر متوجه می شوند در اثنای راه بر زبان الهام ترجمان خود می آرند که این بیت از کیست و درحق کدام کل بی مغز است بعد ازان یادگار را و بخیال خودسری سر برآورده مقابله با بادشاه می نماید پس چونکه مادرش نقره نام بزناکاری در زمرهٔ لولیان نام برآورده بود ظل سبحانی این شعر در حق او از لسان غیب بیان می فرمایند * شعر * ولد الزناست حاسد منم آنکه طالع من آه * عبور * گذشتن از آب * حاشا و کلا *

* دور باد و پاک باد این هر دو کلمه را برای احتراز از چیزی استعمال می کنند * مَشیّت * خواستن
و این جا بمعنی خواهش حاصل مقصد * اهمام * غم خوارگی کردن * مَخذولُ العاقبت *
زشت انجام * سُهَیل * نام ستاره است سهیل یمانی منسوب بطرف یمن زیراکه او
جانب یمن بر می آید * ولد الزنا * زنا جماع غیر حلال کردن معنی ولد الزنا و لغت
فرزند حرامی و در اصطلاح شعرا کرمها که در جو پیدا می شوند و یکی از خواص ستاره یمانی است
که وقتیکه بر می آید آن وقت همه کرمها میرند لهذا قائل طالع خود را هم چون ستاره یمانی قرار
داده ولد الزنایش گفت * قوله در اصل از خطائی رفته است * یعنی در اصل همان
گل جنت برگشته * سِلک * رشته * مُستَعَد * در آینده * ترکمانان * لقب
طائفه است از ترکان که دیگر ترکان را بغایت نامردم و زشت و نادرست می دانند
* مَخذول * خوار و ذلیل * گو * غار و مغاک * شهریور * نام ماهی است از ماههای فارسی
* هاویه * دوزخ * زمستان * سرما * پکلی * نام جائی است * مُعسکر * لشکرگاه
* قوله بنازم لطف پروردگار خود را * یعنی فخر می کنم بواسطه لطف پروردگار خود * قوله
اهل غوایب * لفظ غوایب در نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن غوایت بتای فوقانی که
بمعنی گمراهیست باید نوشت * دی ماه الهی * دی نام ماهی ست از ماههای فارسی * مَکمَن *
جای پنهان شدن * تشریح فرمان دوم شاهنشاهی به خانخانان در واقعه میربر *
خانخانان اسم بزرگ او میرزا عبد الرحیم پسر بیرام خان که همدامن همایون پادشاه بوده
است مولد میرزا لاهور است در عمر شش سالگی سنه نهصد و شصت و نه بوقت آغاز
ششم سال از جلوس اکبری خدمت حضرت اکبر مشرف شد و هنگام عنفوان جوانی
بخطاب میرزاخان سرفراز گردید و بوقت بیست و یک سالگی حکومت گجرات بنام میرزا
نام زد شد و دران حین پس از ظهور جان فشانی و دولت خواهی او و بعد فتحیابی او بر سلطان
مظفر که حاکم گجرات بود بمنصب پنج هزاری و خطاب خانخانان ممتاز و معزز گردید * میربر *

نام او مهیش داس بوده است در اصل برهمنی بود بادخوان که آنرا در هندی بهات گویند
یعنی مداح امرا وقتیکه قائد اقبال کشان او را بملازمت حضرت اکبر رسانید بسبب
سخن سرائی و لطیفه گوئی و بذله سنجی در سلک مصاحبان انتظام یافت و بتدریج گوی سبقت
از همه همایان در ربوده مقرب درگاه و خاص الخاص گردید و اکثر خطاب بادشاهی در حق
او بدین عبارت می شد مصاحب دانشور راجه بیربر چون شعر هندی خوب می گفت اول
بخطاب کب رای که قریب بمعنی ملک الشعرا است مخاطب گردیده و وقتیکه مزاج بادشاه
بر راجه جیچند که راجه نگر کوت بود برهم شد ملک او را اقطاع فرموده بیربر را بخطاب بیربر که معنی این
لغت بهادر است سرفراز فرموده بعد از آن راجه مذکور مختار کرده بجانب لاهور روانه فرمودند
و در سنه نهصد و نود و چهار هجری همراه زین خان کوکا بجانب سواد بجور در جدال و قتال بکار
آمد و راجه سابق الذکر اخیر به منصب دو هزاری سرفراز شده و بسیار مرد سخی بوده
است و در علم موسیقی و لطیفه گوئی و نکته سنجی مهارتی کامل داشت چنانچه دهره های او در زبان
هندی مشهور و معروف است * اعتضاد * اینجا بمعنی قوت است که حاصل مصدر است * اعتماد *
درین جا بمعنی تکیه کرده شده مصدر بمعنی مفعول * فص * نگین * خاتم * انگشتری * مسلول *
برهنه * رمح * نیزه * مصقول * صیقل کرده شده * مخزن * جای پنهان داشتن
* معارک * جمع معرکه جنگ گاه * مقدمة الجیش * سردار لشکر * مقدمة العیش *
مقدمهٔ عیش * مونس * همدم و آرام دهنده * محرم * آگاه * سرائر * جمع
سریرت راز * حریف * هم صحبت * رحیق * شراب خالص * بیت المعمور *
خانه آباد و مراد از آن این جا کعبه ایست که بر هفتم آسمان برای ملایک است یاعی که آنرا
هم خانه آباد گفته اند * خلف الصدق * قایم مقام درست * اعاظم * جمع اعظم بزرگ تر
* اعالی * جمع اعلی برتر * واسطة العقد * دانهٔ بزرگ عقد * مفاخر * جمع مفخره بزرگی
* مطرح * جای انداختن * سرایت * درگذشتن از چیزی بچیزی الطاف قدسی سرایت

سرایت الطاف پاکی اثر و یای نسبت است در قدسی و این صفت جز برای الطاف الهی یا الطاف شاهان که ظل الله اند برای الطاف دیگری نیست * قُدوهٔ * پیشوا * خواقین * جمع خان لقب پادشاهان ترکستان * قوله برخوردار * این در اصل سه لفظ اند بر و خور و دار یعنی دولت مند شو و ازان منتفع باش و ذخیره کن برای عاقبت * مُروّج الدین * دایر در ترویج امور دین * خانخانان * سردار از سرداران * چشم زخم * آسیب * افاغنه * جمع افغان قومیست مشهور * ملاغنه * یکدیگر را از رحمت خدا دور کردن و این جا بمعنی از رحمت دور کرده شده مصدر بمعنی مفعول * خلال * در میان * متواری * پوشیده * رؤسا * جمع رئیس سردار * نهب * غارت کردن * شِعاب * جمع شِعب راه کوه و درهٔ آن * صعاب * جمع صعب سخت * قوله گران بار شده * یعنی بسیار بار بر خود بار کرده روان می شوند * توزک * بند و بست * کتل * راه کوه که بدشواری بران توان رفت * قوله افاغنه ملاغنه آه * قبل این قول واو عطف در نسخهٔ مطبوعه سهو شده و بعد این قول کاف غلط طبع گردیده واو عطف باید نوشت و کاف مابعد محو باید کرد زیرا که ترکیب عبارت برین منوال است ای باوجود آنکه ولایت مذکور در حوزهٔ تصرف درآمده بود و افاغنه از غایت ترس و هراس در خلال جبال پوشیده بودند و رؤسای لشکر بی ملاحظهٔ حزم بخاطر جمع تعاقب می کردند متوجه آستانه بوسی می شوند چون امر از پردهٔ غیب بظاهر شدنی بود چنین و چنان فساد و حادثه بظهور می رسد * عُنوان * سرنامه * رنگ آمیز رموز عشق * لطایف ورواج دهندهٔ رموز عشق * ظُلمانی * تاریک و یای نسبت است دران * قالب عنصری * جسم * جلباب * چادر * مُشاکل * مانندها * مُنغّص * ناخوش گردانیده * مُکدّر * تیره کرده شده و مراد ازان اینجا ناخوش * خاطر دریا مُقاطر * خاطر مثل دریا آمد و رفت کننده یعنی مثل دریا موج زن یا مَقاطر بالفتح جمع مَقطر که بمعنی جای چکیدن آب است باید خواند و آوردن لفظ جمع حمل بر رعایت

وزنه خاطر تو این کرد * معراج * نردبان و این جا مراد از ان بلندی * پهلوانش * زخم سخت قاتل که علاج پذیر نباشد * سراب * زمین شور که چون آب می نماید * خمار * سیلانی مستی که در سر می ماند و دران رنج حاصل می شود * قوله این سودا * ای این خیال و نیاز دی * بخار * گرمی و حرارت * قوله که آمدن ایلچی و مردم بیگانه باشد * ای آن موانع آمدن ایلچی و مردم بیگانه است * نعش * جنازه با مرده * قوله علو صفت آه * یعنی و در اهتمام تجهیز و تکفین بیر بر آن علو ثابت را که مراد در حق او بود ظاهر می فرمودیم * قوله تا کسی آه * درین قول لفظ تا جهت شدت التزام در میان دو امر و عجلت ترتب امر ثانی است بر اول چنانچه گوئی تا بز از خانه بر آمده گرگ آنرا خورده یعنی از خانه بر آمدن بز همان و خوردن گرگ همان * قوله ما او را چه قدر می خواهیم * اگرچه ظاهر مناسب آن بود که می گفت که ما او را چه قدر خواسته ایم تا مطابقت آن با صیغه رفته که فعل ماضی است و بالا مذکور شده بظهور می پیوست اما چونکه مقصود قائل اظهار عنایت خود بر طریق استمرار بوده بنا بر ان صیغه ماضی را ترک گفته صیغه حال آورده * قوله اگرچه بدیده بصیرت آه * یعنی اگرچه در حقیقت بسبب توجه دلی ما این مطلوب نزد او باب معنی ثابت و متحقق گشته لیکن چون بعد ام کار داو هم این تمنا در دل ماند * خاطر نشان * یعنی خاطر نشین * قوله کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست * کدام دیده کزین حادثه جگر گون نیست * ای کدام دلی است که به نهایت غم ازین واقعه جگر خون یعنی خون جگر که جمعی اند و هگین است نیست و کدام دیده است که از غایت اشک باری ازین حادثه برنگ جگر سرخ و تیره نیست * مجاور * ساکن * کالبد خاکی * جسم * شبح سیمابی * کالبد بی قرار یعنی جسم ناپایدار * ترکیب عناصر * اجتماع عناصر و عناصر جمع عنصر است و آن چار اند خاک و باد و آب و آتش و جسم ازین چار چیز مرکب است * موالید * جمع مولود و آن سه است نباتات وحیوانات وجمادات چون درختان و جانوران و سنگها وغیره * قوله اگرچه همیشه

همیشه خیال آه * یعنی اگرچه همیشه صورت خیالی و اوصاف او بنظرم حاضر و بیکم
تفاوت در نظر دوبین من از ین غایب شدن او نیست لیکن نظر بعالم بشریت
یعنی باقتضای بشریت از جدائی ظاهری او دز باطن ما آنچنان غم و الم رو نموده که عبارت از
بیان آن قاصر * کهم * پوشیدگی حاصل مصدر * ملار * مرا * متکفل نظام کل *
ضامن انتظام همه اعنی خدا * منهج مستقیم * راه درست * قوله از ارادهٔ خود آه *
یعنی از گریه وزاری * قوله خود میداند جمعی که آه * یعنی تو خود میدانی که مردمان محقق
هر وقت بسیار کمتر اند پس فرض وقت آنکه باداي شکر این معنی که تو از محققین هستی
اشتغال نموده ذات ما را غنیمت بزرگ شماری * قوله خیال کند آه * اعنی معلوم کند که
در وقت زندگی میر بر تر از نعمتهای بزرگ خدای والنسیم الحال یعنی بعد مردن او خود
غور کند که غنیمت بودن او و چه اندرجه خواهد بود * نُزول * برآمدن * نزول ملایک دفوده
شکر یکه برکت آمدن آن مثل برکت آمدن ملایک است * تهوه * افتادن در چیزی به بیباکی
* متوزع * پریشان * اصغا * شنیدن * استغفا * طلب عفو کردن * جرایم *
جمع جرم گناه * قوله اسدعای فرمان آه * یعنی درخواست فرمان شاهی بنام کنهکار و غیره
برای تفویض عهده ها * بطرز سئولی * ای بطرز سوال * قوله مدرجهٔ اجابت ملتقی گردید *
یعنی بدرجه قبولیت در آمد * مناشیر * جمع منشور فرمان * تمشیت * جاری کردن
* قوله زمیداران آن تو الی * ای زمیداران گجرات * قوله این خدمات را
معطل آه * این خدمات تمشیت مهمات زمیداران گجرات را تا آمدن خود بدار المخلافه
معطل تعالی داشت * قوله و آنکه از فرزندان خود نوشته بود آه * این تقریر سوال
است و جواب آن نسبت او و فرزندان او * شقوق * جمع شق نیمهٔ چیزی

* تشریح منشور اول شاهنشاهی بخانخانان *

باید دانست که این منشوریست مشعر بر اظهار مسرت و بهجت بسبب ورود ایلچی عبد الله خان

با نفائس و هدایا و کبوتران خوب و مشتمل است بر مسامحت در خواست خان خانان از ان

کبوتر ایران * اعتضاد الملک المعظم اعتماد الخلافة الکبری رکن السلطنة القاهره

موتمن الدولة الباهره ذو الفضایل الرضیه و الشمائل المرضیه * قوت سلطنت های بزرگ

معتمد علیه سلطنت بزرگ ستون سلطنت عالیه این دولت عالیه صاحب خوبی پسندیده و عادتهای ستوده

* شمول * فراگرفتن * عواطف * جمع عاطفه مهربانی * وفور * زیادتی * مراحم * جمع

مرحمت شفقت حاصل مصدر * شهیج * خوشنود * آوان * هنگام * اواخر * جمع آخر

* حوت * ماه چیت * اوائل بهار * یعنی اوائل ماه پهاگن * قوله می باید * باید دانست

فاعل می یابد شخص نویسنده است * ابر آذری * ابر بهاری * انظار * جمع نظر * آبای علوی *

مراد از هفت ستاره آفتاب مهتاب زحل مشتری مریخ عطارد زهره * امهات سفلی

اربعه عناصر یعنی آب خاک باد آتش * اتساق * انتظام لیکن ظاهرا باب افتعال از لفظ نسق

در لغت یافته نشده * قوای نامیه * قوی جمع قوت نامیه بر آینده * نورس * نو رسیده

* صومعه * عبادت خانه ترسایان که آن را در هندی گرجا گویند * زرق * مکر * ریا * همان

مکر * افشرده * پای محکم کرده در زمین * قوله خوشیده * این لفظ در نسخه مطبوعه بجای

معجمه غلط طبع شده بجای آن جوشید به جیم معجمه باید نوشت * افسرده * بسین مهمله بسته شده

* تعب * رنج * اغصان * جمع غصن شاخ * آتش بی دود * حرارت شمس

* مشهود * ظاهر کرده شده * محسوس * دیده شده * نیر اعظم * آفتاب * ربیع *

بهار و در هندی بسنت یای نسبت است * مقدسان عالم بالا * ملائک و غیرهم * حطّه *

زمین حل کرده شده * غبار آلودگان خطه خاک * انسان و غیره * متضرعان * گریه

کنان * سبحه * نماز نافله * خشوع * فروتنی کردن * فوایح * جمع فوح خوشبو

* درگاه آسمان جاه * اشاره بطرف درگاه پادشاه * دیوان بیگی * قسمی است از

اقسام کبوتران که رنگ سبز و هر دو بازو و دم و سر سفید دارند * سلطان حسین * نام

نام کبوترباز یست * ضمیمه * همراه و شامل * عشق باز * این جا بمعنی کبوترباز * سرخیل * سردار * چرخ * قلع بازی * مُربی * پرورنده * مُربی طبیعت * طبیعت * رُوح حیوانی * جان * جالینوس * نام حکیمی * بشاخ کبوتر * باید دانست که هم چنانکه برای دیگر جانوران لفظ قطعه می آرند همچنان کبوتران گاهی لفظ شاخ نیز می نویسند * نقیب خان * شخصی بوده است که در شناخت ذات مردم مهارت کامل داشت * انساب * جمع نسب ذات * قل علی * نام کبوترباز یست که در وقت بهندوستان سر آمد کبوتر بازان بود * بوعلی * بوعلی بن سینا نام حکیمی است مشهور * اندجان * نام شهریست از ترکستان که آنجا کبوتران خوب پیدا می شوند * ماورالنهر * نام ولایتی ست * برنایان * جمع برنا جوان و یای فاصله میان الف اصلی و الف جمع در آورده اند زیراکه در زبان روح قاعده است که هر لفظی که آخر آن الف باشد وقت جمع آن میان الف اصلی و الف جمع یای فاصله در آرند چون دانا و دانایان وغیره * پروین * شش ستاره اند یک جا در برج ثور جمع شده * گوی بردن در بازی * سبقت بردن * اولی اجنحه * صاحب بازوها اجنحه جمع جناح باز و و این آیه است که در قرآن بتوصیف طیران ملائکه نازل شده * معلق زنان * سر زیر و پای بالا کنان بازی کردن * مساوات * برابری * قوله در چنان این حال آه * یعنی کبوتران در میان بازی گری توهم خواهش شاد رحی خود بخاطر خود ها رسانیده بزبان بی زبانی گذارش پیغام های خود نمودند * ایجابا لملتمسا تهم * از جهت قبول کردن عرض آنها بشما نوشته می شود که اولا همه گروه کبوتران سلام خود ها بشما میرسانند و ثانیا عرض می کنند که چون اقبال بسبب خلوص عقیدت که نسبت پادشاه داریم و بعلت دعا های سحری ما رحم بر حال ما نموده بمدد آسمانی ما را بدرگاه حضرت اکبر رسانیده از سر نو زندگی بخشیده است بنابران عرض ما از هوا خواهان درگاه خصوصا از خانخانان آنست که بدریافت خبر رسیدن ما باشاره هم بچگان ما را طلب نه نمایند * قوله هر که منظور شد آه * این شعر تمثیلا بنابر اثبات فهم خود زبان کبوتران

آورده یعنی ما که سبز بور سلیمان هستیم چگونه زبان مرغان را نفهمیم و چون که حضرت سلیمان علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام زبان همه جانوران و پرندگان می دانستند لهذا لفظ سلیمان آورده * قائد *
پیش‌آهنگ کشنده سنور * غلغله * شور و غوغا * رمز * اشاره * ایما * کنایه باید دانست که
غرض از این گفتگو آنست که خانخانان که شائق کبوتران است بملاحظه نرسیدن کبوتران
خوب درخواست آنها و بچگان آنها کند * تدارک * دریافتن چیزی رفته را * تلافی * یک دیگر
را دریافتن * قوله تدارک و تلافی عمر گذشته ما * یعنی کبوتران می‌گویند که تحصیل و رسی عمر که
بسبب نه حاضر شدن بدرگاه بادشاه ضائع شده است نمائیم * سبزکهی * مخفف سبزکاهی
نام کبوتر ماده * آکناف * جمع کنف جانب * دختر بی واسطه * دختر حقیقی * مشهور
فِي الأَكْنَافِ وَالأَطْرَافِ الْمُسْتَغْنِي عَنِ الأَوْصَافِ * آنکه مشهور در اطراف و بی پروا از اوصاف
است * سرسبز * نام مادر سبزکهی است * قوله که دختر بی واسطه آن * یعنی
سبزکهی که دختر حقیقی سبزا است سلام عشق التیام میرساند و قوله مشهور فی الاکناف
و الاطراف المستغنی عن الاوصاف صفت سرسبز که مادر سبزکهی است واقع شده
* مستسعد * سعادت یابنده * ابنا * جمع ابن پسر * سورث * پیدا کننده * انشراح *
خوشی حاصل مصدر * ارتیاح * شادی حاصل مصدر * قوله سرافرادست در دامن
صبوری آه * ای کبوتران می گویند که از طرف ما صبر کرده خواهش طلب ما کند و بهجر ما در
سازد * سرخیل * سرگروه * کله پر * بزبان ماورا لنهری بمعنی کوتاه پر است لیکن
این جا نام کبوتری خاص واقع شده از جنس کبوتران کوتاه پر * مشعل کلان * کبوتری
که در دم او چند پر سفید باشد * لعبتی * لعبت بازی گر و پای وحدت است در آن
* کناره دار * نام کبوتریست که بازو سفید داشت * قوله زره پایش * باید دانست
که بصورت زره در پای کبوتران برای زینت می اندازند باین لحاظ آن را زره گفته
* خلخال * زیور پا * قوله اتفاق دارند * یعنی با یکدیگر جفت اند * قوله هر پری * این لفظ

لفظ را بیای وحدت باید خواند ای هریک بر زبان حال کبوتران است * تبایر * جمع نبیره پسرزاده و دخترزاده * عشایر * جمع عشیره قبیله و خویشان * پروین * چند ستاره کوچک باشند یکجا جمع شده در کوهان ثور که نام برجی است * بنات النعش * هفت ستاره منتشر اند که چهار بشکل نعش اند و سه دیگر تابع آنکه بجای بنات قوله پروین مارا بنات النعش نکند یعنی جمعیت مارا پراگنده نکند * مهمان نو * کنایه از فرزندیکه در شکم زن باشد باید دانست که آن وقت زن خانخانان حامله بوده است پس پادشاهی نوشته که در باب تولد فرزند خود اهتمام نماید که انشاءالله در انصورت حصهٔ آن فرزند از کبوتران نو رسیده و جوان عنایت خواهیم فرمود * قوله اگر دران باب تاخیری آه * یعنی اگر در تولد فرزند تاخیری رو نماید از آنچه شما خیال کرده اید کمتر خواهیم داد

: تشریح منشور دوم حضرت شاهنشاهی :

*: الحکیم همام در واقعهٔ حکیم ابوالفتح گیلانی *

حکیم همام گیلانی برادر ابوالفتح گیلانی است اول نام او همایون بوده چون بملازمت حضرت اکبر مشرف شد از روی پاس ادب او لا خود را همایون قلی مشهور کرد بعد از آن بنام حکیم همام عزت و ناموری یافت صاحب عقل و فهم و مرد شجاع و خلیق و بلند همت بوده است اگرچه به منصب ششصدی و بخدمت بکاول بیگی سرفراز و ممتاز بود اما بسبب مصاحبت ظل سبحانی نهایت تربیت و عنایت و رتبهٔ بلند پیدا کرده هنگامیکه کاردانی و اخلاص او در عرصهٔ بیست و یکسال خدمت پادشاه ذیجاه ثابت و محقق گردید بادشاه او را طرف توران بخدمت ایلچی گری مقرر کرده به نزد عبدالله خان حاکم توران روانه فرموده * ابوالفتح * نامش شیخ الدین پسر مولانا عبدالرزاق گیلانی بوده بس لیق و دانا بود دران زمان بحکمت نظری و عملی عدیل و سهیم خود نداشت و میان اقران و همسران بدرگاه خاقانی تمام عزت و تقرب پیدا کرده بود * فلانت * دانائی حاصل مصدر * مواقف * جمع موقف جای ایستادن

* عوامض * جمع غامض یعنی پوشیده و باریک * تفقدات * مهربانیها
* گلگشت * سیر * کارنامه * بترکیب مقلوب ای نامهٔ کار * معبود حقیقی * خدا
* مسأله و مشحون * بمعنی پر * شوامخ * جمع شامخ بلند * طیور * جمع طیر پرنده * بال *
دل * حظّ * حصه * نیران * اسپ * مفارق * جمع فرق سر * باباحسن
ابدال * نام جای * روز امرداد * روز هفتم هر ماه شمسی و هفتم در بیان آن واقع
شده * ماه الهی * تاریخ الهی ماه و تاریخ اکبری زیرا که اکبر خود را الله و خدا میگویانید
پس ماه و تاریخ ابتدای جلوس خود را ماه الهی و تاریخ الهی نام نهاده * نمک زیب مجلس
انس * زیبایش مجلس مانوس * بیدار دل شبستان ضمایر * واقف راز دلها
* هشیار مغز انجمن سرائر * آگاه از امورات پوشیده * مستشار * مشورت خواسته
شده * ظلمانی * تاریک * اسهال * شکم راندن دادن * هیکل عنصری * شکل جسمانی
* قوله هیکل عنصری آه * یعنی اگرچه صورت جسمانی او از نظرم غایب شد اما خصائل ذاتی او بجوهر
وجه پیش نظر حاضر و دیگر اینکه واقفان عالم بالا اجل را ازادن عالم باقی گفته اند و حق این است
که آنها خوب گفته اند و ظاهر کننده حقیقت شده * قوله نظر بعالم اسباب آه * یعنی در دنیا
هم غایت آرزوی وفاکیشان همین است که روبروی آقای خود جانسپاری کنند و آن بطور
شایسته وقوع یافت * مستعار * عاریت گرفته شده و مراد از آن ناپایدار * جزع
و فزع * بی صبری و هراس * عوام الناس * جاهلان * دأب * دستور * قوله
بیش از و * یعنی زیاده از شما * واهب العطایا * دهنده نعمتها و مراد از این خدا
* متاعب * جمع متعب رنج * غصه * اندوه و ملال * روز فروردین * نام روزیست
از ماههای شمسی * علامة الزمانی * بسیار داننده زمانهٔ من و یای علامه برای مبالغه است
و بطور فارسیان علامة الزمان را یک لفظ گردانیده بطرف یای متکلم مضاف نمود
* تذکره * یادگار * حکمای مشائین * حکما دو قسم اند یکی مشائین و دیگری اشراقین

اشراقین مشائین آنانکه بنسبی و شک و دود برنظر و استدلال تحصیل علوم نمایند و اشراقین آنانکه صرف بصفائی دل و نور قلب به مطالب وارسند و از هریک قسم بعضی متابع شرع اند و بعضی غیر متابع شرع * بهره * معرفت و شناسائیده * علمای متبحرین * فضلای زبردست * مجموعه * کتاب * جریده * دفتر * ملکات * جمع ملکه عادت و کردار * ذوفنونی * صاحب فنها و مراد از ان شخص صاحب کمال و یای نسبت است در ان * قوله مورد بدائع ذوفنونی * جای فرو و آمدن عجائبات غریبه * کشاف * کشاینده * معاقد * جمع معقده گره * نقاد * امتحان کننده * جواهر محسوس و مفهوم * امورات ظاهر و باطن * عضد الدوله * قوت دولت * قوله که واقعه حکیم منغور پیش آمد * درین قول کاف مفاجات است که بمعنی ناگاه مستعمل می شود ای آن محصر حکیم فتح الله تازه بود که ناگهان حادثه حکیم ابوالفتح پیش آمد * منغور * آمرزیده شده * اضطرار * صبر حاصل مصدر * استسلام * بوسیدن

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که *

* باعظم خان کوکلتاش تحریر یافته *

این منشوریست مشتمل بر ملامت و اندرز و نصایح بعلت رفتن اعظم خان بجانب مکه معظمه بدون اجازت و حکم پادشاه * کوکلتاش * برادر رضائی که آن را کوکه هم گویند شاه اکبر شیر مادر اعظم خان نوشیده بود باید دانست که خطاب خان ممدوح خان اعظم است و میرزا عزیز اسم بزرگ او پسر خرد شمس الدین محمد خان انگه است با عرش آشیانی هم عمر و هم بازی بوده است همیشه بنزدیکی و منزلت و فرط الطاف و عنایات شاهی خصوصیت میداردو والده ماجده اش جیجی حسب و نسب شریف دارد شاه همواره از مادر حقیقی زیاده تر رعایت خاطر او می فرماید همین سبب است که عرش آشیانی بارها در خطاو شوخیهای اعظم خان اغماض و چشم پوشی را راه میدهد و وقتیکه پنجاب از قبضه انکه خیل

برآورده شد پیال پور وغیره محال جای گیر مادر میرزا را که همواره بحریم حرمت شرف
ملازمت می اندوخت بحال میدارند و وقتیکه کوچ پادشاه بمقام اجمیر واقع می شود و میرزا از
غایت شوق قدمبوسی بحضور حاضر می شود عرش آشیانی گامی چند استقبال نموده میرزا را
درکنار می گیرند و در سال بیست و پنجم سنه نهصد و هشتاد و هشت هنگامیکه خبر شور و غوغای
متمردان دیار شرقی و قتل شدن مظفرخان صوبه دار بنگاله رسید میرزا که سابق ازین بمنصب
پنج هزاری اختصاص داشت بخطاب خان اعظم سرفراز فرموده با لشکر کثیر بجانب بنگاله روانه
می فرمایند و اکثر در محاربات دکن وغیره از میرزا کارهای نمایان و جرات و بهادری شایان
بظهور می رسد و در سال سی و دوم عقد نکاح دختر میرزا با شاهزاده سلطان مراد بسته می شود
میرزا در سال سی و نهم سنه هزار و یک که طلب حضور می گردد سوء المزاجی پادشاه بطرف
خود دریافته اراده حجاز کرد گویند که چون سجده بپادشاه و دیگر مراسم نو ایجاد و مستحدثه که دستور
درگاه خلافت پناه شده بود تحمل نمی آورد بلکه برعکس آن ریشی دراز میداشت بنابران
رفتن خود بدرگاه نامناسب پنداشته عذرها ارقام نموده عرش آشیانی در جواب آن
نوشتند که این همه تعلل و عذر که در حاضر شدن دارید ظاهرا پشم لحیه شما سنگینی می کند میرزا هم
در باب دین سخنان پوست کنده و درشت ارقام نمود که اگر بجای عثمان و علی فیضی و ابوالفضل
را قرار داده اند بجای شیخین کرا مقرر فرموده اند موجز آنکه بعد این گفتگو میرزا کشایش بندر
انور را که برای آن رفته بود اهتمام انداخته عازم مکه گردید و با فرنگی دوستی بهم رسانیده از
بندر ملاول که نزدیک سومنات است بر جهاز خود که بنام الهی مشهور بود با شش پسر خود
خرم و انور و عبدالله و عبداللطیف و مرتضی و عبدالغفور و شش دختر و مادران آنان و صد
کس از ملازمان نشسته لنگر برمیدارد بعد ازان عرش آشیانی افسوس بسیار می فرمایند گویند
در حرمین شریفین زرهای کثیر خرج نمود و با شرفا و اعیان مکه معظمه باکرام و تعظیم و تواضع پیش آمد
و از روی حساب مصرف پنجاه ساله روضه مبارک حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم بر

جرآورده حواله شریف مکه نمود و باز که بمهربانی جدید بادشاه بتازگی اطلاع می یابد بدریا نوردی در آمده بحال بندر فروکش شده در آغاز سنه هزار و سه بشرف ملازمت بادشاه عزت می یابد از شیخ عبدالقادر درونی تاریخ روانگی او بطرف مکه معظمه یافته شد و آن اینست * چو پرسیدم بدل تاریخ این سال * بگفتا میرزا کوکه حج رفت * در احمدآباد سال نوزدهم از جلوس جنت مکانی در سنه هزار و سی و سه هجری باجل طبعی فوت گردید و در تیزی طبع و طلاقت لسانی عدیل و سهیم نداشت و در تاریخ دانی بی مثل گاهی شعر هم میگفت از دست * بیت *
* چون نشد حاصل مرا کام دل از ناموس و ننگ * بعد ازین خواهم زدن بر شیشهٔ ناموس سنگ *
و خط نستعلیق بسیار خوش می نوشت فقط * قوله مثل او عاقلی بی رضای والده آه *
این جمله معطوف است بر جمله بی رخصت ما یعنی بی رخصت ما و بی رضامندی والده که همه دین داران در جمیع امور خصوص درچنین طاعات بی رضای والده کاری نکرده اند چگونه متوجه این مطلب می شود * قوله او طالب کار ثواب شده آه * سابق نوشته مثل او عاقلی و باز می نویسد که او طالب کار ثواب شده ظاهرا این محض تکرار بنظر می آید لهذا جهت دفع تکرار عرض میکنم که دستور اهل انشا است که چون عبارتی مسلسل سخنی دور واقع می شود جهت توضیح معنی بزیاده و تکرار ضمیر جرأت می نمایند و این هم از ان قبیل است
* تعمق * بکنه چیزی رسیدن * آخطار * جمع خطر بهلاکی * مثوبات * جمع مثوبه پاداش * خسران * نقصان * واهمه * گمان قابت * معزول * بیکار * خمول * گمنامی حاصل مصدر * عقلاً و نقلاً * از روی عقل و عرف * بارق * درخشش * جذبه کشش * کنف * نگاهداشت * قوله که فرزندان عاقل اند * درین قول کاف علت است بمعنی برای * قوله خاطر اوررا * یعنی محظور مرکوز شما را این جا خاطر بمعنی محظور است * قوله هر آینه ازانجا که آه * جزای قوله اگر تا آمدن الی آخره است
* رزین * استوار * بیجیجی * دایه که طفل را شیر می نوشاند * قوله ازانجا که حدت

ستس خاندان آه * اکبر باعظم خان می نویسد که از انجا که خدمات خویشان شما مخصوص خدمت
جیجی بخاطر ما مرکوز است اگر بسبب این چنین اعمال ناشایستهٔ شما بخاطر ما آزاری رسد
آنهم زمانی بیش نخواهد ماند * قوله اکنون مضمم شده است آه * ای بعلت آنکه شما ارادهٔ
کعبهٔ شریفه کرده اید و والی کعبه نائب بادشاه روم است لهذا ما عزم جزم شده
است که بطرف سلطان روم ایلچی فرستاده شود * یسجل * کاغذ فیصله بامهر حاکم
* قوله مصحوب فلان آه * ای فرستادن ایلچی همراه یکی از رفقایا همراه همین شخص که این خط
جی بر دتعاین فرمائیم * قوله چه خوش باشد که پیش از رسیدن ایلچی آه * ای از انجا
که مقصود از ارسال ایلچی آنست که قیصر روم به مجرد ورود ایلچی ماشما را این طرف روانه
سازد اگر قبل از رسیدن ایلچی ما در آنجا شما این جا برسید چه خوش باشد

* منشور العمل شاهنشاهی بعاملان ممالک محروسه * منشور العمل * آئین
* متصدیان * جمع متصدی کارکن * معظمان * بزرگان * مهام * جمع مهم کار بزرگ
* امصار * جمع مصر شهر * قریات * جمع قریه ده * کمرات * جمع کمرهٔ احاطهٔ که دران بازار
آبادمی شود * خلوت دوست * گوشه نشین * قوله بکثرت کثرت آه * یعنی
بکثرت بسیار گزینند و نه وحدت صرف اختیار کنند * بزرگ کرده های ایزدی * انبیاو
اولیاو بادشاهان بزرگ * منجیات * جمع منجیه نجات دهنده * مهلکات * جمع
مهلکه هلاک کننده * احیاء العلوم * نام کتابی است که دران چیزهای منجیات و مهلکات
مذکور است * تسویلات * جمع تسویل آراستن و درینجا بمعنی آراستگی حاصل مصدر
* تزویر * مکر * خداع * فریب * همت * دعای خیر * قوله ایشان در دربار باشند *
قائل باشند سلاطین وغیرهم است * مستمع * شنونده * حکم کبریت احمر * یعنی گوگرد
سرخ و مشهور است که از ان اکسیر تیار می شود * قوله بد بباشند * ای بدگمان و دشمن
نباشند * دیوان * اگرچه بمعنی کچهری است لاکن اینجا بطور مجاز بمعنی صاحب دفتر است

ایست * اسامی * جمع اسم * پیشدستان خدمت * آنانکه در خدمت پیش اند * مُفتری * دروغ گو * سکت * خاموشی * قوله سوگند خوردن خود را آه * یعنی هر کسی که قسم می‌خورد گو یا خود را پیش مخاطب دروغ گو دانسته بنابر دفع توهم مخاطب سوگند می‌خورد ورنه او را حاجت قسم چیست * اَجلاف * جمع جلف مرد سبک و تند خو * تقاوی دادن * رعایای تهی دست و بی‌سامان را از طرف پادشاه برای خرید سامان زراعت رو به قرض دادن * قوله چنان آسان گیرند * یعنی آن قدر محصول کم مقرر کنند * جنس کامل * مراد از ان محصول کامل و تمام * جِد * کوشش * قوله به جمیع رعایا آه * ای حال هر یک از رعایا دریافته از قول و قرار و از محصول مقرر بهیچ نوع برگردند و تجاوز نه نمایند * قوله اگر نیابند * یعنی اگر دانائی از خود نیابند با نادان مشورت کنند و بعد لفظ نادانی لفظ را در نسخه مطبوعه زائد طبع شده * خدوک * پراگندگی خاطر * قوله نخواندن و بیست و هد دو نه بر و زگار گذرانیدن * یعنی عقل درست معامله دان نه بعلم و فضل حاصل می‌شود و نه بدرازی عمر میسر * قوله خوی او باشد * درین قول ضمیر او راجع بطرف مخاطب است * قوله اگر حق با اوست آه * یعنی اگر آن کس بر دین حق است پس ترا خود مخالفت با حق [illegible] اگر دین حق با تست و او بسبب نادانی راه خلاف حق اختیار نموده درین صورت آن بیچاره بیمار نادانی است جای آنست که مرا و ترحم [illegible] اینکه او را سرزنش کنی * شهید العداوت * [illegible] دشمنی دارند [illegible] [illegible] زنده که در نفس الامر آه * ای آن گرانی را بزودی از دل دور کنم [illegible] در حقیقت کننده همه کارها خدای تعالی است * خرخشه * خصومت [illegible] * [illegible] * مسخرگی و خنده * قوله بسر رشته حساب آه * یعنی حقیقت و مقدار شرارت [illegible] هر یک دریافته باشند * متهم * تهمت نهاده * مشغله * [illegible] * درازنفسی * زیاده گوئی * ترویج * روان کردن [illegible] * قوله سرانجام معامله دیگر و آنست * ای در سرانجام معامله منحصر

است در خرج کمتر * نسبت دخل * یراق * ساز جنگ * مشغوف * فریفته
* قوله در وقت تحویل آه * یعنی وقت آغاز ماه * قوله دوسایانه * ای مانند
دهقانان نادان کار کوتوالی را حقیر ندانسته در انجام کار کوتوالی عار و ننگ ندانند
* کاوش * جست و جو * اخذ و جر * گرفتن و کشیدن * اعلام * آگاه
گردانیدن * عهده * ذمه * متوفی * مرده * قوله چنانچه در بوم روم آه * یعنی
چنانچه در زمین روم رسم است که اگر کسی غایب یا مرده می‌شود مال او حاکمان
آنجا تصرف خود در می‌آرند نشود * فروردین * اردی بهشت * خورداد
* تیر * امرداد * شهریور * مهر * آبان * آذر * دی *
* بهمن * اسفندیارمز * این دوازده لفظ نام ماه‌های فارسی است

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی به شهباز خان کنبو *

خان مذکور در نسب بشش واسطه بحاجی جمال که مرید مخدوم بهاء الدین ملتانی بوده میرسد
و در ابتدای حال بدرویشی میگذرانید بعد از آن در سلک ملازمان عرش آشیانی
منسلک شده اولا در عهده جانشینی کوتوال عزت یافت و ازانجا که دران خدمت باحتیاط
تمام کار نمود بنابران منظور بانظار الطاف خسروانی شده از منصب صدی بپایه
امارت مرتقی گردید و بخدمت میرزا توزکی مخصوص شد در سال شانزدهم که لشکر خان
میر بخشی از معرض عتاب شاهی در می‌آید منصب او بخان مذکور حواله می‌گردد و در تسخیر
قلاع سوانه وغیره کارهای دلیرانه و مهمات مردانه ازو بظهور میرسد و در صله آن بخدمات
بنگاله وغیره سرفرازی می‌یابد در سال چهل و چهارم از جلوس اکبرشاه هزار و بیست
هجری دفعةً داعی اجل را لبیک اجابت میزند گویند که شهباز خان وصیت کرده بود که در
احاطه مرقد منور خواجه معین الدین چشتی قدس سره دفنش کنند چون مردمان ورثه
بجا آوری وصیت خان مذکور شدند مجاوران بقعه شریفه سر باز زده نگذاشتند ناچار اورا

را بیرون احاطه دفن کردند شب خواجه بزرگ در خواب بمجاوران بقعه خود تاکید می فرماید
که او محب ما است اندرون بقعه شمالی رویه گنبذ او را بگذارید فردای آن به مبالغه تمام مجاوران
بقعه او را از قبر اولی برآورده بجای نشان داده خواجه دفن کردند تقوی و صلاح او زبان
زد خلایق بوده است و رشادت و سخاوت نظیر و عدیل نداشت و آدمیان کثرت
اخراجات او دیده حیران می شدند بعضی بیافتن سنگ پارس شهرت میدادند و آن سنگی
است که هرگاه بجانب آن برمس یا آهن میرسد آن مس و آهن زر می گردد و در دیار
مالوه قبل از زمان بکرماجیت در عهد راجه جی سنگه دیو بهم رسیده بود و بعد فوتش
تا پنجاه سال از اشرفی و روپیه فائض و جز این از خانه اش برمی آمد * قوله چون پیش
نهاد آه * این قول شرط است و جزای آن قوله الحمد لله که روز بروز الی آخره است
* سکنه * جمع ساکن * وظائف * جمع وظیفه روزمره * ازدیاد * زیادتی * رطب
اللسان * تر زبان * عذب البیان * شیرین بیان * محک * سنگی که بران زر و سیم عیار کنند
* ارتقا * بالا برآمدن * قوله چون سمت عبودیت آه * این قول شرط است و جزای آن
قوله بعمدة الملک دادیم * عمدة الملک رکن السلطنة العالیه * معتمد علیه ملک و ستون
سلطنت بر ترینی قوت آن * موتمن الدولة البهیه مستشار المملکة العلیه * امین و ولیعهد زیبا
مشورت خواسته شده سلطنت پادشاهی * مقرب الحضرة السلطانیه وافر الاعتماد کامل
الاعتقاد * خاص الخاص درگاه پادشاهی بسیار معتمد علیه و عقیدت مند کامل * مورد
العنایت و الاحسان * جای ورود مهربانی و نیکوئی * نظام الدین * شخصیکه درست
دین باشد * سعادتهای روزبه * سعادتهای که روز بروز بهتر و زاید می شود * رتق *
بستن * فتق * کشادن * قبض * گرفتن * بسط * فراخ شدن * خالصات *
جمع خالصه ملک رعیت که در سرکار ضبط شود مهام خالصات امور خالصات * استقلال *
تنها برکاری ایستادن * معموری * آباد کردن * تکثیر * زیاده کردن * تعمیر * آباد

ساختن * مزارع * جمع مزرعه کشت زار * قلع * برکندن * قمع * خوار کردن * طرد
در شکستی نقصان حاصل مصدر * منکسران * شکستگان * کاهنده * خورش * تابیعان *
تابعداران * جار بالجار * شتاب * نصب * مقرر * منسلک * درست
وآراسته * منسجم * جاری شونده * اوامر * جمع امر حکم * اساس * بنیاد * بنیان
دیوار * اشاعت * آشکارا کردن * اعلا * بلند کردن * انجم * جمع نجم ستاره *
ثوابت * جمع ثابت درخشنده * تعدی * ظلم * قضا * خواهش خدا * امضا *
روانی حاصل مصدر * حکم قضا امضا * جائی که روانی آن مثل روانی قضا باشد * اضطرار *
بیقراری واین جا معنی بیقراری که بعد شکست و هزیمت حاصل شود

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی بعاملان *
* ممالک محروسه در منع زکوة *

* زکوة * بخشی از مال که بحساب یک حصه از چهل حصه کل مال در راه خدا صرف می کنند
واین جا مراد از زکوة محصول وغیره است * سنه سابعه * سنه هفتم * ناموس اکبر *
شریعت * حکمت بالغه * حکمت کامله * سایه نشینان * باقی دارنده * تعبیه پرداز *
آراسته کننده * کن مکن * مراد ازان امورات * دایره کون و فساد * دنیا
* دستیاری * مددگاری * مدار علیه * جای قرار * حارسان * جمع حارس نگاه بان * بیع *
فروختن * شرا * خریدن * چار سوی چون وچرا * بازار چهار رویه که دران خرید و فروخت میشود
* صیانت * نگاهداشت حاصل مصدر * دیانت * دینداری * اجناس کونی *
اجناسیکه به تدبیر پیدا می شود * اجناس الهی * اجناسیکه صرف بقدرت الهی بدون تدبیر
پیدا می گردد * مقومان * قیمت کنندگان * اعراض * جمع عرض متاع ورخت و هرچه غیر
از زر و سیم باشد * جواهر * جمع جوهر سنگ قیمتی و چیزیکه بذات خود قایم باشد
* جواهر انفسی * جواهریکه بتدبیر مردمان حاصل می شود * اعراض و جواهر آفاقی

آفاقی ٭ اعراض وجواهر قدری ٭ محامد ٭ جمع محمده خصلت نیک ٭ انضائت ٭ روشن شدن ٭ لوامع ٭ جمع لامع درخشنده ٭ سواد اعظم ٭ اقلیم بزرگ ٭ مامن ٭ جای پناه ٭ توسعه ٭ فراخ کردن ٭ تکمله ٭ تمام گردانیدن ٭ مکارم فطری ٭ مکارم ذاتی ٭ نافذ ٭ جاری ٭ جازم ٭ مستحکم ٭ حبوبات ٭ جمع حبه دانه ٭ اغذیه ٭ جمع غذا ٭ اودیه ٭ جمع دوا ٭ عطریات ٭ جمع عطر خوشبوئی ٭ کرپاس ٭ جامهٔ باریک که از ریسمان بافند ٭ ادوات ٭ جمع اداة آله حصول چیزی ٭ امتعه ٭ جمع متاع رخت ٭ املاک ٭ جمع ملک ٭ اسلحه ٭ جمع سلاح ٭ اقمشه ٭ جمع قماش متاع و رخت ٭ مرفوع القلم ٭ معاف ٭ تطاول ٭ ظلم ٭ اقویا ٭ جمع قوی ٭ ضعفا ٭ جمع ضعیف ٭ موفوره ٭ زیاده ٭ مستثنی ٭ برآورده شده ٭ مطاع ٭ اطاعت کرده شده

٭ تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی که براجی ٭

٭ علیخان فرمان روای خاندیس ارقام یافته ٭

باید دانست که از انجا که راجی علی خان در مهم و فتح دکن معاون و شریک غالب بوده لهذا در جلدوی خیرخواهی او این فرمان متضمن ارسال خلعت فاخره و اظهار عنایات بی غایات به نسبت او مع تعداد نعم الهی و الطاف نامتناهی و اطلاع روانگی شاهزاده و فیضی بطرف دکن جهت بند و بست و انتظام آنجا ارقام یافته ٭ عضاده ٭ قوت ٭ آلاف ٭ جمع الف هزار ٭ وانرا لصدق ٭ بسیار راست گو ٭ راسخ البرهان ٭ شخص قوی دلیل ٭ اضعاف ٭ جمع ضعف دو چند ٭ فخیم ٭ بزرگ ٭ نظیر ٭ مانند ٭ فطانت ٭ دانائی ٭ مطمح ٭ جای افتادن ٭ زایچه ٭ حساب یک سالهٔ منجمان ٭ شقاوت ٭ بدبختی ٭ طلایه ٭ قومیکه چهار طرف لشکر محافظ باشند ٭ قوله چون عظمت و شوکت دستگاه شاه عباس آه ٭ شرط ٭ قوله چنانچه اخلاص امرای روم آه ٭ دانستنی

است که وقتیکه امیر تیمور که یکی از اجداد حضرت شاه اکبر بوده است بمهم روم از
راه ایران میرفت در اثنای راه باشاه صفی جد شاه اسماعیل که یکی از اباواجداد
شاه عباس است ملاقات کرده است خواسته بود و اتفاقاً ببرکت دعای آن بزرگ امیر
تیمور فتح و نصرت یافته باچند هزار اسیران و قیدیان از روم مراجعت نموده در میان راه
باز خدمت شاه کرامت گاه مشرف گردید و هدایا و غنایم بطور نذر گذرانید بعد
از آن شاه صفی بنظر ترحم جبلی و هم بشکرانهٔ این چنین فتح کلی شفاعت قیدیان نموده
آنها را از قبضهٔ تسلط و اقتدار شاه تیمور وارهانید بعد از مدتی شاه اسماعیل بمدد و ا
ستعانت همان قیدیان و اسیران قوت وزور یافته سر بدعوی حکومت و امارت
برافراخت قضا کار بقوت آنان همه جا فتح یاب شده بمرتبهٔ شاهی در رسید
و از آن روز بنای سلطنت امر ایان قائم شده پس شاه اکبر از عبارت
چنانچه استخلاص و غیره اشاره بابن معنی می نماید * بادشاه مبرور * اشاره
بسوی شاه اسماعیل * مبرور * نیکی کرده شده * و قوله از عبور ببار نواحی ممنوع
نرمودیم * جزای شرط مذکور * عطیات * جمع عطیه بخشش * مجدده * تازه
* مرتفعه و متصاعده * بلند * متراکمه * باهم یکدیگر آمیخته * مرور * گذشتن * محل *
دشوار * تفتیح * کشادن * ید طولی * دست درازی یعنی چستی و چالاکی
* حصن حصین * قلعه مستحکم * ولایت بدخشان * یکی از مضافات توران است که اکبر
ارادهٔ گرفتن آن داشت و وقتیکه عبد الله خان تحف و هدایا خدمت شاه اکبر فرستاده ملتجی
صلح گردید اکبر از ان اراده باز ماند و راه موافقت پیش گرفت * جبال * جمع جبل رس
* سطوت و جروت * قهر و غلبه * زوایا * جمع زاویه گوشه * جداول *
جمع جدول خط * مقدم * آمدن * انتهاض * کوچیدن * درة التاج * دریکتا
* واسطة العقد * کلان ترین و بهترین دانه که درمیان سلک باشد و آن را امام ۰

امام نیز گویند ٭ قوله باسند عالی او آه ٭ ای در صورتیکه کار دیگران بدرخواست شما ساخته میشود بنابران باید که هیچ گونه اندیشه نامووده نزدیکی شاهزاده را از اسباب ترقی دولت خود پندارد و در اطاعت ما کوشیده خوشحال باشد ٭ اِعتضادُ المَمالکِ العظمیٰ اعتماد الخلافة الکبریٰ ٭ قوت سلطنت های بزرگ معتمد علیه پادشاهت بزرگ ٭ قدوة الخواقین العظام عمدة الامراء الکرام رکن السلطنة العالیه مبارز الدین ٭ پیشوای پادشاهان بزرگ عمدهٔ امیران بزرگ ستون پادشاهی برتر دلیر در اجرای امور دین ٭ قوله نه آنکه در اخلاص آه ٭ ای سبب عدم ملاقات اعظم خان با شما در هنگام بودن بطرف دکن نه آنست که در اخلاص و محبت اعظم خان که به نسبت شما است فتوری رفته باشد ٭ قوله لهذا ٭ یعنی بعلت عدم اتفاق ملاقات اعظم خان با شما در بارهٔ شما انواع عنایات فرموده میان عالمیان امتیاز بخشیدیم ٭ فتور ٭ سستی ٭ عمدة الملک مستشار الدوله موتمن السلطنه ٭ عمده و زبدهٔ ملک مشورت گرفته شده ممالک امین سلطنت ٭ حکیم ٭ جمع حکمت ٭ اتم ٭ کامل تر ٭ قوله نسبت قرابت باید دانست که پادشاه شیخ عبد الرحمن پور ابوالفضل را با دختر راجه علی خان منسوب فرموده بودند ٭ محرمیت ٭ راز دان شدن ٭ صمیم القلب ٭ خالص دل ٭ قوله سخن ناشایسته ٭ یعنی سخن نافرمانی و بغاوت شما ٭ جامع معقول و منقول ٭ جمع کنندهٔ علم منطق و فقه وغیره ٭ حاوی فروغ و اصول ٭ جمع کنندهٔ علم مخترعات و ملولات ٭ المخاطب بملک الشعرا ٭ خطاب داده شده ملک الشعر ای یعنی پادشاه شاعران ٭ ابوالفیض ٭ صاحب فائده و این خطاب فیضی است ٭ رموز ٭ جمع رمز اشارهٔ نهانی ٭ کماهی ٭ چنانچه هست ٭ سعادت انتباه ٭ سعادتمند ٭ وثوق ٭ اعتماد ٭ دقایق ٭ جمع دقیقه چیز باریک و کلام مشکل ٭ قوله برهان نظام الملک آه ٭ برهان نظام الملک از طرف اکبر بحکومت دکن مامور شده بود بعد چندی بعلت شقاوت جبلی خود بغاوت ورزید لهذا شاه اکبر براجه علی خان می نویسد

که چنان تدبیر شایسته بکار برد که برهان نظام الملک از جادهٔ اطاعت انحراف نورزد
* قوله بخاطر اشرف نمی رسید * نمی رسید در نسخهٔ مطبوعه ظاهرا غلط طبع شده بجایش میرسید
باید نوشت * قوله با آنها * ای با حکام دکن * قوله آنرا * یعنی آن خدمت سفارت که
اکبر برای راجی علی خان از طرف خود بجانب حکام دکن مقرر می فرماید * مرصع * آنچه
در طلا و جواهر نشانند * راهوار * اسپ فراخ گام * کافل * ضامن * قوله چون
همواره توجه عالی * شرط و جزای آن قوله بالکل بدرگاه معلی رسیده بخاست ما ب ملحق
شوند * مرضات * خوشنودی

* تشریح فرمان حضرت شاهنشاهي که *

* به برهان نظام الملک تحریر یافته *

باید دانست که این فرمان بعد از فتح ملک دکن متضمن تفویض خدمت حراست و حفاظت آن به برهان
نظام الملک و اطلاع روانگی شاهزاده بطرف دکن جهت انتظام آنجا ع ارقام نصائح ارجمند
و مواعظ دل پسند مرقوم گشته * اسوه * پیشوا * مفتخر * نازنده * مباهی * فخر کننده و نازنده
* ملجا * جای پناه * قوله چون شوکت دستگاه آه * باید دانست که شاه اکبر بعد از عطای ملک دکن
برهان نظام الملک ارقام می فرماید که چون تو سابق ازین بعد از سرکشی و بغاوت از خلوص و
عقیدت ما پناه بدرگاه حضرت ما آورده بودی بنابران همواره مرکوز ضمیر ما می گشت که اگر اتفاق
شود ولایت دکن بشما تفویض یابد لله الحمد از انجا که آن طور فتحی که خاطر اقدس می خواست
باهتمام راجی علی خان صورت وقوع یافت حسب مرکوز خاطر حکومت آن ولایت بشما سپردم
پس باید که بره نمونی بخت قدر آن عطای بزرگ دانید * حرز متین * جای نیک استوار
* ولات * جمع والی حاکم * امصار * جمع مصر شهر * گربزت * فریب و مکر * شعار *
جامهٔ که زیر جامهٔ دیگر پوشند * مهاد * بستر * قضا جریان * جاری شدن آن مثل حکم الهی
است * سوالف * جمع سالفه گذشته * بنادر * جمع بندر جزیره

※ تشریح فرمان حضرت شاهنشاهی در طلب یکی از فضلاء شیراز ※

※ ابتسام ※ نرم خندیدن و این جا بمعنی ظاهر شدن ※ اعوام * جمع عام سال * أربعین * چهل * ترتیب * در نسخهٔ منقول عنه غلط طبع شده بجایش تربیت باید خواند * جا ※ جمع بحر دریا ※ مطالب أسنی ※ مطالب مرغوب * محفوف ※ گردگرفته شده ※ معالی * جمع معلاة بلندی در قدر و منزلت ※ کمالات وهبی ※ کمالات خلقی و ذاتی * مرضی الشمائل ※ پسندیده خصائل * جامع الکمالات * جمع کنندهٔ کمالات * قائد * از پیش کشندهٔ ستور
* سائق ※ از پس رانندهٔ ستور * محمل ※ کجاوه

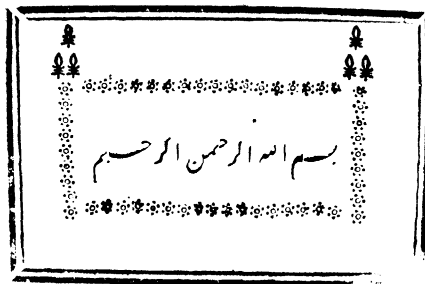
* تمام شد شرح دفتر اول بفضله الاجزل والاجل *

※ ※

※ غلط نامه ※

ص	س	غ	ح	ص	س	غ	ح
۲	۹	ورزیدم	وزویدم	ایضا	۲	بِشْرًا	بُشْرًا
ایضا	۱۱	تسابزم	تسازم	ایضا	۱۹	مَتَکَئِین	مُتَّکِئِین
۹	۲	بردو	دو	۲۲	۳	قَضاتْ	قُضاة
۱۱	۹	مفاغضات	مفاوضات	۲۵	۶	مَأْرِب	مَآرِب
۳۱	۱۴	آردن	آوردن	ایضا	۱۶	اَلْعَقیدَت	اَلْعَقیدَة
۱۸	۱۳	هرشدن	ظاهرشدن	۲۷	۱	اَہَام	ابهام

ص	س	غ	ح	ص	س	غ	ح
ایضا	۹	جمع سن	جمع مسنی	ایضا	۱۹	مخدل	مخذول
۲۲	۷	مستمات	متہمات	۴۸	۲	واسطہ	وارطہ
ایضا	۲۰	جمع محوی بمعنی	معنی	۵۰	۱۹	عزعر	عنصر
۲۴	۱۲	ماحوفان	مہوفان	۵۳	۸	مارا	ماوراء
۲۰	۴	ہز	ہر	۵۴	۹	المستغني	المستغنی
ایضا	۱۱	صلواۃ	صلوۃ	۵۵	۲۱	قلانت	قبات
۲۶	۱۴	تقدّس	تقدس	۵۷	۱۰	رضائی	رضاعی
۲۹	۱۴	مرضی	مرضیٰ	۵۸	۱۸	عبداللیف	اللطیف
۳۲	۱	نحل	رحل	۵۶	۱۰	ہلاگے	ہلاکی
۳۳	۱۰	الباطَن	الباطُن	ایضا	۲	خدمت	خدمات
۳۵	۳	یاسم	باسم	۶۲	۸	تسعانت	استعانت
ایضا	ایضا	تحل	تجل	ایضا	۱۷	خدمت	بخدمت
۳۸	۱	توسیع	توسیع	۶۷	۴	خلافت	خلافۃ
۴۲	۴	اسارل	ارسال	۶۸	۱۹	ولات	ولاۃ



* آغاز دفتر دوم * تشریح عرضداشت اول که بشاه دکن نوشته شد *

باید دانست که وقتیکه در ملک دکن هنگامه و فساد برپا بود جهت تصفیهٔ آن و هم بنابر تنبیه دکنیان اولاً شاهزاده بممالک دکن رفته بود بعد ازان که در سنی آنجا از شاهزاده بظهور نرسید و شاهزاده درانجا ازین جهان فانی رخت رحلت بربست ابو الفضل بدان کار مقرر شده روانهٔ آن طرف گردید پس ازان بعد احوال آن ملک درین عرضداشت می نویسد * قوله عنایت ایزدی * درین قول بعد لفظ ایزدی حرف کاف در نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت * قوله توجه شاهنشاهی آه * مبتدا و قوله دکنیان بی دولت بحال تباه گرفتار خبر آن و قبل لفظ دکنیان واو در نسخهٔ مطبوعه زائد طبع شده * نخوت * غرور * باد آفراه * پاداش * روز خور * نام روز یازدهم است از هر ماه شمسی و بعد آن یازدهم خورداد بیان آن * برهان * مخفف برهان الملک که صوبه دار دکن بوده است * تام و پتیاله و آنتور * هر سه نام جائیست * روز گوش * نام روز چاردهم از هر ماه شمسی * چاند بی بی * نام ملکهٔ دکن * سانحه ناگزیر * اینجا مراد ازان مرگ شاهزاده که بطرف دکن واقع شده بود * غلامان حبش * اشاره بطرف تو سالهٔ حبشیان که همراه ابو الفضل در جنگ بود * قوله هرچند بعادل خان آه * ای هرچند

هرچند بعادل خان و قطب الملک که هر دو حاکمان سواد ملک دکن اند کس فرستاده مدد و کمک طلبیدم اما آنها با من اتفاق نکردند ⁂ جرنغار ⁂ فوج دست چپ ⁂ برنغار ⁂ فوج دست راست * قوله بمجرد برآمدن ستارهٔ سهیل ⁂ این ستاره در آغاز سرما یعنی در اول ماه کوار از جانب یمن برمی آید و ازانجا که تاثیرات آن بطرف یمن بسیار است لهذا آن را سهیل یمانی گویند ⁂ قوله ولی و حوصله ⁂ یعنی جرأتی و همتی فقط

* تشریح عرضداشت دوم ⁂

باید دانست که این عرضداشت وقت مراجعت ابوالفضل از دکن در روانگی دیگر شاهزاده درانجا متضمن اظهار حقیقت اثنای راه وغیره تحریر یافته ⁂ روز سروش * نام روز هفده هم از هر ماه شمسی ⁂ آهوبره ⁂ نام جائی ⁂ قوله از روی کرامات آه ⁂ یعنی سابق ازین قبل از درخواست من در باب ابلاغ لشکر از روی کرامات فرمان در باب فرستادن لشکر و خزینه بطرف احمدنگر وغیره بکاربرکنان صادر شده بود ⁂ برار ⁂ پرگنه است در ملک دکن ⁂ قوله لیکن تا ماهه آه ⁂ یعنی ازانجا که تا تهانه ها نه نشینند ملک برار و احمدنگر ضبط نمی شود بنابران حالا فرستادن لشکر مناسب است ⁂ قوله هنگام برابر ساختن نشیب و فراز ⁂ ای وقت انتظام ⁂ احدیان ⁂ جمع احدی و او سپاهی است که در خانهٔ خود نشسته از طرف پادشاه روزینه می خورد و وقت حاجت پادشاه بطور محصل و منزل در جاها میرود و بی این مقصود باز نمی گردد * قوله چون دانستند آه ⁂ یعنی شاهزاده چون دانستند که حکم پادشاه در باب نگاهداشت فیلان نیست همه فیلان را روانهٔ حضور ساختند و با فیل بانان قرار داده که ما عرضداشت می کنیم فقط

⁂ تشریح عرضداشت سیوم که بحضرت شاهزاده مرقوم گشته ⁂

دانستنی ست که وقتی که شاهزادهٔ دانیال بطرف دکن مراعات حال رعایا و لشکریان نمی نمود ابوالفضل این عرضداشت متضمن نصایح تحریص شاهزاده بطرف دلجوئی لشکریان و رعایا ارقام نموده * قوله می شنود آه ⁂ ای می شنوم که ازشما مردم ناخوش شده میروند و آنان که درانجا

ناپسند آزرده اند ٭ قوله عرائض بدرگاه آه ٭ ای عرائض بدرگاه پادشاه متضمن این معنی
که شاه شاهزاده را بحضور خود طلب فرمایند ارسال می نمایند ٭ لغزش ٭ خطا ٭ قوله
خاصه بزرگ منصبیان و خدمتگزاران نزدیک را آه ٭ ای خصوصا برای پای بند احسان
کردن این مردمان و برای بدست آوردن سرمایهٔ دل ایشان چند چیز است و عبارت
بعد این قول تفصیل آن چیزها است ٭ اُوُشش ٭ جمع اُشش آنچه از پیش ملوک
و بزرگان طعام برای نوکران بخش دهند ٭ قوله جمیع اینها ٭ ای جمیع امورات مذکوره
٭ قوله و بعضی را در خور ٭ ای در حق بعضی مردم لائق او از امورات مذبوره ظاهر باید فرمود
٭ واقعات بابری ٭ نام کتابی است که در ان احوال شاه بابر مرقوم است
٭ ستایش گری ٭ دعا ازروی تضرع ٭ کیفیات ٭ چیزهای نشه آور ٭ قوله گذرانیده اند ٭
ای ترک داده اند ٭ سره کردن ٭ جید و پاکیزه کردن فقط

٭ تشریح عرضداشت چهارم که به بیدل ارجمند ٭
٭ والا قبال شاهزادهٔ دانیال نگارش یافته ٭

باید دانست که این عرضداشت هم درباره ترغیب شاهزاده بسوی درستی احوال خود
شان و توجه او برحال نالائق مرقوم گشته ٭ قوله خود همان قدر پرداختن شایستگی دارد
که پیکر استخوانی منتظم باشد ٭ ای برای آرام خود همان مقدار اوقات مقرر کردن
شایستگی دارد که پیکر استخوانی که عبارت از جسم لاغر است درست ماند
٭ شبا روزی ٭ شب و روز الف بمنزلهٔ واو عاطفه است ٭ پاسبانیان ٭ گذشتگان
٭ قوله نه شنوائی که کلانان آن را سرمایهٔ خواب دانند ٭ یعنی نه آنچنان شنیدنی که
امیران و توانگران وقت خفتن برای آمدن خواب مثال افسانه می شنوند ٭ رهزنان
درونی ٭ خیالات زشت و بد ٭ رهزنان بیرونی ٭ مردمان فتنه انگیز و مفسد ٭ مثنوی
معنوی ٭ مثنوی مولانا روم ٭ کیمیای سعادت ٭ نام کتابی است فقط

* تشریح عرضداشت پنجم بشاهزادهٔ عالمیان *

باید دانست که این نامه وقتی تحریر یافته که ابوالفضل و خانخانان و شاهزاده بطرف دکن برای
انتظام آنجا رفته بودند و در آنجا رسیده هر یک متفرق شدند پس شیخ از جای تمکن خود
این نامه متضمن استدعای آمدن شاهزاده و غیره بجالناپور بنابر صلاح و مشورت ارقام
نموده * قوله اصل آنست * ای واجب آنست * جریده * تنها * جالناپور *
نام جائی * قوله یک یک را اقرار مدار شود آه * لفظ شود در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده
بجایش لفظ خود باید نوشت ای هر یک از خانخانان و بنده پیش حضور صلاح و تجویز خود ظاهر
کند تا صلاح دید آن حضرت که در آن باشد لائق اعتبار شاید * قوله مردم هم دل نهاد
نمی شوند * ای مردمان لشکر و غیرهم نیز دل بسته نمی شوند و بر خاسته خاطر اند * قوله و آنکه
حضرت منع فرموده اند * ازینجا مراد انحضرت ذات اکبر پادشاه * قوله بی تقریب *
ای بی وقوع مهمی * قوله با کنوایت قدسی خاطر * ای با مطالب و مقاصد خاطر قدسی * قوله
در ده روز کار کرده آه * تفصیل آن ده روز این است در شش روز می آید و در چهار
روز اگر بسیار شتاب میرود پس درین صورت ده روز شده و گرنه در دو روز میرود
درین صورت هشت روز در آمد و رفت می شود پس بلحاظ اکثر ده روز گفته * شب *
نیمه چیزی دودوش اینجا یکی آمدن خود و دیگر فرستادن ابوالحسن * گنجائی * گنجایش
* نغزک * چیز خوب و نیکو و کاف تصغیر است درین و قبل این لفظ در نسخهٔ مطبوعه حرف بای
معیت سهو شده باید نوشت * اتک * نام دریائی است فقط

* تشریح نامهٔ اول که بمولانا نزاد شاه مظفر زا نوشته *

* سلیمان حشمتا ز فرمان روای خلافت پیش تحریر یافته *

* ملایم و ناملایم * مناسب و نامناسب * مسامع * جمع مسمع گوش مسامع همایون مراد
از این گوشهای بادشاه * نزد الغیب * یاد کردن در پس و غیب * مجلس معلی *

مجلس برتر و مراد از ان مجلس بادشاه ٭ بوجه احسن ٭ بطور بهتر ٭ العاقبة بالخیر ٭ انجام به خیر باد این جمله دعائیه است فقط

٭ تشریح نامهٔ دوم بمقتدای خداشناسان حق بین ٭
٭ قدوهٔ ایزدپرستان حقیقت گزین زبدهٔ رموزدانان ٭
٭ دقایق دین عارف کامل شیخ مبارک بن شیخ نصیر ٭

باید دانست که این نامهٔ شیخ متضمن خرابی حالات خود و اظهار مکر و حیلهٔ نفس امارهٔ خود و دیگر حالات در جواب نامجات پدر خود تحریر نموده ٭ مخدومی ٭ خدمت کرده شده من و یای متکلم است دران ٭ قبله گاهی ٭ قبله گاه و مراد ازان پدر و فارسیان خلاف قاعده در لفظ فارسی گاهی یای متکلم در می آرند و بسبب کثرت استعمال آن یا را بمنزلهٔ جوهر کلمه می پندارند و قصد ازان یای متکلم نمی کنند و درین هم یا ازان قسم است ٭ مدظله العالی ٭ دراز کند الله سایهٔ برتر او را ٭ خبیر ٭ آگاه ٭ قدیر ٭ قدرت دارنده ٭ رحیم ٭ رحمت کننده ٭ شدت ٭ سختی ٭ رخا ٭ فراخی عیش ٭ قوله ازانجا که متضمن آه ٭ درین قول اگر بجای متضمن منغمس که بمعنی غرق شونده است نوشته شود خوب است ای ازانجا که شامل تلوّنات طبیعت بشریت هستم ٭ قوله اگرچه بنظر تامل آه ٭ این جمله دیگر برای تقویت این معنی که من لائق ملامت نیستم آورده ای دیگر وجه عدم ملامت آنکه اگر بنظر فکر ببیند فاعل حقیقی این شکوه و شکایت که می کنم غیر خدای تعالی است پس مرا ملامت کردن در حقیقت این ملامت منسوب بدرگاه بی نیاز نسبتش خواهد شد پس چگونه بدره بزرگش ملامت و چون و چرا جائز است ٭ قوله شرح اطوار ٭ یعنی مشرح حالات خود می نویسد ٭ اتعاب ٭ جمع تعب رنج ٭ آلام ٭ جمع الم رنج ٭ مشاق ٭ جمع مشقت محنت ٭ فوق الطاقت ٭ بالای طاقت ٭ قوله در نشائی صوریه بدنیه آه ٭ ای در عالم زندگانی قطع نظر ازان که رنجهای بدنی دارم تحسریکه واقع است آنست

آن‌ست که وزیر باوزارت وغیره که بحسب خواهش خداوندان مخصوص عوام شده‌ام از من
کارهای شایسته بظهور نمی آید که بظهور آن حق این عهده از ذمهٔ خود ادا نموده باشم و اگر
این قدر امیسر نمی شود این مقدار خود می خواهم که بتوفیق ایزدی درباره پادشاه گرگی کاری
چند از من بظهور رسد که بوقوع آن پادشاه مراد چند پرورش و تربیت من بر عوام ظاهر
شود و بسبب آن پادشاه من از طعنهٔ کوته نظران و آن طعنه این است که مردمان نسبت
پادشاه میگویند که در حق یک طالب العلم ناچیز چندین عنایت و مکرمت مناسب نبود
نجات یابد ※ بای حال ※ بهرحال ※ قوله بهر نعمتی آه ※ ای بهر رنجی که می کشند بهرحال
اگر در کار شاه بودمی شرمندهٔ زندگانی خود نمی بودم ※ قوله از عالم نفسانی نفس الامری آه ※
ای از فقدان عالم نفسانی حقیقی که خلاصهٔ انسانیت همان است چگوید و چه نالد از آغاز
روز تمیز تا حال چه بمکر و حیله و چه بظاهر سلطان قوای غضبی و شهوی یعنی هوا و حرص دست
جور دراز کرده خانمان مرا بتاراج برده و بجای برده که بردند در نسخهٔ مطبوع طبع شده غلط
است چرا که فاعل برده سلطان است ※ قوله کالبرق الخاطف آه ※ یعنی مثل برق
درباینده و مراد از آن زمان اندک ※ افاق الماى ※ بتخفیف اندکی یعنی اگر گاهی اندکی از مستی
نفس پروری هوشی دست میدهد میدانم که در ایام بیکاری تجرد هستی و درویشی من که زبان حال
و مقال من آنرا ظاهر می کرد صرف مکر ای نفس اماره بود و در حقیقت هیچ اصلی نداشت ※ نفوس
سه اند یکی نفس مطمئنه که بمعنی نفس آرام گیرنده است و آنرا نفس ملکی هم گویند دوم نفس [illegible]
وآنرا نفس لوامه نیز گویند و معنی لوامه بسیار ملامت کننده سیوم نفس اماره یعنی نفس بسیار حکم
کننده و نفس بهیمی آنرا نیز خوانند ※ بمجملا ※ اندکی ※ اصول اصلیه ※ مراد از آن اخلاق
حسنه و خصلتهای ستوده ※ قوله فروع آنرا ※ مراد از آن تهذیب نفس و درستی سیرت
※ سراب ※ زمین شوره که از دور آب می نماید ※ قوله سرابی چند آه ※ اعنی ظاهرا
درستی سیرت و صفات من که گاهی بسبب نادانی نفس خوبی آن یقین من و گمان کرده

شدهٔ دیگر آن می‌گردد چون آلوده باغراض ناقصه است لهذا آن هم چو باطن بصوابت حق متخیل نا است و هیچ تطبیقی ندارد * اعمال بدنیه * اینجا مراد از آن نماز و روزه و غیرها شرائع * جمع شریعه راه راست که حق تعالی برای بندگان پیدا کرده و بدان امر نموده * عادة * همه را اقرار شنانده ضد خاصه * قوله اثباتا ونفیا در وجود او مگوید * یعنی از هست و نیست چگوید * اذا لم یکن راس المال فکیف یربح * این مثالی است که شیخ حسب حال خود آورده ترجمه آن وقتیکه موجود نباشد اصل مال پس چگونه نفع کرده سود یعنی وقتیکه حقیقت سیرتم درست نباشد پس از امور ظواهر مثل نماز و روزه چه فائده مترتب خواهد بود * تلبیس * مکر * قوله معالجه آه * یعنی در صورتیکه نفس می‌خواهد که عیوب خود خود هم نداند و او علاج را ادران کجا دخل خواهد شد * سبحان الله * پاکی یاد میکنم خدا را * قوله وامغیثاه واغوثاه * ای فریاد وای فریادرس و این مندوب است و مندوب آن را گویند که بروی از جهت فوت یاد بود آن بواسطهٔ لفظ وایا یا گریه کنند و اینجا لفظ مغیث وغوث مندوب است چرا که بسبب فوت مغیث بران گریه میکند و او را می‌جوید و برای درصوت الف و ها بر مندوب در آخر زائد کنید * قوله در بعضی امور بی تکلفانه آه * باید دانست که اینجا از بعضی امور اشاره بطرف سفارش خویش شیخ است که پدر شیخ بشیخ نوشته بود پس شیخ در جواب سفارش پدر بزرگوار خود می‌نویسد که قبلگاها آن سفارش را محض بسعادت خود میداند * قوله ایصال نفع و دفع ضرر آه * ای بر تقدیریکه رسانیدن نفع و دفع ضرر از لوازم ادنای مرتبه خویشی آدم در نظر خرد ثابت و متحقق است پس چگونه قرابت و محبت وغیره را در ایصال نفع و دفع ضرر دخلی خواهد بود هم شکر خدا که بنده را نسبت خویش معلوم همه حقوق ثابت است

* تشریح نامهٔ سیوم که شیخ بوالد ماجد *

* خود در واقعهٔ والده خرد ارقام نموده *

نمود ه * مخدومی * خدمت کرده شده من و یای متکلم است دران * مخدوم الانام * خدمت کرده شدهٔ خلق * مُدّ ظِلّهٔ العالی * دراز کند الله سایهٔ بر او را یعنی حمایهٔ شما را * ظلمانیت * تاریک حاصل مصدر * قوله شهرستان ضیا و گلستان نورانیت * مراد ازان بهشت * لخت * پارهٔ از هرچیز * قوله کامروای تمنای طبعی عنصری داشت * یعنی مرگ والدهٔ مرا حسب خواهش طبیعت عنصری که آن خواهش در حالت غم حزن بی‌قراری و بی‌تابی نخواهد بود داشت * شطر * پارهٔ از هرچیز * قوله بصبر تلخ کام دارد * ای بصبر نجید ه دارد * وِجدانی المطلب * یابندهٔ مطلب و وجدان مصدر است بمعنی اسم فاعل و یای نسبت است دران * تسلیم * گردن نهادن بحکم یعنی راضی شدن بهرچه پیش آید * قوله ظاهراست که آن رموز دان آه * ای ظاهراست شمارا که واقف اسرار کارخانهٔ پیدایش هستید و از ابتدای شعور خود تا این وقت دریافت کنندهٔ حقیقت مرگ که فنا را در آنجا دخلی نیست بوده همت بلند خود را در خوشنودی خدا صرف نموده اید رنجی ازین حادثه نشده باشد * گو * زمین پست * قوله جمعی را که در نشیب طبیعت و گو بشریت مانده * یعنی جمعی که در جمیع امور صرف تابع طبیعت خود اند و عقل خود را دخل نه‌دهند * عِلمُ الیقین * علمیکه شک اندا ختن کسی زائل نشود * هوان * خواری * سیاح * بسیار سیر کننده * معرفت آزمای * ترکیب مقلوب ای آزمایندهٔ معرفت و مراد ازان مرد عارف * عیارگیر * سره گیرنده و آزماینده * مسافرعالم قدس * مراد ازان مرده باید دانست که در دین اسلام ثابت است که بی‌صبری وگریه مرده را ضرر می‌رساند لهذا شیخ درین مقام ازگریه و بی‌صبری پدر را منع می‌فرماید * محققان ملت و نحلت * انبیا و اولیا * ایما * اشاره کردن * قوله چشم امداد * درین قول چشم بمعنی امید است * جاده * راه بزرگ * غیرمرضیه * ناپسندیده * سرایر * جمع سریرت آنچه پنهان کرده شود * قوله راه یابندهٔ سرایر معنی آه * ای واقف رازهای آسمانی * نهان خانهٔ مشیت * نهان خانه

گفتار قدسیه * لا الفا * انداختن * قوله القای کلمات قدسیه * ای آموختن نصائح قدسیه
* حاشا و کلا * این هر دو کلمه اند برای احتراز و انکار از کلامیکه بعد و قبل آنها واقع می شود
* تذکره * یاد دهی یعنی نصیحت دهی برای ماتم زدگان * اسیر طبیعت * تابع طبیعت
* دریوزه گری * گدائی * فیافی * جمع فیفا صحرای فراخ * اطلال * جمع طلل دیوار کهنه
* عاکفان * جمع عاکف مقیم * مساعد * مددگار * قوله در مفاوضه شریفه ایمائی بزیارات
قبور آه * باید دانست که شیخ مبارک بعد فوت زن خود بجهت افسردگی خاطر دوباره
عزم زیارت مکهٔ معظمه وغیرها اشاره در خط خود که بشیخ ابوالفضل نوشته بود نموده ابوالفضل
بلی دین در جواب آن می نویسد که حقیقت شناسان و واقفان معرفت را که اذن زیارت
مکه و قبور انبیا که بجز آب و گل و سرای ویران نیست نداده اند پس شما را که حقیقت
شناس هستید هرگز زیارت مکه وغیرها مناسب نیست * قوله معهذا آه * ای با وجود قباحت
مذکوره اگر مرا از امورات سلطنت فرصت حاصل شدی در یم او یعنی در استقلال
وجه آن فکر نا کرده سرانجام این سفر می نمودم فقط

* تشریح نامهٔ چهارم که بشیخ مبارک مرقوم گشته *

دانستنی است که این نامه در جواب نامه ایست که شیخ مبارک بعد انتقال والده شیخ
متضمن تعزیت بشیخ نوشته بود * ملاذی * ملاذ جای پناه و یای متکلم است دران
* دامت برکاته * همیشه ماند برکات او * صبر کش * صبر دور کننده و صبر کشنده
* کجیعت * مصیبت * قوله به نزهت گاه تفویض و تسلیم نیز خرامش شود * ای مرا
مرتبهٔ تفویض و تسلیم که عبارت از سپردن امور خود بخدای تعالی است حاصل شود * قوله
ذات الکمالات * ازانجا که شیخ مبارک آن قدر کمالات حاصل کرده بود که گویا ذات
کمالات شده بود لهذا او را ابوالفضل ذات الکمالات فرموده * قوله بابا ماران *
درین قول لفظ بابا به نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجایش ما بحرف میم می باید نوشت فقط

تشریح نامه پنجم

فقط ❊ تشریح نامهٔ پنجم که بشیخ مبارک ارقام یافته ❊

❊ قوله سلامی چو اخلاق تو مشکبو ❊ این قول مبتدا است و خبر آن ❊ قوله با آن قبله ❊
راستان میرساند ❊ مستهام ❊ حیران

تشریح نامه ششم

❊ تشریح نامهٔ ششم که بعد از فتح بخانخانان نگارش یافته ❊

باید دانست که این نامه بعد از فتح دکن وغیره که خانخانان باتمام آن رفته بود متضمن اظهار بهجت و
مسرت و مملوی ابراز مودات و انقلابات زمانه که در اثنای جنگ بانتظار خبر فتح و نصرت
رونموده بود تحریر یافته ❊ بُشْرَیٰ لَقَدْ أَنْجَزَ ٱلْإِقْبَالُ مَا وَعَدَا ❊ وَكَوْكَبُ ٱلْمَجْدِ مِنْ أُفُقِ ٱلْعُلَىٰ صَعِدَا ❊
ترجمهٔ مصرع اول بشارت باد مرا به تحقیق بجا آورد اقبال آن چیز را که وعدهٔ آن کرده بود
❊ ترجمهٔ مصرع ثانی و ستاره بزرگی از کنارهٔ برتری بلند شد یعنی فتح عظیم بظهور رسید
❊ نور حدقه ❊ روشنی سیاهی چشم ❊ نور حدیقه ❊ شکوفهٔ باغ ❊ قوله مقرون بالوف
تهنیت آه ❊ این قول فاعل میگرداند یعنی کسیکه نزدیک هزاران تهنیت وغیره هست
و ازان اشاره بذات خود نموده مشهود خاطر شما میگرداند ❊ قوله اَللّٰهُمَّ حَصِّلْ آمَالَهُ وَ
يَسِّرْ وِصَالَهُ ❊ ای خدا حاصل کن امیدهای او را و آسان کن ملاقات او را اصل اَللّٰهُمَّ
یا اَللّٰهُ بوده حرف ندا را که یا است حذف کردند و عوض آن میم آوردند ❊ تلاطم ❊ بریکدیگر زدن
موجهای دریا ❊ توالی ❊ پیاپی شدن ❊ تراکم ❊ انبوه شدن ❊ قوله نقش خواه ❊ درین
قول بعد لفظ نقش لفظ خاطر به نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت و مراد ازان نقش مقصود
❊ اَللّٰهُمَّ كَمَا نَوَّرْتَ ٱلْعَالَمَ ٱلْجِسْمَانِيَّ بِدَعْمِ دَتِهِ فَٱلْمُلْكَ ٱلرُّوحَانِيَّ بِطُولِ عُمْرِهِ ❊ ای
خدا چنانچه روشن کردی دنیا را بسبب فتح او همچنان روشن کن آخرت را بسبب درازی
عمر او ❊ فاتر ❊ سست ❊ قوله درین مدت ایام داشت آه ❊ ای داشته بود
❊ قوله ز آرزوی تو سالی بقیمت روزی ز انتظار تو روزی بقامت صد سال ❊ ای در وصل تو
یکسال مثل یکروز است و در فراق تو یک روز مثل صد سال ❊ شماتت ❊ شاد

شدن بر مکر و هی که بکسی رسد * تَکْثِیرُ الاِخْتِلَال * بسیار خراب * آعدا * جمع عدو دشمن * لاطائل * بیهوده * اشقیا * جمع شقی بدبخت * قوله کَفَی بِاللّٰهِ شَهِیدًا * کافی است خدا که گواه است * تشتّت * پریشانی * توزع * پریشانی * ممات * موت * قوله بی شائبه تکلف بچندین وجوه آه * ای بی شک بهزاران وجه موت بر حیات فوقیت و فضیلت حاصل کرده مرغوب طبیعت من شده بود * قوله هیهات * این کلمه ... بمعنی دور شود در فارسی بجای افسوس استعمال می شود * هرزه درائی * بیهوده گوئی * قوله هیهات هیهات آه * باید دانست که قائل ازین جا گریزی فرماید از توهمی که از کلام سابق او متوهم می شود و آن توهم اینکه از کلام سابقش فهمیده می شود که شاید بسبب توجه باطنی و بعلت رنج و محنت بی شمار او ایزد تعالی چنین فتح کرامت فرموده است لهذا بقول جائی که اقبال شاهی آلی آخره ازین توهم گریزی فرماید * لطیفهٔ غیبی * یعنی این فتح مهربانی پوشیدهٔ خدا بود * آسرع * زودتر * شدائد * جمع شدید سخت * نکابت * رنج * متنعّمه * چیزی باشد که عروس را بر ان نشانند و جلوه دهند * قوله یا بند دست آه * این جا دست بمعنی قدرت * محاسن * جمع حسن نیکو * تطاول * درازشدن * کنکاش * مشورت * صواب انتما * منسوب بطرف صواب مصدر بمعنی مفعول * اولیای دولت قاهره * این جا مراد از ان خانخانان و همراهیان او * دمار * هلاکی * فجّار * جمع فاجر کار بد کننده * نزول اجلال * نزول تعظیم کرده شده مصدر بمعنی اسم مفعول * عارفان * دانایان * بصیر * بینا * هرج و مرج * فتنه و خلل و مراد از ان این جا شکست خانخانان و غیره * اتکا * تکیه کردن * خیابان * چمن * قِسم * حصه * وافی * کامل * قسط * حصه * اوفی * بزرگ * احتظاظ * بهره حاصل مصدر * یک بحر * یک قسم * تبعیت * پیروی * قِباب * جمع قُبّه بنای گرد برآورده چون گنبد و غیره * رکاب نصرت قباب * رکاب نصرت مند * تذبذب * تردد

تردد و جنبیدن * احوال تذبذب اثما ٭ احوال منسوب به تردد و تزلزل * طینت ٭ سرشت و خلقت ٭ برادران طینی * برادران حقیقی ٭ آلا ٭ جمع الی نعمت ٭ عظمت الائه ٭ بزرگ است نعمتهای خدا * بغتة ٭ ناگهان * سلخ * آخر ماه ٭ غرّه * تاریخ اول هر ماه ٭ مواکب ٭ جمع موکب گروه سواران ٭ مواکب انجم ثواقب * گروه سواران که هم چو ستارگان مزین اند ٭ کوره کما تم پور ٭ نام جای ٭ قوله پوره هری کشنه * کشنه نام شخصی که صاحب اخبار بوده است * قوله از میامن محاسن اتفاقات آنکه * این قول مبتدا است و قوله که یک مرتبه بغتة در سلخ بهمن ماه قاصدان چو دهری کشنه این مژدهٔ غیبی رسانیدند خبر آن ٭ قوله در اصل کمال بهجت دوست و دشمن مساوات پیدا کرده بود * یعنی این قدر بهجت و شادمانی حاصل شده بود که در میان دوست و دشمن امتیاز باقی نمانده همه را دوست معلوم می شد چنانچه علامت غایت شادی همین است ٭ قوله علی الترتیب المذکور ٭ ای بطوری که نام هر یک گرفته شد ٭ جلادت ٭ چستی و چالاکی * احسنت ٭ نیک کردی و مراد از ان تحسین است * قوله الحمد لله حمدا مدودا فرا و شکرا ممدوا الدا مدکا ثرا ٭ بسیار بسیار ستایش و شکر ثابت است برای خدا ٭ اخوان * جمع اخ برادر ٭ قوله که خدمتی از شما بتقدیم آه ٭ ای شکر خدا که آنچنان خدمتی از شما بتقدیم رسید که همان خدمت از برای بزرگی نفس شما پیش برادران زمان و جهت حسد بردن ابنا و زمگار که حسب ظاهر نسبت بشما مرتبه بلند داشته باشند بی انضمام خطاب و غیره بخوب ترین وجوه صورت بست * بایسر و ضاع ٭ باسان ترین طورها ٭ منتها * نهایت ٭ مبتغا ٭ آرزو * پنجهزاریان ٭ کسانیکه در سپردگی آنها پنج هزار پیاده یا سوار که متعین باشند * قوله ضمیمهٔ آن * ای همراه همان خدمت شد * قوله این لطیفه بوده آه * ای خطاب خانخانانی مهربانی پوشیدهٔ خدا بود که بی شک باین عالم آورده شد ٭ قوله و در عالم اسباب

خدام حکمت پناهی شریک ندارند * ای کسی را در عالم اسباب بدانیدن
خطاب شما خدام حکمت پناهی یعنی حکیم ابو الفتح شریک ندارند * قوله اگرچه در استمام و
انصرام آن بعضی دوستان صمیمی دیگر را مدخلی باشد * یعنی اگرچه در تدبیر ظهور همان
خطاب مرا دخلی باشد لیکن فی الحقیقت حکیم ممدوح باعث آن شده اند * بدرقه * راهبر
* قوله سخن همان است آه * ای فی الحقیقت به بدرقهٔ توفیقات الهی مصدر امری شده که آن
امر در پیدا کردن نفاست و شرافت و بلندی مرتبه و بزرگواری شما نزد اصحاب عقل و شرف
بهیچ وجه احتیاج این چنین جزئیات مثل خطاب وغیره ندارد و آن امر ظهور فتحی است که بسعی
شما ظاهر شده * اعتساف * گمراه شدن * قوله همانا وقت آن رسیده آه * ای
گویا حالا وقت آن رسیده که خدای تعالی باظهار چنین فتح ها لیاقت شما ظاهر ساخته اهل حسد
و اعتساف را که می گویند پادشاه ادنی کس را این چنین مرتبهٔ عظیم عطا فرموده معترف
این معنی که خان خانان واقعی قابل این رتبه هست نموده غیب دانی پادشاه و آن اینکه پادشاه
اولا از بشره خان خانان فضیلت و جلادت او دریافته بعهدهٔ معاوره سر فراز کرده بر
دوران و نزدیکان خاطرنشان ساخته وجوه تفوق و تقرب شما بدرگاه سلطانی بر سائر
ارباب دولت واضح و مبین سازد * مصدع * دردسر دهنده * کشنبده * کمر
* فولاد دیوانه * نام غلام خان خانان * موشح * آراسته * مطاوی * جمع مطوی
پیچیده * فحاوی * جمع فحوا مضمون * ارتیاح مالا کلام * راحت بسیار * قوله
به مقتضی المرام بخاتمه الکلام رسیده شد * ای از تمامی مدعی بخاتمه خط رسیده شد * ِعطا *
برده * قوله از مضمون آنکه موشح بتاکیدات آه * باید دانست که خان خانان به مجرد وقوع
فتح خطی جهت آمدن خود خدمت شاه بشیخ ابو الفضل با تاکیدات و مبالغهٔ تمام نوشته بود شیخ
آنرا نامناسب و ناملائم پنداشته باین طور انکار آن می فرماید که هرچند در آن باب باهمان نظر
ملاحظه نموده شد اما مقصود آن واضح نگردید و اذا ان امری که کشف پرده از چهرهٔ همان

همان مضمون نموده یک طور تسلی بخش خاطر مضر و دمن تواند بود حاصل نشد زیرا که هرگاه بعنایت ایزدی مراد چندین ساله بر آمده باشد بدین زودی اظهار شما در باب آمدن این حدود خلاف عقل و قیقه شناس است * درخانه * بمعنی درگاه و لفظ دررا باضافت باید خواند شیخ مشار الیه بازمی نویسد که باقی حال ای بهرحال چون رای شما برین شد که اظهار این معنی مضر نیست و احتمال نفع دارد آرزوی آمدن شما را بر فرط شوق قدم بوسی حمل بسهانی قرار داده بعرض پادشاه ذی جاه رسانید * زاد مورث استعجاب عظیم و استغراب جسیم آه * ای موجب بسیار تعجب و باعث بسیار حیرت بندگان والاشد * قوله دادسخن وری داده آه * ای هرچند بعد از ان حکیم همام بسبب دوستی خالص خود که باشما است عبارت آرائی نموده بدرگاه پادشاهی درمقدمه حضرت ایشان آغاز عبارت دلپذیر فرمودند اگرچه بعقیدهٔ ایشان آن مقدمات نافع افتاد اما بمقتضای فهم ناقص من چنانچه آن مقدمات رفع تعجب پادشاه نکرد مضرتی هم نرسانید * مخلصان اختصاصی * بترکیب متقاوب یعنی اختصاص مخلصان و یای نسبت است دران * سداد * درستی کردار * وجه وجیه * وجه نیکو * قوله ظاهراست آه * ای ظاهرست که در طلب رخصت خود بخاطر ایشان سببی دیگر مرکوز شده باشد که بخاطر این مخلص نمیرسد حتی که بعد دو سه روز از طلب رخصت معتمد خود لادبیگ مذکور عرضداشت شما متضمن توجه پادشاه بطرف گجرات و فرستادن رانه وغیره که آن نشانی بر نهایت پراگندگی خاطر ایشان باشد بنظر شاه در آورد * قوله بعزة الله انه لقسم لو تعلمون عظیم * قسم غرت خداوند بدرستی که آن قسم هر اینه قسمی است بزرگ اگر بدانید * آرا * جمع رای * کهینه * ناقصه * بادی النظر * ظاهرا * مستدعی * خواهنده * تفرقه باطن و انقسام خاطر * پریشانی دل * قوله هرچند در نظر اخلاص آئین آه * ای هرچند در نظر اخلاص آئین از شما خیال و اعتقاد مقدمات مذکوره مثل ارادهٔ آمدن شما باین طرف و درخواست توجه نمودن پادشاه وغیره بطرف گجرات

مستمند میدانم و به یقین میدانم که رای ناقصه عطیهٔ شما مستدعی این امر شده است چندان
پریشانی باطن حاصل شد که خارج از بیان است ٭ مبادی عالیه ٭ ملایک و عقول عشره
٭ قوله اعلام روحانی والهام ربانی ٭ ای باطلاع غیبی ٭ مهب ٭ جای وزیدن باد
٭ ریاض ٭ جمع روضه مرغزار ٭ دوحه ٭ درخت بزرگ ٭ ازهار ٭ جمع زهر شگوفه
بگلاف تازی ٭ مصانع ازلی ٭ کاریگریهای خدا ٭ مکمن ٭ جای پنهان شدن ٭ مهالکت
جلالی ٭ مملکت اکبری ٭ نفحات ٭ جمع نفحه خوشبو ٭ قوله هرچند از مبادی عالیه اه ٭
ای هرچند در هنگام جنگ ملائک تسکین من میدادند که چون سلسلهٔ قدیم سلطنت اکبری را با
زیب و زینت داشته اند هر اینه نگاهبان حقیقی این دولت عظمی از حوادث روزگار
در پناه الهی بوده همیشه خوشحال خواهند بود اما سبب بی حوصلگی از رنج نجات نمی یافت
٭ مکارم ٭ جمع مکرمت بزرگی ٭ قوله داد از مکارم اخلاق آه ٭ ای فریاد از بزرگیهای
اخلاق و نیکوئی های اشفاق شما که دست ظلم در خانهٔ آباد ضمیر من دراز کرده نقود عهود
معرفت را که به عبادات و طاعات سالها در گاه الهی بهم رسانیده بودم و از
چند روز در زمرهٔ دنیاداران شامل شده ام بتاراج بردند یعنی اخلاق شما صفائی باطن
مرا بغارت بردند و در امورات دنیا مستغرق نمودند ٭ عنا ٭ غم خواری حاصل
مصدر ٭ تظاهر ٭ ظاهر کردن ٭ عبدالرزاق معموری ٭ عبدالرزاق شیرازی
زیرا که معمور شیراز را گویند ٭ قوله چون بیان مقدمات معروض داشته آه ٭ ای چون
در باب کوچیدن بندگان شاهی و غیرهم مبالغه زیاده نموده بودند لهذا تجویز خاطر ناقص خود را
بر طرف نهاده باتفاق دوستان خالص دست اهتمام بظاهر کردن آن مقاصد زده بعد
گفتگوی بسیار که تفصیل آن از خلوط بعضی دوستان معلوم ایشان شده باشد رای پادشاه
بر توجه رایات بطرف مالوه بعد جشن نوروزی و فرستادن خزانه وغیره قرار یافت
٭ ماثوره ٭ محبوبه ٭ قوله رجا بجلائل مواهب آه ٭ ای امید از بخششهای بزرگ الهی قوی است که

که قبل از روانگی بادشاه وغیره محبوبهٔ فتح و نصرت صورتی بدید آید که به نیک‌ترین طرق
لباس حسن آغاز و انجام پوشیده در نظر عیش و عشرت جلوه‌گری نماید و دوستان
از بار حقوق آشنائی فارغ شده از تکالیف خدع و فریب خلاصی یابند * ناقد * شناسنده
* خرده‌گری * کدورت * رنجه * افسرده * رنجیده شدن * مسبب * احتیالی *
حیله‌گری * کم ظرفت * سفله * لایعنی * بیهوده * هرزه * بسیار شدن * شاید
روحانی و بدنی * تکالیف جانی و بدنی که بسبب افکار و امراض لاحق می‌شود * قوله چه از
رهگذر لطافت و علو رفعت آن مآرب عالی مرتبت الخ * ای چه از سبب نزاکت و بلندی
رتبهٔ آن مقاصد عالی مرتبت و چه بسبب مکاری زمانه و چه بسبب کثرت کارها و بیماریها و
غیره وقت باتمام آن مطالب مدد نمی‌نماید * مصدوق لازم الوثوق * سخنی که اعتماد
بر آن لازم است و آن این است * مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهُ لَا یُتْرَکُ کُلُّهُ * آن چیز که کل
گرفته نشود دست گذاشته نمی‌شود بالکل یعنی بعض گرفته می‌شود * یکباره * بیهوده
* قوله جائز التقریر و ممکن التحریر بود * ای آنچه تقریر و تحریر آن روا و ممکن بود * قوله بی
سر و دلانه * ای بی‌باکانه و بی‌توجهانه و آن در اصل سر و دل وانه که برای نسبت
است بود * قوله درازنفسی‌های آه * ای درازنفسی‌های ظاهری من بآمیزش پریشانی
خاطر شما که آن پریشانی بسبب این و آن پیش آینده احوال آدمی می‌شود باعث
مطالعهٔ کتابی توجهی است نگردد * ذَاهِبُ الْمِزَاج * تباه مزاج * قوله هرچند که اعتماد الخ *
یعنی اگرچه اعتماد بر شما مقتضی آن نیست که درین امر اندک که عبارت از التفات بطرف
مطالعهٔ خط هذا است اندیشه کند لیکن روزگار داغ این اندیشه بر جگر می‌نهد و مرهم این داغ
که آن بآزمایش امورات دنیوی است نمی‌بخشد یعنی تجربه حاصل نمی‌شود که بسبب آن
در جمیع امور خاطرجمع باشم * طَوِیْلُ الذَّیْل * دراز * کمالات ارتسام *
کمالات گیرنده رسیده بمعنی فاعل * قوله پیش از آن که لطافت آباد عدم که جهانستان

عالم معقولات آه ؛ ای پیش از ان که در عالم غیب که عقل را در ان دخل نیست برود یعنی بمیرد * چودهری کشنا * نام شخصی که صاحب اخبار بوده است * شهاب الدین احمد خان * پسر کلان محمد خان نیازی است مرد سخی و دلیر و متواضع و صاحب خصال ستوده بوده است اولا بمنصب پانصدی پانصد سوار سرفراز شده بود بعد ازان در سال نهم از جلوس شاهی خان مذکور باضافهٔ منصب پانصدی دو هزار سوار عزت یافته در سال سی و پنجم سنه یک هزار و شصت و هشت این جهان فانی را گذاشت فقط ؛ نادوت * نام جائی ؛ رباریان ؛ جمع رباری قاصد ؛ عَلَی نَسَقٍ المَسطُورِ ؛ ای بر ترتیب مرقوم ؛ قوله این نوید بهجت بخش * یعنی فتح گجرات * فرار * گریختن ؛ ملاعین * جمع ملعون دور کرده شده از رحمت خدا ؛ کهایت ؛ نام جائی که در انجا عقیق پیدا می شود * نوادی * نواد دل و پای مرکم است در ان * تَکمِلَةً لِلبَهجَةِ وَتَتمِیمًا لِلمَسَرَّةِ ؛ از جهت کمال خوشی و مسرت * قوله ان شد ؛ ای آن رفت ؛ قوله دی نزد آه * نزد در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجایش بزد باید نوشت و اگر بطور استفهام انکاری معنی نزد بیان کرده شود سعر آخر منافی آنست زیرا که در ان معنی استفهام انکاری متعذر است ؛ جواد ؛ بسیار بخشنده جواد مکثر بسیار بخشنده در هر زمان * مَسئُول * سوال کرده شده ؛ بلطفه وعطفه * بمهربانی و مهربانی خدا * دواهی ؛ جمع داهیه بلا ؛ صَانَهُ اللّٰهُ تَعَالیٰ عَنِ الآفَاتِ وَالدَّوَاهِي * نگاه دارد و در راحد ای بر تر از آفات و بلاها * کَمًّا وَکَیفًا ؛ ای از روی چندی و چگونگی * سِرًّا وَجَهرًا وَخَلوَةً وَجَلوَةً * هم از روی پوشیدگی و هم از روی ظاهر * اَلأَهَمَّ فَالأَهَمَّ * اول کار ضرور و در پس از ان کار ضرور ؛ قوله بکرّات و مرّات حضرت فرمودند آه * ای بارها پادشاه فرمودند که مناصب بندگان تیار کرده فرستاده شود لیکن بواسطهٔ لوازم سلطنت که رعایت ضابطهٔ الاهم فالاهم بندگان پیش دید نظر ساخته انصرام مهام می فرمایند ازین جهت فرمان خاقانی باوجود ضرورت آن چه قدر در پردهٔ توقف مانده بود کیفیت فرمان ثانی خصوصا در چنین هجوم امورات بزودی ارسال کرده شود * قوله نوروز مبارکی

مبارکی ٭ در لفظ مبارکی حرف بای مثبت در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده بمبارکی باید نوشت ٭ قوله آئینهٔ صور تقریر ٭ الخ آئینهٔ امور دلالت و قضا و قدر ٭ فهرست کتاب حسن تدبیر ٭ ای جامع تدبیر نیک ٭ نقایص ٭ جمع نقیصه عیب ٭ ازاله ٭ دور کردن ٭ منقصت ٭ نقصان ٭ دنیه ٭ ناقص ٭ دنیه ٭ منسوب بطرف دنیا ٭ یستوی عنده الامیر والفقیر ٭ برابر است نزد خدای تعالی امیر و فقیر ٭ جلّت قدرته ٭ بزرگ است قدرت او ٭ قوله چه از فهمیدگی و نفاق ٭ ای چه از دور اندیشی و احتیاط عیب مردم گویند و چه از جهت دشمنی و نفاق عیب مردم گویند زیراکه دشمن به جهت اطلاع بر عیب خود خود را از ان عیب پاک خواهد کرد ٭ رذائل ٭ جمع رذیله بدای ٭ قبائح ٭ جمع قبیح زشت ٭ دول ٭ جمع دولت ٭ قوله سجیهٔ دوستان حقیقی آه ٭ ای هرگاه که خصلت دوستان آنست که همواره بر احوال دوستان مطلع شده یکدیگر را از عیوب و محاسن آگاهی داده باشند پس چگونه است حال طائفه‌ئی که درست بعض بسیار بد است حال آنها که بملاحظهٔ خوائد دنیا یا بسبب خوف مضرت خود که احتیار از ان هردو بدست خداست عیوب بعضی ارباب دولت را که آنها از غایت حرص و طمع و تملق اینچنین عیب را نجو در راه ندهند خصلت های پسندیده بیان می کنند ٭ طباع ٭ که جمع طبع در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده غلط است بجای آن طباع باید نوشت ٭ الذ ٭ لذیذتر ٭ رؤسا ٭ جمع رئیس سردار ٭ اخوان ٭ جمع اخ برادر ٭ مرجوم ٭ این لغت ظاهرا در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن مرحوم که بمعنی رحم کرده شده است باید نوشت ٭ نکال ٭ رنج ٭ خسر الدنیا والآخرة ٭ زیان کار دنیا و آخرت ٭ قوله خوشامدگویان آه ٭ ای خوشامدگویان را از هواخواهان و قدردانان خود می دانند و از بن امر نداند که زمان خرابی های چند در چند رونموده در دنیا و آخرت خراب و خسته می شوند ٭ نعوذ بالله تعالی ٭ پناه بخدای بزرگ یعنی پناه می برم بخدا از ان خوشامد ٭ خبرت ٭ آزمایش و دانستگی ٭ قوله چنانچه حقیقت این آه ٭ ای چنانچه حقیقت مضرت خوشامد شنوائی بر عاقلان

بعد از نقصان پس از زیادتی و مراد از زین افلاس بعد از توانگری * تبقیه * باقی * نقیر * چاهک دانهٔ خرما و مراد ازان و افر * قطمیر * نقطهٔ سفید بر پشت دانهٔ خرما که خرما ازوی روید و اینجا مراد ازان اندک * ثبات * جمع ثقه * معتمد * تو لد حضر یکه یکجا نباشند * یعنی خبرد اما از حال یکدیگر باشند * از جا رود * خشمناک و بردباری نماید * ابتذال * خواری * تعصب * طرفداری * ما علی الرسول الا البلاغ * نیست بر رسول مگر رسانیدن * قوله عادة الله * یعنی عادت خدا برین جاری است که تا و قتیکه کلمات صدق از مرد صالح و پرهیزگار صادر نشود بشخص دیگر اثر نمی بخشد و فایدهٔ تاثیر نمی دهد

* تشریح نامهٔ هشتم که بخان خانان تحریر یافته *

باید دانست که این نامه ایست متضمن تمهید ارسال رساله که شیخ در تعریف خانخانان تالیف کرده بود و مبنی بر درد و الم شیخ که بسبب مردمان ناهنجار و خرابی باطن اولاد بود و منطوی از رقم نصایح و حالات دربار وغیره * خزف * سفال و هرچه از خاک سازند خزف ریزه به ترکیب مقلوب ای ریزهٔ خزف و مراد ازان اینجا رساله که در مدح خانخانان ابوالفضل تصنیف کرده بود * خلال * درمیان * رداوت * خرابی حاصل مصدر * دنائت * زبونی * مصبغ * رنگ پذیرنده * مطارحات رسمیه * گفتگو و طریق معروف * عالمک * دانش ناتمام و کاف تحقیر است دران * ناچیزک * کمینه و ناچیز و درین نیز کاف تحقیر * هواجس * جمع هاجس خطره و وسوسه که در دل گذرد * وساوس * جمع وسواس اندیشهٔ بد * قوله و قوای عملی این علم بی ماحصل را بهیچ وجه مخالفت و مزاحمت نمی رساند * ظاهرا باین قول در متن نسخهٔ مطبوعه عبارت غلط طبع شده بجای آن و قوای عمل را ازین علم بی حاصل بهیچ وجه مخالفت و مزاحمت نمی رساند باید نوشت یعنی عالمک ناچیزک من بهیچ وجه مانع اعمال زشت من نمی شود و مخفی نماند که شیخ ابوالفضل

ابوالفضل به خانخانان ارقام می فرماید که می خواستم که از اتحاف آن رسالهٔ مذکوره باز مانم
بسبب آنکه باوجود زشتی مضمون و عبارت آن چون آن را بنظر تأمل دیدم خود را دوران
بر خوشامد وغیره که خلاف عادت من است آلوده یافتم و در زیر بار خجالت پیش خود
که زشت ترین انواع خجالت هاست عاجز یافتم حق این است که باوجود فهم این
معنی که خوشامد وغیره زشت و خلاف عادتم هست من قابل ترحم دبیر و رسوم را عالم
ناقص قبح این خوشامد وغیره سودمند نیست و مانع و مزاحم این عمل بی حاصل نمی شود یعنی
بسبب دانستن زشتی این طریقه از رسومات عرفیه باز نمی مانم پس درین امر حاکم و
چه چاره سازم و ازین مفهوم شد که شیخ در ارسال رساله و عدم آن متردد بود
* آجله * جمع جلیل * اخلا * جمع خلیل دوست * آخلص * ظاهرا همزه درین
لغت به نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده صرف خلص که به معنی دوست است واحد و جمع
هردو آید باید نوشت * اصدقا * جمع صدیق دوست * نسبت گدائی * نسبت
تمام چنین * لآلی * جمع لولو مروارید بزرگ * متعالی * که صفت لآلی در متن نسخه
مطبوعه طبع شده غلط است بجایش متلالی که بمعنی درخشنده است باید نوشت
* مؤدا * ادا کرده شده * مزخرف * ظاهر آراسته و باطن خراب * مشتری *
خریدار * اعضاد انامی * قوت خلق و یای نسبت است در ان * غرر * جمع
غره سپیدی * قوله تا آنکه بعض آه * شیخ بالا مرقوم فرموده که بلحاظ امورات مذکوره
نمی خواستم که رسالهٔ مسطوره ارسال دارم تا آنکه بعضی از دوستان بسبب خیرخواهی
من یا بخیال پاداش حقوق آشنائی و قرابتم یا بملاحظه آنکه رسالجات متضمن مدح و ثنای
شما که آنها تصنیف کرده نزد شما فرستاده اند بعلت قبح و زشتی رسالهٔ من به معرض
استحسان و قبول درآید یا بسببی دیگر که در خاطر دوستان مذکورین رسیده باشد آن
رساله ام را تعریف و توصیف تمام از من گرفته بعد آرایش آن پیش آن مشتری فرستاده اند

* قوله با ضرورت این دو کلمهٔ پریشان * ای ظاهراً که بضرورت اظهار عذر ارسال آن
رساله می نویسم هم از جنس مخرّفات و واهیات است که در رساله تحریر نمودم * حکمت
اشراقیه * حکمتی که از روشنی آفتاب حاصل می شود و هر که را صفائی در روشنی دل
بوصول می پیوندد آنکس را این مرتبه حاصل می شود که بدون دروجه از نزدیک
تمام امورات از نور قلب بدیگران بردن می تواند * قوله هر چند قوت آه * ای هر چند
دانستگی و علم من بران می آرد که پاس خاطر یکدیگر را ملحوظ داشته آنچه حق باشد از حسن
و قبح اطلاع آن بقدر امکان از تصرف آفتاب بدون مداخلت تحریر و غیره بشما نموده تلافی
اموراتیکه عند الملاقات بسبب غفلت ها و شما کرده آن بعمل نیامده نماید اما چه توان کرد که
بواسطهٔ کم فطرتی و غیره از دولت تمام تصرف و نور قلب مهجور و محروم مانده بصد احتیاج
محتاج تحریر و تقریریکه در آن مراجعت هم و عادت است شده ام و هرچند از علم و عمل این
رسومات مرا رنج حاصل شده اما چون تحریر امثال این مقدمات یکنوع گندهٔ علمی است معذوری
لهذا محبت نمی گذارد که ازین امر باز مانم و ظاهراً لفظ آن که تلافی در متن نسخهٔ مطبوع طبع
شده زائد است * متنفر * گریزنده * متأذّی * آزرده شونده * قوله بهم نرسیدن
همدمی که اقل مرتبهٔ از استماع آه * ای اقل مرتبهٔ آن همدم این باشد که با استماع سخنانیکه
بموجب کم حوصلگی خود نگاهداشت آن در دل نمی توانم کرد آزرده نشود * طاری *
پیش آینده * سهام * جمع سهم تیر * خفایا * جمع خفی پوشیده * قوله و فقدان
محرمی * این جمله معطوف است بجملهٔ بهم نرسیدن همدمی ای ضمیمهٔ آن شرح اندوه
تنهائی و ضمیمهٔ آن بهم نرسیدن همدمی و ضمیمهٔ آن فقدان محرمی که از دیدن ظهور رقاع خلاف
عادت خود که البته در پنهانهای روش و رفتار مردمان ممکن است و در حقیقت آن
عادت در نهایت خوبی باشد و الا آنکه آن خلاف عادت مفرطال واطوار آنکس هم
نباشد بیگانه و از راه گریز پیش گیرد و مرا ملامت کند املا نمایم * اسقام * جمع سقم بیماری

بیماری * ادویه * دوزخ * عبد الهی * بندهٔ خدا * عبد الطبع * بندهٔ طبیعت
* عبد الدراهم * بندهٔ دراهم * قوله شمهٔ از آلام و اسقام آه * ای اندکی از رنج
این معنی که من در شفاهای بیهوده فرو رفته از بندگی خدا بطرف بندگی طبیعت در آمده عنقریب
ست که آن شده ام که خدا نخواسته از این مرتبه هم درگذشته به بندگی دراهم و دنانیر موصوف
گردم و دیگر قید عبارت در آوردهام زندگی خود را ظاهر سازم * بی تو زکامه * بی انتظامانه
* قوله و اندکی از تردداتست آه * این جمله هم معطوف است بر جملهٔ و فقدان محرمی
* قوله سی و چهار سال آه * باید دانست که در آن وقت مدت عمر شیخ ممدوح سی و
چهار سال بوده است و مدت نوکری ایشان در سرکار دولتمدار شاه اکبر دو از ده سال
* استظهار الانامی * قوت خاص و این هر دو لفظ را بمنزله یک لفظ قرار داده یای نسبت دران
* در آورده * قوله دستی نه آه * یعنی دست و قدرت آن ندارم که با حکم خدا مقابله کنم
و هم طاقتی آن ندارم که از درمیان بگریزم * قوای روحانی * قوت حافظه و مخیله وغیره
* قوای جسمانی * قوت جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و شرح این در کتب اخلاق دراز
است * بدی * اندکی * تجارب * بایکدیگر جنگ کردن و در متن نسخهٔ مطبوعه تجارب
بجای تحارب غلط طبع شده * تباغض * یکدیگر را دشمن داشتن * نقاد * شناسنده
* و نقاد * روشن * اعتضاد الکرامی * قوت بزرگان اعتضاد الکرام را بمنزله یک لفظ
گردانیده یای نسبت دران آورده * قوله بدی از تحارب آه * این جمله هم معطوف بر جمله
و فقدان محرمی ای ضمیمهٔ آن اندکی از اختلاف مزاج و بیماریهای خود بار بار مرقوم ساخته خاطر
شما را اطلاع بخشد * افاقی * افاقه هوشیاری و یای وحدت است دران * غلیل * سوزش
تشنگی * شفا * تندرستی * غلیل * اگرچه این لفظ بمعنی بیمار است لیکن این جا سبب
واقع شدن مرادف غلیل بمعنی رنج و بیماری است * قوله بی ارواء غلیل و شفای علیل *
ای بی حصول صحت * مستودعات * جمع مستودع امانت کرده شده * سلیم دلی *

حمایت و بیخردی ❊ سُفهان ❊ جمع سَفیه بی خرد ❊ فهنده ❊ راس رئیس ❊ سه گروه ❊ خدا مشربان عالم ذوق و شهود و دریاکشان تشنه لب بزم تحقیق وجود ❊ اولیا و انبیا و عارفان و سالکان ❊ منزه ❊ پاک ❊ آذیال ❊ جمع ذیل دامن ❊ مهذب الاخلاق ❊ درست عادات ❊ تشبه ❊ مانندگی ❊ تَخَلَّقُوا بِاَخْلَاقِ اللّٰه ❊ عادت کنید بعادات خدا ❊ قوله اگر از حدیث دلسوزی آه ❊ باید دانست که شیخ ازینجا اشاره بطرف حال و اطوار مردمان ریاکار و ایمانی بسوای کروز در دو رویشان مکار که در بارگاه سلطانی بازار خودها گرم داشته می کنند و خود حقیقت درویشی و غیره بقوله باتفاق خدا مشربان الی آخره بیان می سازد یعنی اگر از قصه پر غصه خود باز مانده اظهار دردمندی که بسبب غمگین بودن مرده دلان زنده تن که مراد از آن درویشان ریاکار است نمایم و اگر اندکی از حالات عجائب خلق نوشته شود و اگر بیخردیهای عاقلان زمانه و بیان این معنی که مدعیان معرفت حالته اقبال و سعادت مندی محال در بارگاه سلطانی نیز مدای دعوای امورات محال و دشوار در سر دارند مذکور گردد و طرفگیهای که در ضمن خورسندیها و آن اینکه هرچه عاقلان و خاصان از روی عقل و عیب دانایان بجهت غیب دانی خودها بحضرت پادشاه بیان می کردند اتفاقاً بر خلاف آن ظاهر گردید و غرض آنها ظهور نه پیوسته اظهار آنها موجب ذلت آنها شده آشکارا ساخته بمجلس شما بفرستم پس بالضرورت او لا باید که اگر تفصیل میسر نشود بر مزوایها بطریق اختصار به مسامع علیه شما رسانم و قوله مندرج است متعلق قوله و طرفگیها است ❊ قوله باتفاق خدا مشربان آه ❊ یعنی باتفاق اولیا و غیرهم آنچه در مادهٔ بیان عرفان معرفت تحقیقی بوضوح پیوسته آنست که عمدهٔ مطالب عارفان معترف بودن بعدم دریافت حقیقت حضرت واجب تعالی و منزه داشتن او تعالی را از غبار صفات حدوث و امکان است و بقدر طاقت مهذب الاخلاق بودن و مشابهت آن حضرت تعالی پیدا کردن است حسب آیهٔ کریمه تخلقوا باخلاق الله

اند که خدا از حالت بی زبانی او لا در عالم ارواح گوش زد همه ارواح فرموده است

* حقایق کونیه * حقیقت هر دو عالم * اَصعب * دشوارتر * انحا * جمع نحو قسم

* لطیفه * چیز نیک * هیولی * نزد اهل اسلام چیزیست که صورت اشیا ازو ظاهر گردد

و متکلمین آنرا حقایق اشیا نامند و حکما آنرا ماهیات الاشیا گویند * اخس * زبون تر

* مساهم * شریک * قوله وانما ید آه * بعد این قول کاف و قبل لفظ مجردان واو

در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده ای شرح حقیقت انسانی گرداند و اگر در یافتنه حقیقت هر دو عالم

بدلیل دعای خیر البشر و آن این است * اَللّٰهُمَّ اَرِنَا حَقَایِقَ الْاَشْیَاءِ کَمَا هِیَ * ای خدای

بنما مارا حقیقت چیزها چنانکه هست خصوصا حقیقت آدمی که دشوارتر است لیکن یکتایان راه تحقیق

درین باب اقسام گفتگوی فرموده اند و آنچه از جمیع تفاصیل مذکوره بتقریر و تحریر محققان

راست کیش ثابت می شود آنست که حقیقت آدمی چیز پاکیزه و نیک است که عبارت از آن

نفس ناطقه است سوای این خاک و باد و آب و آتش * قوله حقیقت ماسبق * ای

حقیقت آن چیز که سابق ذکر کرده شد و آن خرابی و تباهی حال مردم است و فرو رفتن

در خلاف حقیقت خود * قوله این دو اساس * یعنی یکی حقیقت خدا و دیگر حقیقت انسان

* اولی الابصار * دانایان * اخیار * جمع خیّر نیکوکار * ابرار * جمع بر نیکوکار * نقیض *

اختلاف * مشارب * جمع مشرب نوشیدن * مطاعم * جمع مطعم خوردن و این جا

مراد از ان هر دو لفظ طعام و آب * مناکح * جمع منکح نکاح کردن و این جا مراد از ان نکاح

* ملابس * جمع ملبس لباس پوشیدن * لذایذ * جمع لذیذ * متاعب * جمع تعب رنج

* اعتیاد * عادت گرفتن * قوله سیّما وقتی آه * ای خصوصا وقتیکه حقیقت لذات و

غیره مردم ظاهر کنم و واضح گردد که بعلت غفلت و حماقت باشد که چیز دل پاکیزهٔ خود را برباد داده

اند و فربهی و رنج های بدن را محمدهٔ لذات دانسته و از سهو بجای چیز خیر در متن طبع شده بجای

آن چیز باید نوشت * اعوجاج * کج شدن * جیاد * جمع جیّد نیکو و سره * لوایح *

جمع لایح سوزش دل * بمبارک * در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن مبارک باید نوشت * قوله اعجوبگی های خاطر آه * ای عجایب خاطر آزرده بسبب مشاهده کذب و ریای مردمان و عمل ذلت و خواری اظهار شوق را در یافته گذاشت که بسر کرونت اطلاع اشتیاق رفته کلمه چند آنچنان درد آلود نویسد که بشنیدن آن از جان غم ناآشنای نازمینیان هزار ناله فلک در نده و عرش گذارنده بر آید * قوله چون ایضاح اوضاع آه * ای چون در اظهار حقیقت کلی و جزئی بارگاه سلطانی سائر دوستان بد دماغ بر حوصله و وکلای شناسا هستند و ایضاً تفاوتی که در بیماری خود و انقلاب حالات مردمان زمانه و غیره که پیش ازین مشهود بود و اگر ظاهر شده باشد بجز تفاوت اندک نخواهد شد لهذا در ان باب نیز شروع نمی کنم * کوره کهات * نام جائی * منکوب * بد حال و سختی رسیده * عصات * جمع عاصی گنهگار * ظلمه * جمع ظالم * فسقه * جمع فاسق بدکار * کوهانی * لوحان قومی است از افاغنه * سیکر بوان * باشنده سیکری * قوله چه از جانب شهباز خان * ای چه فتوحات که از جانب شهباز خان حاکم فوج متعینه صوبهٔ بنگاله که بتوفیقات ربانی اکثر ملک و جزائر آن صوبه را تسام و کمال متصرف شده است بظهور آمده و چه خراب شدن سرکشان آن اطراف خصوصاً خرابی عیسی خان و غرق گشتن او بدریای شور و چه فتوحات از طرف وزیر خان و صادق خان که هریک از تانده و غیره و آن نواحی را بدخل خود آورده دست تعدی از ظالمان و غیرهم کوتاه ساخته جای های سخت و دشوار دشمنان را دار الامن گردانیده اند و چه اطاعت کردن قتلو خان و فرستادن او پسر زادهٔ خود را با پیشکشهای لائقه همراه ابراهیم باشنده سیکری بدرگاه شاهی و چه پی در پی رسیدن خبر مرگ محمد حکیم میرزا که یکی از سرداران عظیم بود و سند واقعه جویان روزگار گردید قطع نظر از بیکه دوستان و وکلای مذکورین با خبار این اخبار کفیل هستند شرح چنین اخبار فرحت آثار بسبب کمال شهرت احتیاج بنوشتن ندارد * قوله دیگر رحمت خدا آه * ای رحمت خدا باد بر نظام الدین که

که اداد الا و در عرصهٔ داشتن که تذییل کند «فتح ثانی است» مجد و مکاره و الا خرسند گرددی و رانی اظهار

اخلاص و یکجهتی خود را بمانا زمان شما نموده و ادا انصاف داده بود و بعد از این حرضد است

دیگر اینکه سخن شرح فتح ثانی بوده رسید * تسویف * تأخیر کردن * معاتبت * خشم

گرفتن و ملامت کردن و مخاطب بهمین معنی نیز مجاز استعمال می شود * نگارستان اسطرلاب ری *

قوت ده و بستان خاص دیای نسبت است دوران * قوله دراز قام می کشت انجام آه *

بعد لفظ ارقام از دنیا و لفظ اقدام در متن مناسب می نماید و اضافت ارقام بسوی اقدام

باید نمود * رذیله * کمینه * قوله اما این قدر هست آه * اول گفته مباعدت صوری شما

قطع نظر از آنکه مورث انواع برهم زدگی شده دراز قام اقدام محالعت انجام شده

مالا کلام بخشیده است باز بقوله اما این قدر هست می گوید که وجه دیگر هم دراز قام بسوالی وجوه

مذکوره این قدر است که هرگاه می خواهد که این رساله تمام کند باز از عالم غیب امری ظاهر

می شود که موجب نوشتن می گردد * هوای کلام * طرز کلام * قوله برخی سخنان هم اند و نیز

آه * ای اندکی سخنان هم اند و نیز دوری در آن خط مرقوم شده بود که ظاهر صورت

معقولیت آن توبان محسوس هم مخصوص آن مباد زیرا که بر تقدیر خصوصیت با آن زمان بد

بدتر خواهد شد پس به بیان زشتی و زبونی آن سخنان چه دم توان زد غرض

که این بیان نهایت زشتی آن سخنان است * قوله بواسطهٔ آنکه بعضی تقدمات آه * این

جمله مشبه آه و جز آن فنون عموم و صنوف آلام بخاطر فاتر راه یافت * مضایق * جمع ضیق تنگی

* قوله بی آنکه نظر بر خارستان آه * ای بی آنکه نظر بر رنج و غم این دنیا افتد و بر مشاهده خوبهای

این جهان خرسند و محظوظ باید بود و تنگیهای روزگار را بمیدان گشاده باطن خود جای نداده

مرگرانی را که از دوران است جوشش باید گذرانید و خورشدی زمانه شریک نباید شد

و هر چند میدانم که در وسعت پریشانی خاطر نصایح و غیر آن ناخوش می آید علی الخصوص وقتیکه

اندکی زمانه در غنج و دلال و در ناز و کرشمه شده اند که آزمایش مردم می کند خصایل بستانرا

تلخ می نماید * قوله را قمان این متقابل را آه * ای ماز اینجا که مخاطب و نصیحت شنو ناصح را بی درد دانسته است لهذا از مطالعه اندرز و پند موجب مزید رنج خاطر او می شود * قوله واکتفا بروابط روحانی * در متن نسخهٔ مطبوعه بعد لفظ روحانی لفظ ظاهری که صفت آن قوله محض حرف وحکایت فرسمان روزگار نباشد واقع شده است بسبب سهو الطبع در زیاده باید نوشت چه اگر لفظ ظاهری نوشته نشود قوله محض حرف وحکایت صفت وبیان کدام جمله خواهد شد ای اکتفا بروابط روحانی در روابط ظاهری آنچنان ظاهری که محض حرف وحکایت نویسندگان روزگار نباشد نماید و مراد از ان مثل خیرخواهی ودوستی غائبانه می تواند شد * قوله لیکن چه کند که محبت مقدس غیرت است * ای محبت من باعث رشک است و راکه خط علحده بحکم ابو الفتح ارقام فرمودند واز من دریغ نمودند

* نامه بجانجانان *

باید دانست که این نامهٔ شیخ متضمن اظهار رنج و الم خود که در مفارقت رو نموده و مطلوبی ارقام نصایح حسب خواهش جانجانان واطلاع انجاح مقاصد جان مذکور و اظهار حالات دربار وکیفیت مزاج خود ارقام نموده * قوله آه یا نسیم الصبح بلغ تحیتی * آگاه باش ای باد صبح برسان سلام من * إلى من فداه فؤادي وَمُهجتي * بسوی آنکس که فدای او شده است دل من و جان من * وَقُل يا وَحيد الدهر مُذ غِبتَ إنني * و بگو ای نسیم که ای یکتای زمانه از ان وقت که تو غائب شدی تحقیق من * غريق حريق في دموعي ولوعتي * غرق شده و سوخته در آشکهای خود و در سوزش عشق خود هستم * فليس لقلبي غير وجهك مقصد * پس نیست برای دل من سوای روی تو مقصدی * لقاؤك مقصودي و وصلك منيتي * دیدن تو مقصود من است و ملاقات تو آرزوی من * مترجمی * ترجمه کننده و تیلماجی و یای وحدت است دران * قوله هرچند آه * ای هرچند اراده می کنم که از شوق و محبت که عقل و حال من باعث پوشیدن آن است سخنی

سخنی نگویم اما چکنم که بی اختیار آن شوق ظاهر می شود * قوله لَئِنْ عِشْنَا اِلَی زَمَنِ التَّلَاقِي *
هرآینه اگر زنده مانم تا زمان ملاقات * لَاَشْكُوَنَّ مَا اُقَاسِي فِي الفِرَاقِ * هرآینه شکایت
آن چیز کنم که می کشم در فراق تو یعنی شکایت رنج و الم که در فراق تو کشیده ام بکنم
* قوله گهر نثار کند بر سر زبان چشمم آه * ای گهرهای اشک بر سر زبان چشم من نثار
می کند * قوله آنکه سابقه گله آه * باید دانست که سابق ازین شیخ در خط خود که بخانخانان
نوشته بود در ماده شد باب ارسال رسایل نوشته بود پس بالفعل درین خط می نویسد که
آن ممانعت را هرگز حمل بر گله و شکوهٔ من نفرمایند چه هرگاه خود بعلم الیقین میدانم که مراسلات
صوری دستور پابندان رسوم روزگار است و علاوه آن در صورتیکه کثرت مشاغل طرفین هم
ضمیمهٔ آن شده باشد پس دران باب چه جای شکوه است * قوله عجب که خوش طبعی آه *
دانستنی است که هنگامیکه شیخ بخانخانان در باب منع ابلاغ خطوط ایمائی نموده بود عقب
آن حکیم همام بخانخانان نوشته بود که بسبب ممانعت شیخ در ارسال خطوط ناخوشی و رنج
است لهذا خانخانان بدریافت این معنی خطی متضمن معذرت شیخ نوشت پس درین نامه
شیخ اخبار حکیم موصوف را بخوش طبعی تعبیر نموده بخانخانان می نویسد که عجب است که خوش
طبعی سیخ انفاسی حکیم همام در دل شما بصورت واقعی جلوه نموده از راه کرم شما را باعث
معذرت شده است * استعلام * آگاهی خواستن * استعلاج * علاج خواستن
* اَلْمَأْمُورُ مَعْذُورٌ * شخصی که حکم کرده شده است عذر داشته شده است * قوله و آنکه
در باب معرفت آه * سابق ازین خانخانان بشیخ نوشته بود که از چیزهائیکه معرفت
واجب تعالی ازان حاصل شود و ازان کتب که خواندن آن بخدا آشنائی دهد اطلاع فرمایند
پس درین خط بجواب آن شیخ می نویسد که اگرچه فی الحقیقت درخواست آن امر از
من بجو استعلام از جاهل و استعلاج از عافیت با این همه بموجب قول مشهور المامور
معذور راز فهمیدگی های خود می نگارم * آخیار * جمع خیر مرد بسیار نیکو کار * اتراک *

جمع ترک که بمعنی کلاه آهنی است سپاهیان ساده اتراک مراد از ان سپاهیان ساده لباس
و ساده کلاه * أطلال * جمع طلل نشان خانه و سرای ویران * مشاهیر * جمع مشهور
شخص نامور * قوله اصل کار آنست آه * ازین جا شیخ آغاز فهمیدگی های خودمی کند و بطور
تعمیم می گوید که باید دانست اصل کار در معرفت خدا و مطالعهٔ کتب اخلاق که مطلوب شما است
آنست که هر آدمی بکوشش بلیغ خود آشنائی بهم رساند که اگر آن آشنا حقیقت خدا شناسی
که واقعی حقیقت آن دشوار است او را فهمانیدن نتواند باری او را و بروی مردمان عیوب
نفس او را خصوصا عیوبی که آن آدمی بسبب کثرت مشاهدهٔ آن در احوال نیکوکاران
زمانه آن را از اخلاق نیک اعتقاد دارد بمسامع او رساند و او را از ان آگاه سازد
و اگر ان آشنا هنوز کامل نداشته باشد باری در پوشیدگی عیوب او را بمسامع او رساند
و این چنین آشنایان را در زمرهٔ خاکساران و بناه عالان که نظر ناقص دنیا داران آنها را
ناچیز دیده اند طلبند و اگر آدمی را بسبب کثرت اشتغال امور دنیاوی که بادهٔ غفلت است
طلب آنها بعید و دشوار باشد آنها را در سپاهیان ساده لباس و در اهل حرفه کم پایه که
با امیر علیشیران روزگار و این اشاره است بطرف درویش دنیا دار نسبتی
نداشته باشند باید جست برای اینکه از آنها در محافل مشائخ و علما و فضلا اثری نیست
* مزدکم عیار * مردم ناقص و سفله * تشبث * چنگ در زدن * احصا * ضبط کردن
* قوله و اگر در خلال احوال آه * یعنی اگر بعد از تقدیم شرائط طلب آشنایان مذکورین
بسبب نایافت آنها در میان احوال آدمی ملالی حاصل شود و یا بیماری رو نماید ناچار در
وقت اطمینان و خاطر جمع محاسبهٔ احوال خود خود باید کرد و حسب طاقت و قدرت خود
نیکوئیها و بدیهای خود را بوسیلهٔ فکر و تامل خود ضبط نموده در مقابل نیکوئی نفس تحسین نفس
و در مقابل بدی نفس مذمت نفس از روی تحقیق باید فرمود * قوله اگر عیاذا بالله آه * اي
اگر خدا نخواسته بسبب موانع این مرتبه هم میسر نشود و اندکی از عمر گرامی را بهر طور که باشد

باشد از دست زمانه خلاص داده آنرا صرف مطالعهٔ کتب اخلاق که خلاصهٔ جمیع علوم است باید نمود ٭ قوله اگرچه پیش این جرأت آه ٭ ای اگرچه پیش صاحب عقل درستی نفس به مطالعهٔ کتب اخلاق لائق اعتبار نیست و بعینه بحال طالب علمی مشابه است که ذهین یاد شده و تحقیق آنکه تجربهٔ ادویه کند و طور آن تجربه از طبیب کامل آموزد خود مطالعهٔ کتب طب نموده در مقام معالجهٔ مرض شود پس برای او هرگز علاج او سود مند نخواهد شد لیکن بهرحال مطالعهٔ کتب اخلاق بهتر از ان است که آدمی نقد زندگانی بی بدل را در تحصیل علوم دیگر صرف نماید ٭ قوله کیف که عمر عزیز آه ٭ ای هرگاه مطالعهٔ کتب دیگر سوای مطالعهٔ کتب اخلاق نامناسب است کیف یعنی بسا زشت و نالائق است که آدمی عمر عزیز را منحصر و موقوف در آراستگی های دنیوی و نگاه بانی نام و ننگ این عالم فانی که در حقیقت آن نام و ناموس عین بی عزتی آخرت است دارد ٭ قوله و آنکه در باب انجاح آه ٭ دانستنی است که خانخانان نامهٔ در باب روا شدن مقاصد خود و دیگر ملازمان و پوشیدن اسرار و نیز دیگر مطالب بحوالت سامع بشیخ نوشته بود پس شیخ درین خط اشاره بان معنی می کند و می نویسد که الحمد لله اکثر آن موافق اراده و خواهش شما بر آمد و نیز خانخانان از حال مرض و بیماری شیخ استفسار نموده بود پس شیخ بجواب آن ارقام می فرماید که بر سبب تقدیر چند روز صحت یافته ام اگر ارادهٔ خدا درین صحت آنست که در طرق حقیقت مثل عبادت و دیگر کار خیر خواهم رفت شکر خدا والا یعنی اگر این صحت مرا جهت ارتکاب گناه حاصل گشته پس این صحت زیاده تر باعث پریشانی باطن من شده است و بهرطور الحمد لله که دل از رنجهای بدنی تخفیف یافته اگرچه در تکالیف روحانی هم چنان است ٭ قوله ٭ غافل شدن ٭ قوله ات ٭ تمع تر به چیز باطل و بیهوده ٭ قوله اکنون غایت نیست آه ٭ ای حالا که صحت حاصل شده است غایت آرزوی من آنست که درین حالت پیری هر قدر بقیهٔ عمر که در گمان من است اگر واقعی موافق گمان من بوده باشد پس مانند عمر جوانی بغفلت و بطالان بر باد

گره نشود ❊ جهروکه ❊ بالاخانه و در مقام دهلی بالاخانه بود نشست گاه بادشاهی که بائین آن مردمان ایستاده مجرای کردند این لفظ هندی است و در بعضی نسخه جروکه بمعنی خیمهٔ کوچک که اندرون خیمهٔ بزرگ برپا می کنند دیده شد ❊ قوله و آنکه بمقتضای کمال عقیدت آه ❊ ای آنکه بمقتضای نهایت شوق و عقیدت آرزوی ملازمت درگاه کرده بودید بسبب آنکه هنوز از انجام امورات انجا که رفته اید فراغت نکرده اید این آرزوی شما آنقدر بیجا و نامناسب است که در جواب آن بپردازم فقط

❊ تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته در گردش آید ❊

این نامه در جواب نامهٔ خانخانان است متضمن اظهار وجوه معذرت در باب عدم ارسال جواب نامجات خان ممدوح و نیز مشعر ملامت و نصایح در باب رفع اختلاف و حصول یکجهتی میان خانخانان و شاهزاده و قبیکه بطرف دکن وغیره برای تسخیر اطراف سواد دکن رفته بودند و در انجا بسبب ظهور اختلاف آنها در همی و برهمی رونموده بود و وقوع و ظهور داشت ❊ دایرهٔ بی پایان ❊ آسمان ❊ نشاتین ❊ هردو جهان ❊ هواجس نفسانی ❊ این جا مراد ازلمن خیالات نفع و ضرر ❊ قوله آن بود آه ❊ ای سببش نه آن بود که در دوستی من خللی واقع شده باشد چه در دوستی من طمع انتفاع و دفع ضرر که از خیالات خام غافلان و از تصورات نافرجام نافهمان است ملحوظ نبوده و همین معنی فقرهٔ ثانی آینده است ❊ رصدگاه دهر ❊ کنایه از دنیا ❊ دخل ❊ درآمد چیزی ❊ خاقانی ❊ خطاب و تخلص شاعریست که نام شریفش ابراهیم بن علی شروانیست ❊ قوله شمهٔ از سر دل آه ❊ یعنی اندکی از اسرار دل حاصل خاقانی که عبارت از مضامین عالیهٔ اوست و از همان شمهٔ سر دل ایمان خاقانی پیدا شده و در حقیقت ایمان حاصل وجود انسان است پس دل خلاصهٔ وجود انسان و زبدهٔ چشم آدمیان است لهذا مناسب که از گرد کذب و نفاق آینهٔ دل را تیره نسازند بلکه بسبب راستی گفتار و درستی کردار در پی تصفیهٔ

تصفیه آن باشند * قوله ظاهرا در مراتب آشنائی آه * یعنی از سابقهٔ معرفت که با من میداشتید بخوبی دریافته باشید که از ابتدای نیز از گروه تجرد گزینان بوده ام چون به تقدیر الهی بکار دنیوی متعلق گردیدم از انجا که خوی تجرد مرا شده بود درین وقت نیز همان عزلت یکسانه خود را بطرف کنج خموشی از صحبت مردم کناره کرده میداشت هرچند زمانیان در دوستی مهربانیها می کردند من از دوستی نفرت می کردم . * قافله بزرگ * این جا مراد از ان مردمان ملازم شاهی * برادر فطرت * برادر عاقبت یعنی متفق هم مزاج * نسخهٔ مکارم اخلاق * کتاب خوبهای بزرگ و پسندیده * قوله دوم آن گوهر سعادت منش آه * بها تخانان می نویسد که اول ابوالفتح گیلانی دوم شما با سلیقه دوست درزمان عزلت من تخم محبت را در زمین دل من کشت کاری نمودند و درمتن نسخهٔ مطبوعه که بجای می نمودند نموده طبع شده غلط است زیرا که فاعل این فعل دوکس اند * قوله چندگاه آه * یعنی چند اوقات که یکجا عیش و عشرت نمودیم بعض سخنان درویشی و معرفت که بر مذاق زمانه تلخ آمدی اگر مرا بسوی ترک دنیا آوردی باز عنان دل گرفته شما طالب کاری من فرمودی درین چند مدت بوئی ازان سخنان معرفت بمشام من نرسیده و بجای زمانه آمدی زبان آید که در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده ظاهرا غلط است * قوله باده خوردن آه * ای به مقتضای این که باده خوردن و مستی کردن بهیچ نیست محرومی خود را که از معرفت و درویشی است از نتائج تعلق دنیا اندیشیده ارادهٔ عدم اصلاح شما بسر دارد اما بظاهر خود را از نوشتن باز می آرد برای اینکه راه دوستی را که آن درحقیقت خیر خواهی باطنی است گذاشتن و بکوچهٔ خوشامد که نوشتن ظاهری است شتافتن لایق نیست * تقاید * حمایل در گردن افکندن و درین جا بمعنی پیروی کردن * زهی * خوشا ازه * قوله دیگر اگر درحقیقت آه * ای دیگر سبب عدم تحریر آن که اگر درحقیقت از گروه دنیا داران بودی ناگزیر ارسال رسائل کردی لیکن همان طور که اهل غرض و مقلد این جماعه از هر گروه در آمده باز از صحبت راکرم دارد من هم همان طور بانداز ضرورت علاقهٔ مراسلات

وغیره با مردمان بطرز مرعی دارم وبقدر توانائی در لوازم آن می کوشم چون کسی استاد تحریر نزد من نیست تا چار لوازم و واجبات رسم و مرسوم آن متروک می شود حصه صادرین وقت که برادر فیضی که استاد این من بوده است فوت شد * قوله شیشهٔ نا موس فطرت آه * ای حرمت آفرینش که بسبب برگزیدگی و بزرگی ذات فیضی بود بر باد رفت و مرگ با خود یقین آن داشتم که همیشه بقضای الهی خورسند خواهم ماند بعد وقوع این حادثه آنچنان خود را مضطرب بی صبری دیدم که پردهٔ کار من دریده آمد یعنی خلاف اعتقاد مردمان ظاهر شد * غول * دیوی که خود وار نگار نگ در نظرها نماید * قوله کنون این بادیه آه * ای بعد از آن که این نفس غول گردار مرا در خرابی ها افکنده از این دنیا کاروان یعنی تا عالم ارواح رسیدن من خیلی دشوار یعنی در زندگی بسبب تحصیل صفای قلب وصول معرفت محال * آری گوی * تسلیم کننده هر سخن پادشاه و این اشاره بطرف ذات خود است * قوله از سفر آن جهانی آه * ای از سیر و سفر عالم بالا که بسبب ریاضت و عبادت چندین سال حاصل شده بود باز داشته خواهی نخواهی در گروه دنیا داران شامل نموده * قوله کی باشد آه * ای کی باشد که ازین قفس جسم فارغ شوم * قوله این دیو سرای آه * ای سرای دیو نفس امّاره که عبارت از جسم خاکی ست * قوله این خانهٔ نیم کار آه * ای این خانهٔ ناتمام آدم را که تعبیر ازان بجسم ناقص توان کرد در عالم قدس آنرا باتمام و تکمیل زینت و آرایش دهم * قوله درین شورستان ضمیر آه * ای درین جوش و خروش ضمیر از جان خود تنگ بودم و خیال خود نداشتم کجا فرصت آنکه گفتگو وغیره کنم * کسری * پاره از هر چیزی * محمود خان * یکی از خواص خانخانان بوده است * قوله کار ساخته شده آه * دانستنی ست که درین هنگام خانخانان همراه شاهزاده بطرف دکن و ز جنگ بود و قریب بود که فتح و فیروزی نصیب ایشان شود که اتفاقاً از بیرنگی روزگار داز بو قلمونی زمانهٔ ناهنجار در ظهور آمد شکست فتوری عظیم و خللی جسیم را دریافت و بعد از وقوع این امر خانخانان

خانخانان عرضی مشتمل بر اطلاع هرج و مرج بحضرت پادشاه مصحوب محمود خان فرستاد ظل سبحانی
بدریافت این حال از خانخانان بدبر و رنجیده خاطر شد لهذا بعد ازان شیخ می فرماید که
محمود چنان دشوار تقل کرد که حالا در باب عفو جرایم شما بجناب اقدس شاه آنچه لوازم
دوستی و خیرخواهی می باشد دران کوشش فراوان و مساعی نیکو نمودم * قوله چون حقایق
احوال آه * یعنی چون حقیقت اختلاف میان شاهزاده و شما معلوم حضرت شد بنابران
از جهت تعریف و توصیف شما که اکثر بدرگاه اقدس نموده بودم شرمندگی کشیدم * قوله
برخود لرزیدی آه * ای چرا غرور کردی و از بارگاه عاریتی یعنی از رتبه مستعار و منصب
ناپایدار در پایه پندار ماندی * قوله همه حرف فدویت * باید دانست که حسب دستور
همیشه خانخانان در عرایض خود لفظ فدوی می نوشت لهذا شیخ بآن اشاره می فرماید

* تشریح نامه که بخانخانان ارقام یافته اند ر آه *

این نامه ایست متضمن اظهار شکوه و شکایت مع تحریر وجوه آن و مشعر از تمام حالات در باره
و نصائح و مواعظ در جواب نامه خانخانان وقتیکه خانخانان در مهم گجرات و نواحی آن رفته
بود مرقوم گشته * قوله گر چشم خویش آه * ای خانخانان چون جان از چشم خویش
هم پنهان ست * قوله امروز که آن آرام دوست آه * باید دانست که شیخ مبلغ گله و شکوه
در نامه خود بخانخانان نوشته بود و بعد ازان خانخانان وجوه آن گله استفسار نموده پس درین خط
شیخ بجواب آن می نویسد که امروز که آن آرام دوست عیش گزین را بحسب تقدیر
یا بحسب آرزوی تباه همراهان که آنها آن بیت اخترا از یورش قندهار که نسبت به تسخیر تهته
بسیار آسان و سهل بود باز داشته تسخیر تهته را که دشوار ست پیش نهاد همت شما گردانیده
رنج و تردد و شدت و پریشانی و توزع خاطر بسیار باشد پس درین حالت پر ملالت که
نصیب دشمنی هم مباد چگونه دل دانا و عقل دور اندیش اجازت دهد که وجوه داستان
گله را که سابق ازین در باب تحریر آن ایمای استفساری رفته ست شرح دهم * قوله

اگرچه به شهادت آه ٭ ای اگرچه بالهام و گواهی دل پاک من که همان الهام و گواهی آزموده من است و بشارت و خوشخبری اولیای بی ریا که راست گفتاری آنها یقین من بمرتبه نزدیک رسیده که خاطر شما از هر نوع رنج رهائی یابد و بشادمانی و کامرانی هم آغوش گردد پس با این همه دریافت آنچه بی باکانه بسبب غلبهٔ محبت و بجهت عدم دریافت خبر و رغبت خود از وجوه شکوه و غفلت شما درین برگ در نامهٔ نوشته ام اول سبب آن این است که دل خود را برهنمونی بخت بیدار از جهت حب کسی آلودهٔ امید و بسبب بغض کسی آلودهٔ یاس نمی سازد و پس بجهت همین عادت بی باکانه هرچه خواستم بلا تامل بشما نوشتم و ثانیا سبب آن این است که از آنجا که سابق ازین باطن شما را باظهار غفلت شما در عین مشاغل و هجوم کارها در شورش انداخته بودم اگر بالفعل نیز در ایضاح وجوه آن شکوه کوشم گنجایش دارد و در آئین کاردانان بد نشامی و قت مطعون نخواهم بود و حرف واو قبل قوله در عین مشاغل در متن نسخهٔ مطبوعه زائد طبع شده ٭ قوله لیکن چون دوستی ایاس آه ٭ یعنی چون دوستی من از طرز و روش منافقان علیحده افتاده و ظاهر و باطن من یکسان است ازین ممر خواهش چند مثل اظهار غفلت و خطای دوستان که خلاف طبع مردمان دنیاساز است بخاطر زیاده گوی من راه می یابد که بدون اظهار و ناروائی آن خاطرم آزرده می شود ٭ قوله آنجا که روز بازار مردمی آه ٭ ای آنجا که قدر و منزلت مردمی و متاع دوستی است من هم در آنجا بسبب داشتن مردمی و مروت از پیش خود شرمنده نیستم و خجالتی ندارم و از آنجا که هرچند نظر بعالم و عالمیان می کنم در جوانمردی و مروت نزدیک و قریب شما نیز کسی را نمی دانم پس ازین جهت بعلت بی اعتنائی شما بی دل خاطر همیشه شادان من بایست و نخواهد بود و چرا باشد با وجود دعوی دریافت نفاق و دورروئی مردمان زمانه از کمروهات زمانه رنجیده شدن کار ناحق شناسان است ٭ قوله حاشا ثم حاشا ٭ دور باد پس دور باد یعنی جائیکه نام مردمی باشد امثال شکوه وغیره گرد آن نتواند گشت یعنی هرگز نتواند گشت این نفی بطور استفهام انکاریست پس جائیکه

جائیکه کاه از نام مردی در گذشته باشد و شرح واثبات آن مردی لشخص بکردار خود ثابت
می کند نه گرشکوه وشکایت محض پس است ازین عبارت شیخ اشاره بجوانمردی خودی کند و
میگوید که باوجود بی اعتنائی و بی پروائی شما هرگز شکوه را بدل مروت منزل خود راه نخواهم داد
زیرا که هرگاه مردی من بکردار خیرخواهی من در حق شما ثابت شد و پس چگونه باز شکوه را
همدران دخلی خواهد شد چرا که شکوه و شکایت خلاف جوانمردی که عبارت از تحمل و بردباری
است خواهد بود * قوله خیرت ذاتی * خیرت در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای این خیریت که
بمعنی نیکوئی است باید نوشت * قوله در محبت آه * ای چنانچه شما در نیک ذاتی افزایش دارید
من نادان هم در محبت شما افزونی دارم * یار فروشی * کنایه از تعریف کردن است
* قوله خجالت خود نمی گذارد آه * یعنی خود خجالت من نمی گذارد که از مقدمهٔ تعریف خود در
بازار رائج این جهان که اگر فرضا از ان دروغی گفته آید مشتریان هوشیار به بهای گران خریداری
می کنند سخن زنم و بعد لفظ جهان حرف کاف در متن نسخهٔ مطبوعه سهو نشده و قبل لفظ مشتریان زاید
طبع شده * قوله هرچند طبیعتم آه * ای هرچند طبیعتم مرا بطرف خودسرائی و خودستائی
ترغیب و تحریص می کند لیکن چه کنم که مرا کار موافق حالت خود که مقتضی چنین امورات نازیبا
نیست و بر طبیعت من غالب است باید کرد * قوله سبحان الله آه * تقدیر این سبحت
سبحان الله بوده است یعنی پاکی یاد می کنم خدا را پس فعل را حذف کرده مفعول مطلق را می گویند
و اکثر سبحان الله درجای تعجب و حیرت می گویند پس شیخ بنظر حالت تجرد و وارستگی
سابق خود را وحشی صحرائی قرار داده می گوید که سبحان الله من دیوانه را میان شهر ساختن
و در زمرهٔ بیادواران داخل نمودن و در گفتگوی تذکرهٔ شکایت وغیره انداختن چه حکمت
است مرا از ان سبب به تصدیع شما که عذر از تحریر مقدمات سیاه کردن و چندین سخن را
نوشتن واجب آمد * قوله لوازم این لباس آه * ای لوازم عهدهٔ وزارت وغیره
* قوله ازین دو حرفی چند آه * ای از واجبات و لوازمات عهدهٔ وزارت که مذکوره

مقدمات ملازمان درگاه و مذاکرهٔ امورات بارگاه است سخنی چند گفته آید * قوله توجه
التفات * درین قول واو عاطفه میان توجه و التفات در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت
شده باید نوشت ای توجه و التفات شاهی که به نسبت شما است * قوله همه مجرا است *
ای همه خدمات شما روان کرده شده و مقبول بارگاه سلطانی است * قوله و چگونه
مجرا است آه * ای بطرز و قاعدهٔ شایسته مجرا است زیرا که جمیع امرا و غیرهم کس خدمات
شما مکرر بدرگاه والا نوشته اند همه موافق متفق اند و خود در دل مهر منزل پادشاه جا کرده است
* دولت خان * یکی از رفقای خانخانان بوده است خان مذکور در باب بهبودی او بشیخ
نوشته بود و پس شیخ در جواب آن می نویسد که حسب نوشتهٔ شما در حق او سفارش های
خوب کرده شد * قوله سخنان قدسیهٔ نفس الامریه * ای سخنان حقایق و معرفت
* حصار در خانه * حاضران بارگاه * آحیان * جمع حین یکوقت در روز و شب * قوله
بقدری گرانی می شوند آه * در متن نسخهٔ مطبوعه می شوند ظاهرا غلط طبع شده بجای آن می شود باید
نوشت ای پادشاه که یاد می فرمایند و حاضر نمی مانند از ینمعنی اندکی گرانی در مزاج پادشاه می شود
* قوله این حق را وسیله چندین باطل می گرداند * ای این صحبت مرا که گاه گاه با درویشان
دست میدهد سعایت کنندگان در زمان غیبت من بخدمت پادشاه وسیلهٔ گفتن اینکه من
بهوا و حرص و عیش و عشرت مشغول ام بدرگاه می گردانند * قوله نیک ذاتی و خوب سیرتی آه *
ای بیان نیک ذاتی در غیبت منحصر در برادر گرامی حکیم همام است * قوله چنان فرو رفته
است آه * درین قول رفته در متن نسخهٔ مطبوعه ظاهرا غلط طبع شده بجای آن نرفته است
ارقام باید فرمود * ناهنجاری * درستی * قوله امروز کار بمشاغل صورت افتاده آه *
ای درین روزهای محاربه انتظام کارها به دریافت و تجربه موقوف است نه بدعا و عبادت
* قوله آن نفس کجا است آه * ای آن شخص نایاب است که به مصاحبان خود بگوید که عیوب
من بمن آشکارا ساخته بگذارید که ناشایستگی در غضب هم از من ظهور رسد لیکن شما را این قدر

این قدر کوشش ضرور یست که مردمان بی غرض و کم خوشامد گوی اجازت و قدرت عیب گفتن شما حاصل باشد

تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته رهنمونی والا آه

دانستنی است که این نامه ایست متضمن نصائح و مواعظ در جواب نامهٔ خانخانان که مشعر درخواست نصائح بود * قوله آنچه در باب رهنمونی آه * باید دانست که خانخانان در خطی که بشیخ نوشته بود فقرهٔ چند در باب درخواست هدایت و صلاح و بهبودئی خود که در هردو جهان بکار آید تحریر نموده بود پس شیخ در جواب آن ازروی انکسار می نویسد که ای هوشمند خود راه راست نایافته من که قصد رهنمائی دیگری کنم گویا این معنی اقرار بحماقت خود کردن است میان من و دار الامن ابعد ابعد بسیار است اگر اندک نزدیکی بودی البته در عشرت سرای هدایت رفتاری چند آمد میان هی توانم کرد * پشت گرمی * مدد * قوله حباب جویای مقصود * قبل لفظ حباب کاف بیانیه در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت * جمال وحدت * مراد از ان جمال اکبر پادشاه * قوله چون طلب و تپش باطن آه * یعنی لیکن چون استعداد و آمادگی خیریت و سعادت ازلی در طبیعت من مرتکز بود تائیدات الهی و غیره ساعدن آن شده چنین و چنان کرد که این بی راه براه آمد حالا امید است که مهتدی گردد و قوله این بی راه براه آمد خبر مبتدا است که جملهٔ لیکن و غیره است * قوله ای برادر باران رحمت الهی آه * ازین جا آغاز بیان بعضی فهمیدگی های خود میکند پس میگوید ای برادر هرگاه که رحمت الهی چه بر مسلم و کافر و چه بر عابد و فاجر یکسان است و خالق جهان آن را او جز این معنی را بجهت مصالح که او تعالی از ان آگاه است از نظرها پوشیده داشته است پس درین صورت اول مرتبهٔ اهلیت آنست که با طبقات انام طرح آشتی باید انداخت و بساط صلح کل باید گسترد زیرا که کسی دیده و دانسته زبان دنیوی که فانی است و بقائی ندارد اختیار نکند ضرر اخروی که باقی و پایدار است چگونه اختیار خواهد کرد * قوله دوم * ای دوم پایهٔ اهلیت آنکه * قوله

هرچند آن ولی نعمت آه ؛ ای هرچند آن ولی نعمت از گروه دنیاداران که مشغول ناز و نعم اند باشد لیکن ملازم را لازم است که با او بخلوص دل محبت ورزد پس نجات سپاهیان درچنین نیت منحصر است نه در عبادات بدنی ومالی مثل نماز و روزه و خیرات و صدقات زیرا که آن سرمایهٔ نجود دیگران است ؛ قوله بلکه خوبی آن آه ؛ ای بلکه خوبی آن اخلاص که با صاحب خود است در ضمن انتظام عوام است و بی انتظام آنها اخلاص پسندیده نیست ؛ قوله درین راه آه ؛ ای در راه اخلاص ملازمان را خطائی می افتد و آن خطا آنست که پیوسته نظر بر اخلاص خود دارند و چون درین زمان اخلاص در مردم کمتر یابند بر اخلاص خود فخر و افتخار می کنند و نمی دانند که خاوندان همچو معشوقان حقیقی اند بی پروائی لازمهٔ معشوقیت است خصوصاً وقتیکه عاشقان را است اندیشی بسیار باشند بی پروائی ایشان افزون خواهد بود و لفظ عاشقان قبل عبارت راست اندیش در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت ؛ مفنح ؛ دم آهن گران ؛ قوله مفنح هزار نخوت آه ؛ ای مجروح زدن شمشیری که کار اندک است بغرور خود هم چو مفنح پرباد شده به تصور عوض آن کار در مقام خواهش‌های گوناگون می شوند ؛ قوله سوم ؛ ای سوم پایهٔ اهانت ؛ قوله در رواج کار دشمن ؛ ای در رواج کار دشمن باشد نه در انتقام او مستعد باشد ؛ قوله اسباب دنیوی و اخروی آه ؛ ای اسباب دنیوی و اخروی در ضمن اعمال بلا قصد بدست می آید هم چنان که گیاه بدون اراده مزارع از کشت زار حاصل می شود پس مناسب که آدمی از سوداگر کمتر باشد جوهر بیبهای اخلاص را در برابر اسباب دنیوی و اخروی که همچو گیاه بلا قصد بهم می رسد نفروشد یعنی اخلاص به نیت حصول اغراض فائدهٔ خود نورزد بلکه صرف بجهت خوشنودی خدا و پادشاه ظاهر کند ؛ قوله پنجم از غضب و شهوت آه ؛ ای از غضب و شهوت که همزاد و مصاحب و تابعدار نفس اماره اند هوشیار باید بود درین که عقل را مغلوب آنها نکند بلکه پیوسته آنها را قید کرده

گروه نگذارد که با عقل و دانش عربده نمایند کاذ غضب بجای میرسد که بیک ترک ادب شخصی
حاکمان باشتن قبیله مستمد می شوند تا بدشنامی چه رسد ٭ غضب را بسگ و شهوت را بخوک
باعتبار کثرت غضب سگ و زیادتی قوت جماع خوک تعبیر نموده ٭ قوله در یوزه دلهای
شکسته آه ٭ یعنی درخواست همت و دعا از درویشان هم تو لازم شمرد ٭ قوله پهلوان
این راه آه ٭ نامرادر بیشتر نسخهٔ مطبوعه پهلوانان غلط طبع شده بجای آن پهلوانان باید نوشت
ای کسانیکه بسیار خوشامد شنواند دربلای خوشامد خوشامد گویان هلاک شده اند
٭ قوله مخاطب ناپدید آه ٭ ای مخاطب من که خانخانان است از من دور دور اسباب مکر
فراوانند ازین جهت اندیشه بخاطر دارم فقط

٭ تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته نامه آه ٭

باید دانست که این نامه در جواب نامهٔ ایست که خانخانان متضمن درخواست ارقام نصائح
نوشته بود ٭ قوله پر مشاغل بسیار اند آه ٭ ای شما را کارها بسیار است و اگر حسب ایمای
شما خود خطی نوشتم دران صورت خط دراز میشد بجهت نوشتن نصائح و حقائق که خواهش تحریر
آن کرده اید و نیز بران تقدیر بسبب قلت فرصت شما برای خواندن خط پیش شما مرا بایستی
آمد ٭ احولان ٭ جمع احول کج بین ٭ سبر و برگ ٭ سامان ٭ قوله امثال این حکایات آه ٭
ای نصائح و مواعظ را دنیاداران از درویشان قبول می نمایند تا از امثال با مردم که
سوای مشاهدهٔ تعلق دنیاوی مابدنامی مادامیر نظارگی اند کجا شنوند لیکن چونکه از ابتدا نیک ذاتی
و اخلاص شما دیده میشد بنابران این دو کلمه در باب تذکرهٔ نصائح نوشت فقط

٭ تشریح نامهٔ که به خانخانان مرقوم گشته اگر آه ٭

باید دانست که این خط در جواب خط خانخانان است که بعد مدتی متضمن فتح و شکست و اخذ و گیر
از طرف مالوه و غیره فرستاده بود ٭ آعمی ٭ نابینا ٭ قوله اگر نقوش آه ٭ یعنی اگر خطوط شما ازین
جنس اند که فرستاده اید از دیدن آن نادیدن اولی است ٭ قوله دوگونه رنج آه ٭ ازین هم ایما

بآن معنی است که از آمدن خط شما هم در تب و رنج ام و از نیامدن نیز در رنج و الم * محمود خان * نام خدمتگار خانهٔ غالب * قوله از دوربینی آه * یعنی من که صرف بسبب دوربینی و تأمل اندیشی خود از نوشتهٔ شما تردد داشتم به مطالعهٔ منشور شما هم قرین شادی و هم قران غم گشتم * قوله غم اول آنکه آه * ای بهت آنکه طالب حقیقت و محبت معنوی و کاره از ظاهرداری و دنیاداری ام غم اول مرا آن است که بر زبان (محمود خان) که تعلیم یافتهٔ مکتب خانهٔ شما است با وجود این معنی که جهت انصرام امور متعلقهٔ خود در پیجا آمده بود سخن دروغ و ظاهرداری گذشت * قوله او کرده ابجران * شیخ الدین جمله اشاره بذات خود می کند * قوله غم سیوم آنکه آه * ای از آنجا که از مضامین مختلفهٔ خط شما و سستی شما با مردمان آنجا مضطربانه معلوم گردید اگرچه شما از طور صلح و جنگ مردمان زمانه که از ان عاقل مکر و حیلهٔ آنها صاف می فهمد جدا شده بطور احسن با مردمان قول و قرار کرده آید لیکن چون که آن مضمون پر از تکلف و طوالت بود اندوه افزای من گشت * قوله شادی چهارم آنکه آه * ای سبب شادی چهارم آنکه هم از مضمون نامه و هم زبانی قاصد شما اخبار صحت ذات شما و توجه شما بسپاهی و باهتمام مهمات مرجوعهٔ آنجا معلوم گردید * قوله آنکه عزم جزم بصوب ناصواب تهیه کرده * بعد لفظ کرده لفظ اند به متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت * قوله این اسپیت * اینجا مراد از ان فتح مذکور * معترضات پادشاهی * خفگی و ناخوشیهای پادشاهی * قوله و مع هذا آه * ای با وجود ناوشتن معذرت در عتاب پادشاهی استغنای آن عتاب از من استدعا کرده بودید * قوله مدارا بدوستی فروشش آه * ای عوض دوستی و محبت حقیقی من مدارا و ظاهرداری می کند * میرزا ایرج * نام پسر خانخانان که چندی به کفر مائل بود * رزاق خانه * بترکیب مقلوب خانهٔ رزاق و مراد ازان بارگاه سلطانی * قوله عجب که مقدمهٔ قدسیه آه * ای عجب است درانکه هرچه در باب اصلاح احوال شما گفته بودم و آن اینست که روزی بشخص مخاطبه خود می گفتم که مرا یک اندیشهٔ که هست از اخلاص و از خانخانان است که مبادا که و اعتماد بر اخلاص خود که

خود که نسبت بشاه دارد نموده در مراعات خواطر فرستاده‌های بادشاهی و در فرستادن
قاصد خود اهمال نماید و اتفاقاً مطابق همان اندیشه بوقوع پیوست پس مردمان بظهور
منافقت اندیشه من فتنه شمار ابکار سخن سکین معانی نافهم بر ده گفته اند که باشارهٔ ابوالفضل
این اهمال خانخانان بمعرض وقوع درآمده و ضمیمهٔ آزردگی طبیعت بادشاه آنست که شما
میرزا ایرج را بحضور رسیدن او از نزد خود بسبب دیدن آثار کفر و ضعف اسلام او در رزاق
خانه از من باز رسیده فرستاده اید ※ کفر نفس الامری ※ کفر حقیقی ※ سائلت ※ سوال
کردن ※ قوله توجه ظاهری آه ※ ای توجه ظاهری و باطنی بادشاه به نسبت شما بدرجهٔ اعلی
است ※ قوله سخنی ازین گرم‌تر آه ※ ای ازین عرصه و مدت که دران عرضی بدرگاه والا
فرستاده اید آنکه زودتر عرایض فرستند زیرا که شجاعت وغیره که شما را درین روزها حاصل است
مست کن آدمی است ※ قوله الله تعالی آه ※ معمول است که بعد ظهور فتوحات اکثر آدمی را
بغایت غایت مسرت غرور و عیش لاحق می‌گردد لهذا می‌گوید که الله تعالی شما را بعوض عیش
وغیره توفیق مناسبهٔ اوقات در عبادت شب و تضرع و گریهٔ سحری عطا فرماید ※ قوله
این بار نظری آه ※ ای این بار شفقت بادشاه زیاده تر به نسبت شماست ※ قوله توهمات
او آه ※ ای بیهودگی و آشفتگی او اختیاری بود ازین جهت در روانگی او درنگی نموده فقط

※ تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته کرشمه می‌آید ※ ۱۰

※ قوله کرشمی آید آه ※ باید دانست که این نامه وقتیکه بادشاه از خانخانان آزرده بود نوشته
شده لهذا می‌گوید که کرشمی اید آنرا دور کن و تا کم مستقل باشی ※ گهی گهه ※ چنین و شاید
※ نسخهٔ کوائنهٔ الهیه آه ※ مراد ازان فرمان شاهی که متضمن بر عتاب شاهی بخانخانان
نوشته شده بود یعنی به مطالعهٔ آن خوش دل بوده از امور ناملایم زمانه آن معشوق
خلائق و عاشق من در وسعت سرای دل خود تنگی چه معنی دارد چنین و شاید هم پدید بیارد
※ قوله روز بازار مردمی آه ※ ای روز رواج مردمی که در زمان انبیا بوده است دران

زمان هم کید و حسد اخوان زمان بود چنانچه قصهٔ حسد برادران یوسف علی نبینا و علیه الصلاة
والسلام مشهور و معروف است * محبوب بسزا * محبوب کامل * قوله امروز خود
که حال او معلوم است آه * ای درین روزها که حال عدم رواج مردم مثل شما است
هرگز نشاید که از نادید مروت گردی بر دامن حوصلهٔ شما نشیند * قوله اگر از یکرنگ
بودن آه * ای اگر از تلون طبع پادشاه شکایت دارید خود این تلون باعث تحقیق و
دریافت اخلاص درست شما که از سود و زیان شما خلل پذیر نیست می‌شود بمصداق آیهٔ کریمه
وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ اطاعت کنید خدا و پیغمبر او را و حاکمان
را که از جنس شما اند راه معامله با خدای تعالی سلوک داشته برای هزاران مقاصد صوری و معنوی
دام گسترده می‌گردد * قوله بنهایت عجب است آه * ای اگر از جدائی دوستان عرفی و
زمانه‌ساز دور و دور رنج و الم اند بنهایت عجب است زیرا که اگر این جدائی موجب
شکرگذاری نباشد باعث کلفت کارشناسان چگونه خواهد شد * قوله و اگر از دوری
صوری دوست حقیقی آه * یعنی اگر از دوری من آزرده دل اند خود این معنی هم از بی‌تابی
شما تواند بود * قوله پرحوصلهٔ کم‌حوصله آه * پرحوصله باعتبار خلقت و کم‌حوصله باعتبار بعض حالت
عارضی مثل اضطرار و غیره گفته * قوله بسیار پرواز کم‌پرواز آه * بسیار پرواز باعتبار
عقل و ذکا و کم پرواز بلحاظ بعضی حالت لاحقی * قوله خود بهره‌ور بوده آه * ای ناصح خود
خود شده بجد در رهنمائی خرد غمها را خود راه ندهند * قوله داغ برپیشانی بزرگان نهاده آه *
ای باجرای مهمات مرجوعهٔ خود بزرگان جهان را عیب‌دار نموده بهت‌زده خاطر دوستان
گردند * قوله نامهٔ عطوفت * مراد از آن نامهٔ خانخانان * قوله کلمهٔ چند * ای همان
نصائح و مواعظ که در اول نامه مرقوم شده * یادداشتها * یعنی لایق یادداشتن که همان
پند و اندرز مذکور تواند شد * قوله بعد از ان * قبل این قول لفظ و آنچه در متن نسخهٔ مطبوعه
سهو شده باید نوشت * قوله میرزا ایرج و داراب و قارن * این هرسه پسران خانخانان

خانخانان نامه سند برای طلب آنها شیخ بخانخانان بطور استفهام می نویسد که وقت آن نیامده است که این نامه فرزندان را رخصت فرموده بدرگاه شاهی بفرستند * قوله از رسمیات وحقیقیات آه * یعنی از معاملات رسمی و مقدمات حقیقی که ایشان را شب و روز بگذرد نوشته می فرستاده باشند فقط

* تشریح نامه که بخانخانان مرقوم گشته دل آه * ۱۵

باید دانست که این نامه ایست متضمن نصایح در جواب نامه خانخانان و قتیکه خان ممدوح در مهم قندهار وغیره رفته بود * قوله و ز تو بیرم آه * ای از تو بد اندیشی و ستیزهٔ دشمنان قطع کنم یعنی آنها را بقتل رسانم * قوله مهر تو بمیراث آه * ای اگر من بیرم دوستی تو بطور وراثه بخویشان و یگانگان خود بدهم و بگذارم * قوله بخاطر قدسی نژاد آه * باید دانست که خاطر مخاطب خود را بدو طور تعبیر نموده اول خاطر قدسی نژاد گفته و مراد از آن فطرت و جبلت است و ثانیا خاطر آلوده و مقصود از آن طبیعت که سوای فطرت است و در متن نسخهٔ مطبوعه بجای آلوده آسوده طبع شده ظاهرا غلط معلوم می شود زیرا که ترقی و شرافت خاطر قدسی نژاد بر خاطر ثانی بدون لفظ آلوده مفهوم نمی گردد یعنی بفطرت شما که مرتبهٔ اعلی دارد چه حاجت گویم بلکه بطبیعت شما که بشناسایی حال دو زنگا راست باید که بگذرد بلکه بطرف صد هزار فرسخ خاطر شما عبور نشود که در سخن معامله داد و ستد که اکثر در ان خلاف واقع می شود خلاف بخاطر من راه یابد پس چگونه در معاملهٔ دوستی سخن ناحق بر زبان من بطور مدارا و تواضع که اکثر باین طور سخن ناحق و دروغ رواج دارد هم بگذرد چه جای آنکه مقدمات قدسیه یعنی مقدمات دوستی خالص را با وجود استحکام آن بسبب وقوع تاکیدات و امتداد زمان نا بسوده دست یعنی نو را از مثل من زود دوست شونده دل و خاطر ما چرا بیهوده کند و وادی که قبل لفظ دل در متن نسخهٔ مطبوعه طبع گردیده ظاهرا غلط است چه فاعل ماند بدون لفظ دل بنظر می آید * قوله اما چه توان کرد آه * باز می گوید که هر چند من در مقدمات دوستی خالص و اثق هستم اما چه توان کرد که

مخاطب من پیوسته خود بنیت طبیعت اورا فرصت مشورتی نیست و بعد لفظ او لفظ را او رسیدن
نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت * قوله بدگمانی * یعنی بدگمانی در حق دوستان
* قوله بعد از رسیدن نوازش خطوط آه * ای بعد از رسیدن خطوط شما که متضمن ناخوشی وغیره بود
* قوله که اگر در خور محبت آه * یعنی رقعهٔ شما اگر لایق محبت من نبود مضایقه نبود
باندازهٔ قدر بی اعتبار روزگار ناموافق من هم نبود رسید هر دو بلحاظ تخفیف رنجشهای
سابقهٔ شما و هم به مقتضای بشریت طبیعت من شادگشت و فطرت من مفتخر گردید * دست
بر سر و دوش کشیدن * فخر کردن * قوله جز صورتی ندارد * یعنی بجز صورت هیچ حقیقتی
واصلی ندارد * قوله ساخت * ای باید ساخت * قوله و بدگمان شد * ای باید شد
* قوله خالصه ساختن پرگنه آه * ای در باب گذاشتن پرگنه که در جاگیر شما است و در
معاملهٔ روپیه بقایای جاگیر خود و آنچه عوض آن روپیه از آمدنی چو نور گرفته اند این همه سخن بسیار
بیاسیت کرد زیرا که این طرز طمع وغیره کار مردمان حریص و شما از طبقهٔ دیگر اید * قوله از جان و
دل آه * ای پیش چنین معشوقی که ذات بادشاه است طمع جان و دل کسی نمی کند و طمع سیم
و زر هم پیش چنین اسکندر نمی کند * قوله مسموع نشده * ای مسموع بندگان حضرت نشده
* قوله نهایت آه * ای غایت فکر آنست که اگر خواهند جمعی دیگر را که درین جا لگا راند
ازین جا طلبند * قوله قبول کرد * ای باید کرد * قوله و اینکس را * ای مرا بسیار مجرب
و آزموده کار دانسته * قوله در نزهت گاه خاطر آه * ای از حسن سلوکی خود در دل من
خانه خوشتر ساخته است یعنی در دل من محبت خود را جائی داده است * قوله دولتخان
لودی آه * لودی قومیست از افغانان باید دانست که دولت خان که نزد خانخانان بوده
اکثر با مردمان و دوستان خان معزی الیه مخالفت می ورزید پس شیخ در حق او می نویسد که او را چه شده
که در رعایت و حفاظت آداب آشنائی موافق عقل نمی کند اگر خردمند است البته به یقین
میداند که هرکس هرچه می کند پاداش آن می بیند * قوله دشمنش معنی نه بیند آه * دشمنش درسخن

متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن چشم باید نوشت ای اگرچشم معنی نه بیند چشم ظاهربین چه شد فقط

۱۲

❊ تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته ذات من آه ❊

این نامه ایست متضمن اظهار شوق ملاقات و نصایح و اندرز در باب تعلیم تدابیر تسخیر قندهار و محتوی ترغیب خانخانان بطرف تسخیر آن ❊ قوله ذات من آه ❊ ای بسبب کمال شوق و محبت ذات من تصویر صورت خوب تو شده پس گویا من علامت و صفت ذات توام وقتیکه کسی مرا به بیند بداند که خانخانان است ❊ قوله نقش اندیشه آه ❊ ای نقش صورت من همه از تست پس من مانند الفاظ و عبارات ام و تو مثال معنی ❊ قوله طبیعت عنصری آه ❊ ای مقتضای بشریت مابعد و کمک محبت خاص شما برکار فرمایان جهان دل که عبارت از عقل و هوش و حواس خمسه است غلبه یافته میخواست که من صابر را در اظهار شکوهٔ رنج دوری گویا سازد لیکن اهمد کارسازان خالقم بر من شفقت فرموده حمایت کامل نمود زیرا که من مغلوب طبیعت را غالب مطلق ساخته با طبیعت و محبت من که باعث اظهار شوق است مقرر ساخت که دفعهٔ اشتیاق را بعد از شنیدن فتح قندهار در میان آرد ❊ قوله امید که خرد دوربین آه ❊ ای امید که خرد دوربین شما باعث شنیدن آن گردد ❊ قوله سوداگرز رطلب آه ❊ ازین جا آغاز حرفی چند است یعنی بدان که سوداگر زر حاصل کننده و سپاهی آزموده کار همیشه بهم نمی رسد این وقت سپاهیان تجربه کار را که نزد شما موجود اند غنیمت باید دانست ❊ اِشباع ❊ سیر کردن ❊ قوله نادانم که خاطر شما آه ❊ یعنی اگر بدانم که خاطر شما عزم تسخیر تهته را بر گرفتن قندهار مقدم دارد پس در انصورت البته بذکر تقدیم مهم قندهار بر یورش تهته بسیار گفتگو نمایم و شمارا ترغیب بطرف عزم قندهار دهم اما اندیشهٔ که دارم از همراهان ناآل اندیش شما است که زر را عوض ناموس عزیز کنند ❊ قوله باین وادی ❊ ای بطرف ترجیح مهم تهته ❊ قوله باید که زمیداران میانه ولایت آه ❊ ای مناسب که زمیداران در میان

ولایت قندهار را از قوم بلوچ و افغانان به ملا سا و شیرین زبانی و انعام تابع خود کرده همراه لشکر خود باید ساخت * عرّوه ای اوثقا * دستهٔ استوار * قوله متوجه قندهار شده * ای باید شد * قوله چندان دل نگرانی آه * ای بسیار اعتماد بطرف مردم کسی نباید داشت * قوله ناموس در گروایها آه * ای عزت و آبرو در پی داد و هش و خرد است * قوله آن گفت گوی بحر داست * ای آن گفت و گوی بی تعلقی است * قوله از مدائع نفس امّاره آه * ای از انجا که خواندن کتب اخلاق صرف برزبان دنیا داران است و از زبان تجاوز نه نموده لهذا این خواندن ما از مکرهای نفس اماره است که در راه ما غار تاریک که عبارت از عیوب و قبائح ظاهری است کندن نتوانست چاه نورانی که عبارت از دوستی ظاهری و خرابی باطن است ترتیب داد و به مقتضای مَنْ حَفَرَ بِئراً لِاَخِیْهِ فَقَدْ وَقَعَ فِیْهِ ناگاه و یکایک خود این نفس اماره دران افتد و یکایک که بعد لفظ داده است بمعنی یکایک است * تضرّع * زاری کردن * مُفْرط * از حد در گذشته * قوله دریوزه دلها آه * ای گدائی دعای خیراز دلهای درویشان عارف و خاطرداری و خدمت گذاری ایشان بیشتر باید کرد * هنگامه برکان آه * ای جمعیت سپاهیان آراستن و خاطرداری رعایا و غیره نگاهداشتن خصلت خود سازد * پیشانان * سفره و سماط سلاطین و امرا * قوله پایهٔ کیفیت آه * ای مزه و لذت طعام را به نسبت کثرت و کمی آن زیاده تر ملحوظ باید داشت و عادت باید کرد * قوله کارهای کلان بر آمده آه * ای کارهای بزرگ بر آمده خیر و بهبودی حاصل شود و همزه که جهت اضافه بر لفظ آمده در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده ظاهرا غلط است * قوله بندوستانیت از وکم آه * ای نزاکت و سبک ساری که در هندوستانیان بیشتر است از وکم باید ساخت و حلم و بردباری را در و باید افزود * ملاتقیا را در دعوی آه * باید دانست که ملاتقیا نام واقعه نگار است که پیش خانخانان بود و با هرکس و ناکس در مقدمهٔ کشمر و مذهب گفتگوی

گذشتگی و تکرار می نمود و ازین تکرار هرج و مرج در کار سرکار راه می یافت لهذا شیخ
می فرماید که ملا تقیا را در دعوی صلح کل و در اتفاق و اتحاد با هر اهل مذهب و دین مستحکم و راسخ
فرموده مرضیات در مرکوزات خاطر خود را بی تکلفانه تعلیم او باید کرد * قوله ترکان *
ظاهرا این لفظ در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای این بزرگان باید نوشت زیرا که کار
واقعه نویس اینست که در محافل امیران و بزرگان اخبار می نویسد نه که در مجالس
سپاهیان * مهر خموشی نهند * پوشیده نماند که مردمان بعلت وقوع دورنگی در اجرای
کار خود نسبت خانخانان طعنه می زدند بناء علیه شیخ می فرماید که ملا شکیبی را از ده بشهر
باید آورد که هم بکار بزم آید و هم بکار رزم و هاجر ای کاردها یا که بعد را و نظهور خواهد
پیوست مهر خموشی بر دهان طعنه گویان نهند * قوله زبان محبت نگار که به ترجمانی دل دوستدار
آه * ای زبان من که برای بیان نمودن حال دل من که همان دل دوستدار من است
مزور است حالا از خط و کتابت سیری ندارد و مشتاق ملاقات جسمانی شما است
لیکن چه کنم که ناتوانی هنوز مرا بر بستر افتاده دارد لهذا تا نزد شما آمدن نمی توانم * قوله
گل گل شگفت * ای بسیار بسیار واشد و دستور فارسیان است که وقتیکه
در چیزی مبالغه می خواهند هم چنین الفاظ را مکرر می آرند چون چمن چمن و عالم عالم وغیره
و لفظ شگفت را بکاف تازی باید خواند و بکاف فارسی که در معنی واشدن
غنچه است محض غلط است * قوله علی الخصوص استقبال آه * ای خصوصا استقبال
نمودن ترکانان شما را و رسیدن آنها از جانب قندهار و غیره سرمایهٔ صد گونه شادی
شد * قوله قرض ده پانزده آه * ای ده قرض گرفتن و بعوض آن وعدهٔ پانزده کردن
و ده گرفتن و بعوض آن وعدهٔ بیست کردن * قوله یقین که زر آه * یعنی یقین است
که زر بعد وصول نام بلند بدست خواهد آمد زیرا که زر پیدا می کند نام بلند ست و خواهی
نخواهی چون اقبال حلقه بر در صاحبان نام بلند است چنانچه پادشاه کشاورز را که بی محنت

بدست می آید همچنان زر بدون اراده با تمام باید حاصل می شود و عبارت حلقهٔ اقبال که
در نسخهٔ مطبوعه طبع شده ظاهرا غلط است بجای آن چون اقبال حلقه بر در باید نوشت

۷۱

※ تشریح نامه که بخانخانان ارقام یافته دل آه ※

این نامه ایست محتوی بر اظهار معذرت و شکوه ناخوشی خانخانان از طرف شیخ ظهور یافته بود نگارش
یافت * قوله دل معشوق آه * ای دل معشوق من که خانخانان است برمن خشم ناکرده
و از رنجش او نزد من جهان بر باد شده * قوله زبان بربند آه * شیخ خود را می گوید که
خاموش باش زیرا که کسی سخن فهم نیست و ارادهٔ گفتن اندکی از شکوه و شکایت اهل
زمانه هم مکن چرا که اندک نیز به گفتن نخواهد آمد و ازین هردو شعر هویدا گردید که این نامه وقت
ناخوشی خانخانان مرقوم شده * مفاوضهٔ انس * نامهٔ مانوس مصدر بمعنی مفعول * قوله
از پیشانی الفاظ و حروف آه * ای از ظاهر عبارت نامهٔ شما بطرف خود دلتنگی شما دریافتم
* قوله و نیز دانست که از هرزه گوئی آه * باید دانست که سابق ازین شیخ در جواب نامهٔ
خانخانان چند سخنان بطور تنبیه و تادیب و نصیحت بنابر مصادقت و فرط نسبت بخانخانان
نوشته بود و ازان آزردگی بدل خانخانان راه یافت لهذا ابالفضل شیخ بسبب خاکساری
درین خط ازان نصایح تعبیر بهرزه گوئی نموده می نویسد که از هرزه گوئی من دوستدار که
فرط دوستی شما مرا از عالم بیهوشی که در حالت تجرد بسبب کثرت عبادت بود بجارگاه
گفتگوی که عبارت از عالم دنیاداریست آورده است ملول دل شده اند چنانچه باشارهٔ
رنجش اکتفا کرده در خط خود از من خواهش نوشتهای مانند نوشتهای مهربانان و صاحبان شفقت
فرموده اند گویا ازین تصریح رنجش خود نموده اند * قوله حاشا که خاطر نکته دان آه * ای باید که هرگز خاطر
شما از من خیرخواه خیال و طمع خوشامد ندارد * قوله و ان خیال دیگر * یعنی خیال آزار
رسانی از طرف من که بطرف احمق و نااهل ترین بگمانم نمی رسد بطرف مانچو شما اهلی و عاقلی چگونه تجویز
نمایم و بگویم که بر ضمیر شما باشد که مقصود من آزار رسانی خاطر شما باشد خلاصه اینکه شیخ درین فقره کمال

کمال احتراز خود از آزار رسانی بیان می کند * قوله بلکه مهربانی آه * این فقره متعلق با فقرهٔ ای
بزرگ زمانه مهربانی نه آنست که سابق این مذکور شده بلکه مهربانی حقیقی به نسبت دوست آنست
که غرض برآمد کار و بهبودی خود از جانب دوست منظور نداشته حقی چند از قسم عیب‌های
دوست که بظاهر تلخ است و بباطن شیرین ادا نموده شود * بی گم کردن * راه غلط کردن
* قوله مرا بس کار دشوار آه * بازی گوید که مرا سخت مشکل شده و آن اینست که اگر گنج
دوستی را اعتبار بی تمیزی میان دوست و دشمن که بسبب هجوم عوام و ازدحام کارها
است نمی گذارد که بنظر دانایان روزگار در آرم پس برای سخن محبت که میان ما و شما
است و مردمان با هم خود‌ها تذکرهٔ آن کرده اند و برای گفتگوی دوستی که بشهرت در میان
افتاده است چه تدبیر باید کرد یعنی اگر اظهار دوستی خود بعلت هجوم دورویان و منافقان
نه نمایم پس علاج دوستی که سابق ازین زبان زد خلایق شده است چه کنم * قوله
بسپه سالار جهان روباه بازی نمایم آه * ای بسردار جهان که مراد ازان خانخانان است
مکر و فریب و دورویی نمایم و بی هوده گویم که بی ضرورتی قوی چنین بیهوده گو شوم * قوله
از شمائل معاملت آه * ای از عادات معامله و اوصاف محبت خود که در یافت آن بر خاطر
شما حواله است قطع نظری کنم می بایست و لایق می نمود که نافهمان عیب بین در من حرفت بقدر
راستی و مردانگی من فهمیده باشند * قوله گر بگویم * یعنی اگر خوشامد تو بگویم و اقوال و
افعال ترا ستایش کنم تو ازان در خطا و عیب می مانی و اگر خوشامد تو نگویم بلکه بیان واقعی
نموده بر عیب تو اطلاع کردانم تو ناخوش ازان می شوی و درین صورت تاسف است
بر حال تو * قوله ای برادر عزیز آه * یعنی هرگاه خیرخواهی هم کنان پیش نهاد همت خود دارم
پس شما که باچنین صفات موصوف هستید اگر معاملهٔ مرا با خود در طریق خیرخواهی انکار بدو حوالهٔ طبیعت
خوشامد دوست خود نه نمایند گنجایش دارد * قوله ای قرة العین وجود آه * باید
دانست که درویشان دو گروه اند یکی اهل وجود و آنان قائل وجود واجب الوجود و تعالی

هستند و اینها را اهل وجود گویند و دیگر اهل شهود و آنان برای العین مشاهدهٔ باری تعالی می فرماید و ایشان را اهل شهود گویند پس این جا مراد از قرة العین وجود و از مسرت سینه اهل شهود شخص خلاصهٔ و زبدهٔ درویشان مذکورین * قوله سوگند که کار بادانان آه * ای حاجت سوگند خوردنم نیست زیرا چه نیک ظاهر است که درین چاکری شاهی موافق تقدیر الهی مرا بد و کس را بطهٔ محبت ظاهر شد که دل از فروغ آن نورانی شد و زبان بذکران زینت و رونق یافت * قوله اندوه جدائی فراخ حوصله آه * ای بعد مردن یار اول که ابوالفتح است هجوم اندوه و غم جدائی او آنقدر بود که مرا از غایت حیرت و سکوت وقت فرصت نصیحت گفتن یار دوم که اهم کارهای من بود حاصل نبود و یار دوم اشاره بطرف خانخانان است یعنی ازین حادثه جانکاه دلم از دنیا و ما فیها افسرده بود نمی خواستم که سخنی گویم و حرفی سرایم لیکن چنانم که دوستی های خواجه تاشان باز بزور مرا بگفت و گو در آورد * قوله الحمد لله که آزردگی آه * ای شکر خدا که آزردگی خاطرم که از خط شما رو داده بود بی آنکه از معذرت آن آزرده شوند و بغیر آنکه عذر آن بی پروائیها که بنسبت من کرده بودند نمایند عقل و دور اندیش من بلحاظ مصاحبان بد اطوار و ندیمان زشت شعار شما علاج آزردگی من کرده مرا از شما خوش و خرم ساخت و شکوه و شکایت از سینهٔ بی کینه ام بپرداخت

*** تشریح نامهٔ که به خانخانان مرقوم گشته ای خواجه آه ***

باید دانست که این نامه وقتی نگارش یافته که خانخانان در مهم دکن بود و مدت دراز سپری گشته که در آنجا هیچ آثار فتح نمایان نشده بود * خواجه * سردار و مرد پیر و شیخ و بزرگ * قوله ای خواجه آه * یعنی ای سردار سلام باد بر تو در مفارقت و جدائی ما چگونه هستی و می گوید که ای معدن آرایش و زیبائی و ای کان وفا و اخلاص چه حال هستی * قوله و آن که از بی توجهی آه * یعنی آنکه شکایت بسیار از بی توجهی پادشاه کرده اند چگویم که چه کرده اند یعنی بسیار کار بد کرده اند سوگند خدا یاد می کنم یعنی قسم

قسم خدا می خورم که هرگز نیست آن بی توجهی که شما تصور نموده اید همواره بخوبی و عظمت و بااخلاص در جلوه و محفل سلطان مذکور اند ＊ قوله هرگز حکم نبود آه ＊ ای هرگز حکم حضرت نبود که در هر فرمان شاهی حتی که در فرمان متضمن اعتراض و ناخوشی شاهی نیز غیر از یار وفادار که باین خطاب مخصوص اید نویسند ＊ قوله خدمت اعظم خان آه ＊ مخفی نماند که هنگامیکه در ظهور فتح دکن از دست خانخانان درنگی و توقفی رو نمود حضرت ناخوش شده اعظم خان کوکه خود را نیز بطرف دکن روانه فرمودند پس ازین قول شیخ بهمین معنی اشاره می فرماید و بنابر تسلی خانخانان می نویسد که تقرر خدمت اعظم خان را که در حقیقت بادشاه جهت اجرا و تاکید کار شما ساخته بودند خیال نه نموده ازین امور ناخوش نباید شد و از جا نباید رفت و در امثال چنین عتاب که بجز صورت ظاهر هیچ حقیقتی ندارد گفتگوی بسیار نباید کرد و هرگز از اندک ناخوشی شاهی ناخوش و رنجیده نباید شد و اگر بسبب اخلاص و محبت و اقرب که بدست سلطان دارید از چنین ناخوشی های شاهی چشم پوشی نمی کند عقل شما بکار رفت که در چنین امورات مدد و شمائی کند و اگر خود کمک و فائدهٔ این چنین عتاب و خطاب سلطانی می رسید چون نوشته های مشتمل بر حقیقت اعتراضات شاهی می رسد چرا از آن اگاه نمی شوید ＊ قوله گذشت آه ＊ حالا برای خاطر شما که باید که چیز خرسند شوند و سوگند دوست است سوگند می خورم که در بارگاه سلطان چیزی از رنجشهای سابق نیست ＊ قوله کوهش طبیعت ＊ ملامت طبیعت

۱۹

＊ تشریح نامهٔ که بخانخانان نوشته شد در عزیمت آه ＊

واننستنی است که این نامه وقت روانگی خانخانان بمهم دکن تحریر یافته لهذا می نویسد که عزیمت سفر و غیره بنیت تسخیر دکن که کرده اند مبارک باد ＊ ذهول ＊ غفلت ＊ دوستان زن طبیعت ＊ دوستانیکه خانهٔ مانوس و وطن مالوف را دوست وارند و از آن جدا نمی شوند ＊ قوله و بخرسندی دوستان ＊ ای بخرسندی دوستان مصلحت دانجام بین و مردانه طبیعت که بچنین صفات موصوف اند نفس ناطقهٔ خود را شاد و خوش کند و نیز از آن سکینی

وسرتی برای طبیعت غم زدهٔ من که بسبب نادانی قابل ترحم است فرستند و مرا از
اطلاع خاطرجمعی خود خوشوقت سازند ٭ قوله دل و دامن شب ٭ دل شب و دامن شب
عبارت از نصف شب و آخر شب است ٭ قوله در تخیل صحیح آه ٭ ای دل را
از متیقین فتح آینده و تصور راحت بالفعل بازداشته نگذارند که بشادی درآید زیراکه
کارکنان قضا و قدر دولت در دل اندوه گین می نهند ٭ قوله علومت را بر غضب والی
ساخته ٭ ای مهربانی را بر غضب غالب ساخته بقصور اندک مردمان خشم نرانند ٭ فنون
شتی ٭ فنون بسیار ٭ حرف زدن ٭ سخن نمودن.

۲۰

٭ تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته ای القائی آه ٭

این نامه ایست در جواب نامهٔ خانخانان مشتمل بر رسیدن نامهٔ خان مذکور مع اظهار شوق مواصلت
دل پسند و نصایح ارجمند ٭ قوله ای تنائی تو آه ٭ ای از دیدن تو جمیع مطالب مردمان حاصل
می شود و چنان عاقل هستی که بدون تکلیف عرض همه مشکلات مردمان از تو حل می گردد ٭ قوله
نا ایمنی شاهراه سخن ٭ ای بسبب پرخوف بودن راه سخن بعلت احتمال ظهور سخن ٭ قوله
ناموتمنی پیغام گزاران معامله جای کون ٭ ای از بی اعتمادی پیغام بران دنیا ٭ قوله سخنی
برابر دل آه ٭ ای بسبب موانع مذکوره از دل سخنی بر زبان آوردن چه معنی دارد بلکه حرفی
مشهور و عام که صدق داشته باشد از باطن بظاهر نتوان آورد ٭ طعم ٭ مزه ٭ قوله که
مخاطب من آه ٭ ای مخاطب من بمزهٔ آن کلمهٔ چند از بادهٔ بی حقیقت ظاهری فارغ شده
خوش وقت گشتی ٭ قوله اکنون که باین حالت آه ٭ ای بالفعل که باسباب مسطوره
خیال سخن گفتن ندارم چه توان نوشت بهرحال دل دیوانه را بعزم تحریر مطالب راضی نموده
می نویسم که خط شما رسید و هرچه در آن نوشته بودند اگرچه خطوط دیگران آن مطالب بودی
توسعهٔ محبت نام آن نهادمی و چونکه همه یکسان آن مطالب نوشتند لهذا نام آن نوشتهٔ محبت
نهادم ٭ قوله اگرچه رسیدن این نامه آه ٭ ای اگرچه رسیدن این نامه بسبب اینکه هرچه

هرچه دران بمن نوشته بودند بدیگران هم نوشته بودند خرسندی نه بخشید آنها بهر طور از بار انتظار جرعت شما سبک شدم * قوله فرمان معاتبه را ال آه * ای حسب مندرجهٔ فرمان متضمن عتاب شاهی بعمل آورده جواب آنرا متضمن اظهار خجالت و اعتراف به تقصیر خود و درخواست عفو تقصیر نوشته درستی روزگار آفت رسیدهٔ خود خواهند کرد * قوله بارها مذکور شده آه * ای بارها با شما ذکر کردم که راه امتثال فرامین و تسلیم احکام بدون تغییر و تبدیل که از قدیم درین درگاه اختیار کرده اید چرا از دست داده شود تا ازان امریکه موجب ناخوشی حضرت باشد ظاهر گردد * قوله اگر از دیدن جاه و ستی اعتبار آه * یعنی اگر از دیدن منصب عالی و عزت و اعتبار متعالی خود اطاعت و ملازمت چندین ساله را گذاشتن مصلحت دیده بودید چرا بزبان دراز خود و سخنی در این باب به بادشاه گفتید * قوله اگرچه از طرز آه * ای اگرچه از طور مطالعهٔ حضرت عرضهٔ اشت شما که متضمن معذرت درباب آزردگی شاه نوشته بودید دریافتم که آن آزردگی سابق بادشاه از هزار یکی ماند آما آن ماریک بمن آن یکی را هزار دانسته در اصلاح حال خود کوشند.

۲۱

* تشریح نامهٔ کہ بخانخانان تحریر یافته الله تعالی آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامهٔ خانخانان است که مرطوی بر ارادهٔ ترک علاقهٔ نوکری و اختیار نمودن تجرد بشیخ نوشته بودند بنابران شیخ این خط متضمن نصایح درباب باز داشتن خانخانان ازان اراده ارقام می فرماید * عتاب * ناز کردن * قوله عتاب و خطاب آه * یعنی ناز کردن و سخن گفتن دخوشی و بازی در طبیعت من بدون شما نیست * قوله مجالست روحانی آه * ای مجالست معنوی و حقیقی و گفتگوی باطنی هم در خلقت و طبیعت من جز آن نکته دان و رموز فهم نیست * قصد * قصد * تقاعد * باز ایستادن از کاری * قوله منتظر و مترصد مراسلات آه * ای منتظر محبت باطنی یکدیگر که بزبان خبرخواهی غایبانه ظهور می یابد می باشد * عنقا * جانوریست که نام آن مشهور است و وجود ان غیر

معلوم * قوله ازانجا که قحط سال آه * ای ازانجا که درین روزها نایابی آدمیت و جوانمردی است اهلیت ذاتی که عبارت از حسن سلوک با هر کس و ناکس است بجا است سوداگری آدمیانه را که عبارت از نیک گفتاری و ستوده کرداری با کسی است که گفتار خوب و کردار مرغوب با ۲۱ وپیش آمده باشد هم نیست و نابودی گویند * آدمیان جسم قبله * تن پروران وظاهر پرستان و در بعضی از نسخ چشم قبله دیده شد پس برین تقدیر ترکیب این خواهد شد که چشم بخشم قبله می گویند دور عیب عیب می کنند * قوله این کس بحسب آه * ای راقم الحروف که بحسب تقدیر در جای این چنین آدمیان افتاده است قطع نظر از انکه گفتگوی روحانی و باطنی که بسبب صفائی قلب طرفین میان ما و شما بظهور می آید صرف ذات معنی رس شما را غنیمت عظیم می داند * قوله دو مساوقت صوری آه * ای دو مد د و خیرخواهی ظاهری و باطنی شما بی اختیار ام هزاران شکر که درین خیرخواهی نادر طبیعت من که خصلتش بد اندیشی است با فطرتم که عادتش نیک اندیشی است مددکار است * قوله خاطر را که دو بروی آه * ای بسبب رسیدن خط شما متضمن آمدن شما دولت خاطر خود را که با خوشی و غم علاقه نداشت و در حالت راحت بود در عین رنج یافتم زیرا که عزیمت آمدن شما بدرگاه والا نه موافق مضمون فرمان شاهی و نه لایق فطرت و زیرکی شما است و هرگاه آن فرمان بحقیقت تحریض و ترغیب بر خدمتی که می کنند بود پس درین صورت طلب بدرگاه والا از عبارت و اشارت فرمان که محتمل بر طلب باشد فهمیدن بجز نادانی شما چه نام توان نهاد * قوله این توقف که یک سال آه * ای این توقف شما که در حدود آگره واقع شد نه پسندیده خاطر پادشاه بود با آنکه ناچاری واقع شده توجه شاه را در فتح دکن از دست شما عظیم دانسته زیاده در باب آمدن خود سخن نکنند * قوله چون بارهای دیگر آه * ای چون دفعهای دیگر از دست خود دهند

* تشریح نامهٔ که بخانخانان ارقام یافته چارد آه *

مخفی نماند که این نامه در جواب نامه ایست که خانخانان متضمن شکوه و شکایت رنج و
اندوه زمانه و درخواست تدبیر دفع آن بشیخ نوشته بود بنابران شیخ در جواب آن
می نویسد * چارهٔ آن از بیرون می طلبی آه * ای چرا غفلت می ورزی و رنج می کشی و
تدبیر و فکر کار خود نمی کنی * قوله گرد مردم می تنی * ای گرد مردم میگردی * قوله این
سنگ ضلالت آه * ای این سنگ غفلت و گمراهی سنگ راه مخلصان با ارادت
شده مخلصان را از سر انداخته یعنی خراب و منکوس نموده * قوله ذره مثال * ای
مثال ذره در طلب آفتاب می رویم * قوله این نه تنها آه * ای این غفلت و بیهوشی در کار
خود ها نه تنها صاحبان معنی و حقیقت را پیش آمده بلکه صاحبان ظاهر و صورت را هم پیش با افتاده
* قوله نفس امّاره آه * ای نفس اماره خود را * قوله در نیک و بد * یعنی در نیک و بد آنکس
* قوله کج روشی و سرگردانی آه * ای تباهی و پریشانی خود را که مقتضای فتنه و فساد این
دنیا است منسوب بطرف اجسام فلک می کنند و نفوس خود ها را معذور و مبرا دارند * قوله
و الّا آه * یعنی اگر این تباهی خود ها را بطرف فلک نسبت نکنند بدانند که در حقیقت این
مردمان باهم خود ها هم چو سباع و بهایم در آویخته و در پای ریختن آبروئی که عمده ترین زندگی و
حیات است اند پس درین صورت ریختن خون نزد آنها بکار آسان است و باز بنابر
ترقی خصومت مردمان باهم خود ها بلفظ حاشا از تمثیل مذکور احتراز می کند و می گوید که از سباع
کمتر در هم جنس خود این چنین خرابی که آدمی از حماقت بر خود می کند می پسندند * قوله اگر بر
جهانیان این حقیقت آه * یعنی اگر بر جهانیان ظاهر شدی که هرچه تباهی و خرابی وغیره بر ما
واقع می شود مقتضای این نفس اماره و دنیای دون است هر آینه درین حال از دشمنانیکه از
جنس انسان اند و از نادانی در پی انتقام اند براحت افتاده کوشش بی فائده برای دفع
دشمنان نکردندی و تهمت فاعلی بر خود ها نه نهادندی * سموم * باد گرم * قوله اول سموم
خطائی آه * ازین جا بیان کنون یقینی است یعنی اول خطائی که از نوکر بظهور میرسد آنکه غربت

وافلاس خود و غم خواری مردمان را که در زمان بیکاری داشت در هجوم دولت و رجوع اهل دنیا نگاه نمی دارد * قوله ورق گردانده چون گویم آه * ای یکبارگی آن چنان وضع و طور خود تبدیل نموده اند که چگونه گویم نامه اعمال حسنه خود را شسته شروع در بدمستی کرده اند زیرا که بیان تغیر و شست و شوی نامه اعمال حسنه آنها کردن نمی توانم باوجود این چنین افعال شنیعه دیگر توقع از بر دو عالم فروتنی و احتیاج سوی خود از جهانیان امیدمی دارند * حبل المتین اخلاص آه * ای آنقدر غرور در سر نوکر پیدا می شود که رفته رفته رسن استوار محبت و ارادت نوکر که با آقای خود داشته گسسته می گردد و همان نوکر با خداوند نعمت خود کج روشی در کار خدمت و تابع داری ظاهرا و باطنا می کند * قوله شبنمی ازان * ای به نمی ازان بادهٔ خودکامی * قوله لهذا اگر صاحبان آه * ای بسبب همین مستی و نافرمانی اگر خداوندان نعمت عزت وابرو دادگان خود را بنظر خردی و بی حرمتی او لین دیده خیال اعتباری و عزتی که خود داده اند می فرمایند آن نیک حوصلگان که در فکر سود و زیان تحقیق درمعنی سوداگری سخن اخلاص بر زبان ظاهری بکار دارند از دیدن کم توجهی بادشاه نادان گشته سود خود را در نافرمانی و سرکشی که عین زیان آنها است می انگارند

٭ تشریح نامه که بخانخانان تحریر نامه همی آه *

باید دانست که این نامه وقتی نگارش یافته که خانخانان باستصواب شیخ بطرف تهتهٔ وغیره جهت درستی باغیان رفته بود چنانچه قوله ‌ها‌ی ندانم چارهٔ فراق آه برین معنی گواه است * قوله حاشا آه * یعنی اگر بیان شاید جدائی می توانستم کرد حاشا که بر زبان من آن شاید آمدی زیرا که نه لایق حوصلهٔ استعداد شنوندگان زمانه که بسیار نازک دماغ اند هست و نه خاطر شما که معنی سوی بسیار دوست است خیال سخن شنیدن دارد * خَتَمَ بِالْخَیْرِ وَالظَّفَرِ * تمام شد به نیکی و فتح و نصرت * قوله در عین راه آورد که میرزا آه * یعنی در عین

ورعین وقت وجمعیت خاطر آورد که میرزا جانی بیک به مقتضای سعادت ذاتی آمده آن خط را
دید وحسب خواهش شما مستعد روان شدن بطرف شماست * قوله وقت آنست آه *
ای وقت آنست که یاران از سر نو خوشی کنند وطرهٔ شب که عبارت از غم است از روی
روز که عبارت از شادیست بردارند یعنی غم دور کنند وشادی بعمل آرند * قوله عیش
مهنا * ای عیش باساز وسامان * شاق * جمع مشقّت * محن * جمع محنت * قوله
چنانچه ولایت بدست آورده‌اند * یعنی چنانچه دلیل بر دانشوری شما آنکه ولایت ونانک
بدست آورده‌اند وهم بکر خوب بهم رسانیده‌اند وثبوت وگواه بر مردی وفتوت شما آنکه باچندین
بیگانه طرح دوستی نفس الامری انداخته ملا بیک را از زمین گوی خود ساختند * قوله نیکوئی
فروشی آه * ای نیکوئی فروشی نیستم که برچه درباب بر آوردن مطلب وخواهش شما بدرگاه
سعی نموده‌ام آنرا شرح دهم * قوله اکنون هرچند زود آه * ای اکنون هرقدر زود تر
میرزا جانی باعی را دلاسا وخاطر داری نموده بملازمت شاه آورند این معنی سود مند تر
وبهتر در حق شما خواهد شد

* تشریح نامهٔ که بخانخانان نگارش یافته بحق آنکه آه *

این نامه ایست متضمن بر اظهار شوق ورنج دوری وغیره بااطلاع وجه عدم اخبار در ضبط همان
اظهار شوق * قوله بحق آنکه آه * یعنی قسم محبت ودوستی که جز تو اکسی را در آن پسند
نکرده‌ام که در فراق تو یکدم آرام نکرده‌ام * قوله مدتی است آه * ای مدتی است که
درین فکرم که سخن دوستی بر زبان نرود وظهور آنرا بر زبان معامله وسلوک بایکدیگر گذارد یعنی
از معامله غائبانه حال دوستی ظاهر گردد اما چه توان کرد آه * قوله الحق از انجا که آه * ای الحق
از انجا که معامله دانی ودریافت حقیقت هرکس خصلت شماست ومیدانند که هرچه اظهار شوق
وغیره کرده‌ام منافقانه نیست بنابران ازین تراوش بی اختیاری آزردگی بخاطر من راه
نمی یابد * قوله اما حقیقت کار آنست آه * ای حقیقت کار آنست که قلم وکاغذ زیاده گوئی

زبان را و اظهار دوستی و خیرخواهی در بارگاه محبت حقیقی که مثل آئینهٔ عکس هر چیز دران نمایان
است دخلی نیست بلکه هرقدر زیاده تر اظهار شوق و محبت و غیره بوسائل ظاهری ظاهر می شود همان
قدر آن دوستی هنگیزه پوشیده و مخفی می گردد یعنی از اظهار محبت واضح می گردد که اصلاً محبت
در دل نیست * قلاّب * دغاباز * اندوده * چیزی پوچ ملمع کرده شده ظاهر آراسته
و باطن خراب * قوله و سوداگر قلاّب آه * این جا مراد از ان دوست دو روی
است * قوله ملتزم این سرمایه آه * ای لازم کنندهٔ این دوستی ناقص می شود از نادانی
است که عیب آنرا ندانسته ظاهر می کند * قوله اما شرهٔ سخن گفتن آه * ای حرص سخن گفتن که
با شما است مراد در تکلم بی اختیار داشته بزیاده گوئی منسوب و موصوف میدارد * واو یلاه من
فنون النفس الامّارة * فریاد و وای از کارهای نفس حکم کننده به بدی * قوله اول آنچه آه *
ای قبل از ورود نامهٔ شما حسب احکام شاهی فرمان بنام شما درست کرده فرستاده شده
از بس که موافق خواهش شما در ان فرمان صورت ارقام پذیرفته * قوله حکیم عین الملک آه *
ای حکیم عین الملک نیز عنقریب نزد شما روانه می شود باید دانست که حکیم مذکور متوطن شیراز
است در علم و فضل مرتبهٔ اعلی داشت و هم صاحب مکارم اخلاق بوده است نسبش از
طرف مادر بمحقق دوانی انتها می پذیرد در ابتدا بشرف ملازمت جنت آشیانی مشرف
می شود و در خلا و ملا به رزم و بزم حاضر می ماند و همیشه کارهای شایسته و نمایان از و به معرض ظهور
می آید و بعهده های عمده و خدمات بایسته سرفراز و ممتاز گردید و شاعرهم بوده است و فا تخلص
داشت در سنه چهار جلوس عرش آشیانی مطابق سنه یکهزار و سه هجری به منصب پانصدی
رسیده دعوت حق را لبیک اجابت گفت * مناشیر * جمع منشور فرمان * قوله
آنچه در باب مناشیر آه * ای هرچه گفتگو و تجویز در باب ارسال فرامین شاهی بطرف
ایران و توران نوشته بودند بلا تفاوت من هم در ین جا همان تجویز کرده بودم اگرچه
در عبارت و لفظ اندکی تفاوت داشت اما در معنی یکی بود و هیچ فرقی نداشت تشریح •

۲۵

※ تشریح نامهٔ که بخانخانان بعد یافتن فتح مذکور آه ※

دانستنی است که این نامه بعد از ظهور فتح دکن که باهتمام خانخانان روداده بود در باب اظهار مسرت و بهجت و در مادهٔ تاکید بطور ای شکر چنین عطیه بخانخانان اهتمام یافته ※ کار شگرف ※ مراد ازان فتح دکن ※ وضیع وشریف ※ ناکس وکس ※ قوله اگرچه جمعی آه ※ یعنی اگرچه جمعی خودپسندان احمق ونادان وقوع این فتح را از اهتمام دیگران نفهمیدند و به پادشاه فهمانیدند که این مهم از دست دیگران سرانجام گرفت ※ قوله چرا هرزه آه ※ یعنی چرا بیهوده در اظهار حماقت و بدطینتی مردمان سخن کنم و خود را بالفعل و دل شما را که بدون ظهور تردد بخود مضطرب شونده است آینده در اضطراب اندازم و قبل لفظ دل حرف واو در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده ※ قوله نقرار مردگان آه ※ و درین قول بعد لفظ قرار لفظ یافته در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت یعنی نه قرار یافته ناقصان بلی قرار دادهٔ خرد کامل ※ قوله که تر از وی انصاف آه ※ ای آفرینش ※ ای وخلقت متعالی خود اگر هم چنین بر آمد کار را دنی می نارد منصف کامل وحاکم مستقل گردانیده لکاهلی طبیعت نزود فربه شو خود باید کرد که خدا نخواسته درین فتح ستایش خود نموده آفتی وفسادی برپا کند ※ قوله الحمد سه آه ※ ای شکر نه اکه کارکنان عجب شعور داخلی در مذهب دوربستی نفس داده اند یعنی نفس خود را بطوری درست می کنند ※ قوله وآنچه از قسم شکایت آه ※ یعنی اگر گاهی از آنچه شکایت شما می نویسم آن شکایت میان فطرت من و فطرت شما است واگر فطرت ما و شما ملحوظ گردد طبیعت من با طبیعت شما بسیار موافقت دارد و بدلیل آنکه می بینم که طبیعت من زیاده تر بطرف ناشایستی ها از طبیعت شما مائل است ※ قوله وآن را در وقت آه ※ ای باید که آن شکایت مرا در وقت هجوم فکر و اندیشهٔ معاملات دنیوی بخوانید تا که همان مطالبهٔ شکایت در میان فطرت من و طبیعت شما رنگ بند از د

۲۶

※ تشریح نامهٔ که بخانخانان مرقوم گشته ... آه ※

این نامهٔ ایست مشتمل بر نصائح و متضمن ماٰلی که رفع شبهه خانخانان ازان منصور گردد و آن شبهه این است که مردمان فتنه انگیز بخانخانان گفته بودند که شیخ ابو الفضل بخدمت پادشاه مذمت و غیبت و بدی شما کرده و می کند * قوله شما را آنطوری خواهم آه * یعنی می خواهم که شما بآنطور و اندازه باشید که اگر هزار کس در حق شخصی گویند که آن شخص در پی بدی شما است فورا حقیقت اخبار را که احتمال صدق و کذب حقیقت آنست دریافته اعتبار بر قول آنان نه نهند و بطرف غیبت و دشمنی آنها دل ندهند و در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ اخبار لفظ واقعه بجای دفعه غلط طبع شده دفعه باید نوشت * قوله و مرتبهٔ که صدق آن مظنون شد آه * ای در صورتیکه بدی و بداندیشی آن یکی بپایهٔ ثبوت در آمده باشد کند آن بدی خدا را واسنه و هیچ جا بخاطر خود راه ندهند و خوش باشند و گاه به مقتضای فراخی حوصلهٔ خود که لازمهٔ بزرگی و کریمی است آنرا خیال نکرده شادان باشید * قوله کیف * ای بر تقدیریکه قول هزار کس بر بدی یکی اعتبار را نشاید پس بسیار زشت و خلاف عقل و نقل است که بداندیشی شخصی بسخنان بیهوده گوئی دو رو ئی یا بصرف خیالی که دنیا داران ازان خالی نباشند بخاطر شما بهم رسد * قوله اگر حرف درشت آه * یعنی اگر کسی سخت بر کارم آنرا سختی مانند و لفظ از بعد لفظ درشت در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده * قوله و آنچه بزعم آه * یعنی چیزی که بگمان شخصی مصلحت و خیرخواهی باشد و آنرا بطرز ناصحان بدرشتی ادا کند پس اگر از درشتی او رنجیده شوند و با او ترک ملاقات گویند یکبارگی معاملهٔ خوش آمد گویان بطوری رواج یابد که بازار راستان را جای سخن نماند * قوله دیگر عزیز من آه * ای دیگر اینکه عنقریب است که ملک دکن کرده شود لهذا مناسب که در داد دهش سپاهیان فزونی را کار فرما شوند * قوله و همه نوکران آه * ای در صورتیکه همه نوکران خود را به محض بی التفاتی و یا بصرف التفات آشنا کردن بیجا است پس با بیگانها بیک طریق آشنائی کردن بطریق اولی بیجا خواهد بود پس باید که وقت التفات التفات بعمل در آید و وقت بی التفاتی بی التفاتی بظهور رسد و حرف یا در لفظ آشنائی و

آشنائی و حرف یا در لفظ یکتا نهاده و سه نسخهٔ مطبوعه زیادهٔ طبع شده * احرار * جمع حر مرد آزاده
و شریف * قوله بسا احرار آه * ای بسیار شده که شیوهٔ سپاهگری اختیار نموده بودند
بسبب دیدن تحقیر و ناقدردانی سرداران ترک نوکری گفته در زمرهٔ فقرا داخل شده
اند * قوله غریب آنکه آه * ای نادر آنکه مخاطب من اعنی خانخانان لایق این چنین
گفتگو بعلت عقل و فهم کامل خود نیست

— ۲۷ —

* تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته ابوالفضل آه *

دانستنی است که این نامه هنگامیکه شیخ از مرض صحت یافته بود مرقوم گشته * مستمند *
این لفظ مرکب از مست و مند است مست بمعنی غم و اندوه و مند بمعنی صاحب * قوله
مشتاق کرده است * ای مشتاق ظهور خیرخواهی غایبانه طرفین هستم * قوله از کم حوصلگی
خود آه * ای از حصول مسرت بجهت ظهور صحت خود که آن اقتضای کم حوصلگی است زیرا که
وصول بهجت از مژده عافیت و عروض رنج و الم بعلت لحوق مرض این هر دو از کم حوصلگی
است چه بلند حوصلگی آنست که این هر دو مرتبه مساوات داشته باشد پس می گوید که بسبب
کم حوصلگی خود بموجب زیادت استفسار شما که این استفسار بعلت فرط ملاطفت شما است جز
تخفیف مرض بیماری خود نمی نویسم * قوله چون مسرت خاطر آه * ای چون از اظهار خبر
صحت خود مسرت خاطر شما منظور است از اندوه و غم خواص و عوام روزگار که بر غم خاصه
خود بسبب وجود من سرو بازاری خود را تصور نموده غم و الم را لاحق حال خود دارند نمی
اندیشد * بزرگ زادهٔ قدسی نهاد * مراد از آن روح مقدس * پیر فاتر * مراد از آن
دنیا * قوله الهی تعالی * ای الهی ترحم بر تنگ حوصلگی من کرده از سه کار یک کار کن اول
اینکه روح مرا از تیرگی داری و محبت این دنیا و وجود تعلق دنیاوی رهائی عطا فرما دوم
آنکه یا مرا [illegible] سوم آنکه یا مرا [illegible] گوشه نشینی بر ده [illegible] * قوله درین چهره گاه
این بیت آن راه یافته آه * ای که درین دو بیت این بیت آن [illegible]

و درست و تیز کننده نفس سرکش خود فرید الدین عطار بر خلاف نفس اماره در دل
من می گنزرد * قدس سره * درست و تنگ شود حال پوشیده او در قهر با خدای تعالی یعنی
معاملهٔ او با خدای تعالی خوب شود * قوله هزار بار حرم و کوزه آه * یعنی هزار بار هم چو
شراب مرا گاهی در خم وگاهی در کوزه کرده اند یعنی با تبادل حالات و نزول حادثات
مرا متنبه ساخته اند و بار ها پیش من منافع و فوائد مرگ ظاهر کرده اما عجب است که هنوز هم چو
شراب تلخی مزاج من که عبارت از محبت دنیا و نفرت از مرگ است نرفته و به نسخهٔ مطبوعه لفظ تلخ
در اول مصراع زائد طبع شده * قوله و هرگاه دل حیران آه * ای هرگاه فطرت خود را متعلق
بدنیا یافته به جهت تکمیل نفس و وجود خود مائل بطرف ترک دنیا می شوم طبیعت محیر خود را که
در هوا و هوس مستغرق است باین بیت خوشحال می سازم * قوله آفرینش آه * ای هرگاه
پیدایش که عمده ترین اشیا ست نثار سر تو شده پس تو مانند فرومایگان از ان منتفع
مشو یعنی بسبب مداخات هوا و هوس تو از خلقت خود منتفع مشو بلکه خلقت و پیدایش
خود را بغایات تحصیل حسنات کامیاب گردان * قوله اگرچه مجملا آه * ای اگرچه بر سبیل اجمال
میدانم که از عمر حقل خود تعلقات و آلام جسمی را مانع سرزنش درستی نفس خود
نداشته سخنان خود را منحصر در بهبودی و فلاح خلایق وصلاح نفس خود خواهند داشت لیکن
کثرت محبت من طالب تفصیل تمام آن سخنان است و بعد لفظ جسمی لفظ را در متن نسخهٔ
مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت فقط

※ تشریح نامه که بخانخانان قدر بریافته عاشق آمد *

باید دانست که این نامه ایست متضمن اظهار شکوه و شکایت در باب نرسیدن نامجات
از طرف خانخانان مع ارقام شوق و نصایح تلخی آمیز * قوله عاشق معشوق مزاج آه * عاشق
خود را باعتبار بر داشت ناز و بی پروائی خانخانان که دستور عاشقان است گفته و معشوق
خود را بلحاظ تنگ مزاجی و زود رنجی که خصلت معشوقان است قرار داده * قوله معشوق عاشق

عاشق خود آه * این اشاره بطرف عاشقان است که معشوق دیگران و عاشق خود است و در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ دارد واو زاید طبع شده * قوله از عالم طبیعت آه * ای از مقتضای طبیعت که از ان به من ورآزار ام بجهت آنکه هرچه طبیعی است ظهور آن لابد است پس آزار و رنج دران بیجا است و نه بی طلب من از من عذر خواه زیرا که امر حقی را قصور من تصور ایمی فرماید که عذر از من طلبد * میرزا * زائده میر و میر بمعنی سردار است * قوله میرزا طبیعت آه * ای بی باک و بی پروا طبیعت شما بشرط آنکه قاصد ما بیاید تا خبر شما بمن برساند * بارک الله * ای سبحان الله و عجب است درین شیوهٔ غفلت شما این طور آزردگی گفته * قوله باز کشادم آه * ای باز باظهار نصائح و پند بطرف دوستی آنان که در مرض غفلت و غرور مبتلا اند متوجه شوم * قوله داروی تلخش آه * تلخی کاسنی را گویند برای اینکه تلخ می شود و این بها اشاره ازان بدار وی تلخ است ای او را داروی تلخ که عبارت از نصیحت است بدهم * قوله و آنکه خوشامد آه * یعنی و آنکس که داروی شیرین ثابت کند آن غیر پیش من هست لیکن شکر خلل تب را دور نمی کند پس این نصیحت من مثل داروی تلخ است که برای رفع مرض عیوب نفس بسیار مفید و خوشامد و خاطر داری همچو شکر است که بظاهر خوش نما است و به باطن هیچ فائده ندارد * قوله این صبح آه * ای و این صبح که دریاد شما بیهوش و مست هستم باین بیت بسیار مست می شوم * قوله خم خم آه * باید دانست که دستور فارسیان است که چون می خواهند که کثرت چیزی بیان کنند آنوقت لفظی را که مناسب آن چیز باشد مکرر می کنند چون خم خم و پیاله پیاله که این جا عرف ازان کثرت شراب منظور است و این هردو لفظ مناسبت با شراب هم دارد * قوله آن یکی آبستن آه * ای در دل شخصی امید عهدهٔ قضا جاگرفته و آن دیگری بذلت عهدهٔ کوتوالی راضی شده خواهش آن می کند یعنی هرکس بخیال خویش خبطی دارد * قوله نشهٔ این دو غم * ای ذوق وی روز و شوق امروز من شما را گرم ساز و بطرف ارقام خبر خیریت سرگرم نماید فقط

۲۱

* تشریح نامهٔ که نغما نغماذان بجواب نوشته اند از دهجان آه *

دانستنی است که این نامه را شیخ بعد حصول صحت خود در حالت ضعف مشعر اظهار نوشته‌اند که
در میان بیماری ناروند بود در ارقام فرموده * قوله ایزد جان بخش آه * ای ایزد بخشنده بحکمت
آنکه دیگر آثار موت دیده‌ام ملاقات باز یابم و بطرف عبادت او تعالی مائل شوم مراد که بگردن
اکثر مردم از کسان ناکاره و لائق دور کردن هستم مدت سه ماه و چند روز باشد که از مرض
مثل مرده ساخته باز در حالت زندگی آورده متوجه بطرف دور کردن ناتوانی من و دادن قوت
است امید که این بازگشت از عالم نیستی مرا باعث راه راست یافتن و موجب
راه راست نمودن شود. و لفظ کمری در بعض نسخهٔ مطبوعه بحرف تای مثناة غلط طبع شده بحرف
سین مهمله باید نوشت * قوله از انجا که آه * ای از انجا که بعلت غلبهٔ مرض و شدت بیماری
بیهوشی و بدحواسی لاحق شده مرگ من قریب الیقین بود و خاطر از تعلق باسباب و امورات دنیوی بود
روح را تحقیق بعضی امور صعب آخرت که در زمان صحت به مطالعهٔ کتب اخلاق معلوم نشده بود و
در جستجوی آن هزاران زحمت کشیده حالا بعلم الیقین همان بعضی امور کمال یافته‌ام بنابر این
معلوم می‌شود که این بازگشت از عالم مرگ موجب حصول بهشت و نعم آن شود * عالم کون *
دنیا * قوله چون دکاف در میان نیست آه * ای چون در میان ما و شما رسومات عرفیه
مثل ارسال رسل و رسائل نیست و ملاقات روحانی بطریق کمال است لهذا نمی‌خواستم
که حال این ناتوانی که مرا بسبب بیماری لاحق شده بشما نویسم * قوله آثار المتقدمین آه * یعنی
اثر و نشان و یادگار مردمان قدیم که پای بند رسومات بودند باید دانست که بجای لفظ اثر
لفظ آثار جهت کمال مشابهت خواجه کور با مردمان قدیم آورده * قوله استعداد خواهش
او آه * این تمه حال از جملهٔ ذاتی عطایک واقع شده یعنی خواهش او باعث این تحریر شد فقط

۳۰

* تشریح نامهٔ که بخانغمانان مرقوم گشته چهاردهم آه *

این نامه ایست متضمن اظهار بهجت و مسرت بسبب شنیدن خبر فتح قندهار وغیره و ترغیب

در ترغیب و تحریص خانخانان بطرف تسخیر تهته وغیره در جواب نامهٔ خانخانان که مشعر مژدهٔ فتح بود
* قوله که سالهای دراز آه * ای ذات پادشاه سالهای دراز آبادی بخشندهٔ خرابهٔ روزگار
باد و درین مصراع لفظ سال در متن نسخهٔ مطبوعه مکرر شده یکی را حک باید نمود * قوله بنظر تحسین
و احسان در آمد * ای نامهٔ والا منطوی اطلاع وقوع فتح قندهار بنظر تحسین شاه در آمد * آصفیا *
جمع صفی برگزیده * قوله امسال سال گل * ای امسال سال دولت و فرحت است
* قوله از ان باز آه * ای از انجا که از مدت پیدایش انسان کارهای مردمان نیک
نیت بخوب ترین وجوه صورت اتمام یافته است پس اگر آن نیک نیت و صاحب اخلاق را
چنین فتحها رو نماید چه عجب لیکن مرا که بر گنج بی شمار مطالب عالیه قدرت یافته ام از چنین مقاصد
محقره کی خرسندی می شود و یای لفظ خرسندی در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت
* استسقا * نام مرضی است که صاحب آن هرچند آب خورد تشنگی دفع نشود * قوله نمی گویم
که طبیعت من آه * ای نمی گویم که طبیعت من و یا سوداگر من که عبارت از همان طبیعت است
خوش نشده این کار شگرف را حقیر شمرده بلکه این فطرت عالی من با شما یک سخن از روی
بی اختیاری می گوید * رطل * وزن نیم من * کفاف * کافی * قوله ایزد جان بخش آه *
ای قسم خدا اگر من بفتح قندهار که از سعی و کوشش شما بظهور رسیده شاد و خرم شوم شما را
نشناخته باشم زیرا که از شما ظهور کارهای کلان و عظیم متیقن است * قوله امید که عنقریب
آه * ای امید که فوراً تهته را از قبضهٔ ظالمان پاک و بر ساخته بعزم گرفتن خراسان و فتح
ایران زمین قبضهٔ قندهار را شمهٔ از نتایج سفر خود دانند * قوله اگر بسیار مشتاق نباشند *
یعنی اگر بسبب بلند حوصلگی خود در بارهٔ گرفتن خراسان وغیره بسیار مشتاق نباشند تاهم از
تدبیر تسخیر آن غافل نبوده عرائض متضمن عزم یورش خراسان بدرگاه معلی ارسال دارند
و دوستان را باظهار کارهای نیکو کامیاب گردانند * قوله دولت خان را آه * ای
دولت خان را دوست میدارم نه بجهت آنکه خیرخواهی و هنر او نیکو شناخته ام بلکه صرف

یک مرتبه پیروی شما کرده او را دوست میدارم و یک مرتبه بعلت فرط محبت او با شما که در فهمیدن است او را دوست میدارم لهذا می خواهم که وقاره بردباری درویش شعار باشد و غرور سپاهی گری نه نمائی او را به بهمت نسازد باید دانست که دولت خان از افغانان شاهو خیل است اول چاکر خان اعظم خان میرزا عزیز کوکه جنت آشیانی بود چون عقل و کار آگاهی فراوان داشت در زمانیکه خواهر میرزا عزیز کوکه بخانخانان منسوب گردید خان اعظم او را بخانخانان سپردی بباید وی گوید که اگر ارادهٔ بلندداری وجای و خطاب پدری خواهی این مرد را عزیز و با عزت گهیدار پس ازان دولت خان سالهای دراز برفاقت خانخانان کارهای نمایان و عملهای شایان بجا می آورد و او در فیروز مندی گجرات که خان ممدوح در جلدوی آن بخطاب خانخانی عزت می یابد شریک غالب بوده و در مهم یورش تهته و یساق دکن خدمات پسندیدهٔ او زبان زد خلایق است و مشهور است است که در خدمت خانخانان به منصب هزاری رسیده بود که شاهزادهٔ سلطان دانیال برغبت تمام او را ملازم خود داشته به منصب دو هزاری ممتاز فرمود و هنگامیکه شاهزادهٔ سلطان دانیال از احمدنگر بادای تهنیت فتح اسیر بحضور سلطان می آید دولت خان را بکمک میرزا شاهرخ که پاسبانی آن مرزبوم بودی گذارد آخرش چهل و پنج از جلوس و سی هزار و نهم هجری بمرض قولنج در احمد نگر بساط هستی درمی پیچد و در شجاعت و بهادری یگانه و یکتای زمانه بوده است و در بهادری و دلیری او نقول عجیب و غریب منقول است چنانچه یکی ازان آنکه زمانیکه شیخ ابوالفضل مدار المهام امورات و مهات دکن شده بدکن رسید روزی در نزد خانخانان نشسته تقریباً گفت که شمشیر هندی در کتب می نویسند ما ندیده ایم دولت خان آن کنایه فهمیده شمشیر کشیده گفت که تیغ هندی این است اگر بر سرت زنم باورکنی خان خانان دستش گرفته بیرون آورد بعد ازان شیخ او را طلبیده در بر کشید و یک زنجیر فیل خلعت داده گفت که هرگز کنایه بخاطرم نبوده و غریب تر آنکه هنگامیکه شاهزادهٔ دانیال از خانخانان رنج خاطر بهم رسانید از

از اقتضای جوانی یکی از رفقای او باشش منشی خود اشاره کرد که وقتیکه خانخانان بیاید به طوری پهلو بزن که از قلعهٔ برهان پور که مشرف بدریای تپتی است پائین بیفتد چنانچه روزی این طور را با خانخانان ظاهر کرد نا اقفا قا خود ش قائم ماند لیکن دستار او از سر افتاد شاهزاده از روی تواضع خود بر خاسته دست خانخانان گرفت و عذر بسیار نمود و گفت که از حالت نشهٔ شما چنین اتفاق شده دولت خان دست در از کرده دستار شاهزاده بر داشته بر سر خانخانان نهاده بخانه اش در آورد * قوله ملا تقیا را آه * ای ملا تقیا را باید که بزور نفس خود را درست نموده غرور رگذارد و با طبقات انام اگر بالفعل صلح کردن نمی تواند مانع یک طور آشتی که ام است * قوله ملا شکیبی آه * ای ملا شکیبی بسبب هجوم خدمات غرور در سر دارد کاشکی این عیب در و نبودی تا زود تر معتبر گشتی فقط

* تشریح نامهٔ که بخانخانان نگارش یافته الله تعالی آه *

دانستنی است که این نامه ایست متضمن نصایح و اندرز در جواب نامهٔ خانخانان که مشتمل بر شکوه و شکایت اهل زمانه و استدعای ارسال نامجات بود * قوله سخت کرامت کناد * یعنی بسیار عطا کناد * قوله اگر در فرستادن نامها آه * پس شیخ در جواب همان شکوهٔ خانخانان می نویسد که در فرستادن نامجات بطرف شما که توقف از جانب من میرود این توقف قصداً است نه سبب آن توقف کثرت کارهای من است چنانچه فهمیده اید چه ارسال مکاتیب هرکس و ناکس می کند لهذا آنرا قصداً ترک کرده ام اما از طرف من هرگز در لوازم خیرخواهی غایبانه فروگذاشت نمی شود و بچطور فروگذاشت شود زیرا که آن خیرخواهی از لوازم خلقت من است نه از عادات طبیعت من است که دران فتوری واقع می شود * قوله چون دم پیش نسایم آه * ای چون ظاهراً محبت دلی از طرف شما بطرف من رسیدی آن وقت البته خاطرم را رغبت نوشتن خطوط زیاده تر می شد بنا بران امید که در نگاهداشت ارقام مکاتیب از طرف شما سستی نرود و مهالی من که بارقام خطوط پیش نهاد است و الای شما شده بخوبی

ظاهر شود * قوله عزیز من آه * می گوید ای عزیز من هندوستان را با این وسعت این بارت هزار
کس از بندگان پادشاهی که همراه همایون پادشاه بوده گرفتند * قوله بحرف و حکایت آه *
ای سخن مردم که می گوید از انجاکه غنیم فوج کثیر دارد به لشکر بسیار بک غنیم باید گرفت گوش
انداخته کار برخلاف آن لازم است * قوله آنچه در هر باب دوستان آه * ای در
هر مقدمه شما آنچه دوستان ظاهری شما کردن نمی تواند من آن را بجا آورده از اعمال دوستی
حقیقی خود مصدر در برآمد کار و بهبودی شما دادم * قوله ایزدی دوستان * بترکیب مقلوب
ای دوستان ایزدی که بمعنی دوستان جوانمرد و با مروت است * قوله چند روز پیچ *
ای چند روز تعاین خاطر داشتم در آنکه اندکی از داستان مردمی و جوانمردی دوستان خود یعنی از
عادات آنان بر نویسم شود که مرهمی بر خاطر افکار شما هم و این بیت مولوی روم را که کار
کنان قضا و قدر بمن یاد داده بودند سرمایهٔ تسکین شما سازد * پزشکی * طبابت * قوله لیکن
پزشکی نمودن بیمار آه * ای هر چندمی خواستم که حال عداوت دوستان نگاشته شما را تسکین دهم
لیکن به مصداق قول مشهور که رای العلیل علیل عقل مریض ناقص است پزشکی نمودن من بیمار
بر خاطر منفعت من دشواری آید یعنی از انجا که من خود مرد دام تسکین دادن من شما را چه مفید
خواهد شد * قوله تا آنکه گرامی نامه آه * ای در فکر تسلی شما بودم که نامهٔ شما مشعر رنج و الم آمد و دل
پریشان من دیگر شورشی یافت * قوله درین چنبر که محکم آه * ای درین فلک که مظبوط بندی
خانه ایست مرا نشان ده که کدام کس در آزار و مصیبت نیست * قوله نه در چنبر آه *
ای نه در چنبر سر را جدا و علیحده توان نمود و نه چنبر را از سر جدا توان کرد * قوله هر چند میدانم آه *
ای هر چند میدانم که بسبب تجربه و پاندحوصلگی خود از اقتضای طبیعت کوتاه و فغان است باز مانده
در آسایش زنم و براحت و مسرت گذرانم لیکن نه آن مرتبه پیدا کرده ام که از دیدن
گوناگون غم یکجهتان ناتجربه کار صابر شوم و چارهٔ آن کنم بهر حال تدبیر دفع غم و الم و تردد و تفکر
ما و شما پیش شماست از بیرون نه طلبند * قوله و آنچه از تجرد آه * ای آنچه از ترک نوکری

نوکری نوشته اند این خیال لازم فطرت بلند است لیکن درین روزها که انصاف معدوم است و سلطان زمان بسیار خوشامد طلب و بیهوده گویان گرم در فتنه و فساد اگرچندی دل نهاد خدمت و تعلق خود شوند نزدیک یقین است که بهر کیفیت این قیام آن خواهش بسر شود آما آمدن شما ازانجا بهر طور مناسب می دانم فقط

۳۲

تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته گردل آه

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که خانخانان متضمن شکایت نوشته بود * قوله گردل و هی آه * یعنی اگر خود را دلیر گردانم درین که از تو شکایت کنم درانصورت تو خوب میدانی که در چه غایت شکایت خواهم کرد * قوله ور پرده دری آه * ای اگر از قول من پرده دری تو نمیشد ازان کارها و خطاها که تو کرده حکایت و نقل کردمی * قوله هم یک روزی آه * یعنی اگر یک روز تو از غایت غفلت و بیهوشی و نادانی بر من خشم رانی پس درانصورت مرا مناسب است که هر کرده تو یکایک عیب گیرم یعنی هرگز این از من نخواهد شد بلکه بر ان تقدیر بجز خاموشی از من نخواهد شد * قوله ای عزیز من آه * یعنی ای عزیز من بیرنگی و اعجوبگی زمانه که و حال خود دارم من نادان آنرا چه قوت بیان کنم و تا کجا توانم گفت هرچه لائق گفتن بود بهر طور بشما بیان کردم و راز خود را نیز از شما پوشیده نداشتم * قوله و هرگاه به شما آه * یعنی هرگاه با شما هم خوش بد کننده باشم خشم با که رانم * قوله چون ایزد دیهسال آه * ای چون ایزد دلی هما مرا با محبت بسیار و خشم اندک آفریده است بنابران هنوز بهمین گفتار دل آویز خود در مقدمه شما مردمان در بار آشتی کردم و بادشاه را مهربان برحال شما هم چنان که بود بر قرار داشتم لهذا اشارا واجب است که زود خدمت بادشاه آئید * کاشت * ورنگی * ایرج پور * نام جائی * قوله ایرج پور بایشان آه * ای چون ایرج پور که سابق ازین در جاگیر شاهرخ میرزا بود و عنقریب بشما داده شده است ازانجا که با فعل شما با ینطرف می آئید لهذا مناسب آنست که تا ایام رسیدن شما بحضور شاه

ایرج پور بر شاهرخ مسلم باشد * قوله از انجا که خیریت آه * ای از انجا که بهبودی و خیریت شما می خواهم راجه بهرتیمس را که عامل ملک دکن خوب میداند بملازمت شما فرستاده سر رشتهٔ سخنی که بیان آن شما در تعلیم تدبیر گرفتن ملک دکن مرا واجب بودی کوتاه گردانیدم زیرا که راجهٔ موصوف همه حالات و احوال مردمان آنجا بخوبی میداند ازو دریافت خواهند کرد * قوله و نشنودن دیو افسانهای بیدلان آه * این جمله بر جملهٔ باید که فراخی حوصله معطوف است ای باید که فراخی حوصلهٔ خود و به نشنودن قصص بیهودهٔ نامردان و غیرهم همه کارها بخوبی انتظام می یابد و ملک دکن به قبضهٔ تصرف در می آید فقط

۳۳

※ تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته خاطر حقیقت آه ※

باید دانست که وقتیکه در ملک دکن آثار نافرمانی خانخانان از جاده اطاعت شاهی بظهور در پیوست بنابران شیخ این نامه متضمن نصایح و اندرزها رقم نموده * قوله چون گویم که دوستان آه * باید دانست که چونکه بالا خانخانان را اعز دوستان نوشته لهذا اینجا بقول چون گویم از آن انکار می کند و می گوید که اعز دوستان چون گویم که دوستان ناپدید اند زیرا که برای دعوی آنکه شما اعز دوستان من هستید وجود دوستان ضرور و حال آنکه دوستان مفقود اند خلاصه اینکه شیخ می فرماید که خاطر حقیقت پیرای مرا گرامی تر از نوید فتح خانخانان مطلبی نیست * قوله از انجا که آه * ای از انجا که بطرف نیک بینی و احوال ستودهٔ شما نظر من می افتد تصور فتح بسیار بسیار شادان می شوم و از ان بمشام دریافت من واقف اسرار و امورات جهان بوی دولت و اقبال شما می آید و لفظ بی قبل لفظ بر که در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده آنرا در متن باید نوشت * قوله الله تعالی آه * یعنی الله تعالی چنانچه شما را این توفیق کرامت فرموده که در وقت شادمانی عقل و دانش خود بجای می دارند امید که همچنان در وقت ظهور حادثه نیز شما خوشش کن خاطر خود گشته بهار بهجت که بی خزان است باشند یعنی همواره خوش و خرم باشند * قوله چه از قانون دان آه * یعنی هرگاه از تجویز طبیب مجازی حاذق که

که فی نفس الامر هیچ حقیقتی ندارد و دوای تلخ شیرین معلوم می شود از حکیم حقیقی که خداست
داروی تلخ که عبارت از نزول حوادث است ازین مرتبه چگونه کمتر تصور توان کرد یعنی
داروی تلخ او را از طریق اولی عذب و شیرین باید فهمید ٭ قوله و آنکه بیکبارگی آه ٭ ای آنکه
بعد از اختیار سکوت و مقدمات فرمان از سر نو گویا شدم سبب آن این است که سلطان
را نوشتن نامه متضمن بر از عزیز خان کوکهٔ خود فرموده پس مرا ناچار ازین هنگام ضرور افتاده
٭ قوله در جواب معرضات آه ٭ یعنی در جواب فرامین منطوی ناخوشی شاهی برای چه
اینقدر را اظهار خشم و ملال خودی کند و برای چه اینقدر سخن درازی کنند و چرا یکبارگی اخلاص
خود گذاشته مثال باعیان اطراف گشتهای مزاج بادشاه پسند سخن می کنند ٭ قوله دل
دوستدار آه ٭ یعنی دل من از بی اعتنائی و بی پروائی شما در رو آمد ٭ قوله بجز آنکه تقصیر شده
آه ٭ ای غیر از آنکه از من تقصیر شده چیزی دیگر بدرگاه نویسند ٭ قوله نسبت خاص آه ٭
ای محبت خاص شما بی اختیار مرا در گفتگو آورد ورنه من متحیر و مستغرق دریای حیرت را کی
خیال گفتگوی مخلوقات است ٭ قوله همه کل آه ٭ ای چون درستی وجود و عدم کارهای
عالم هر دو باختیار خداست پس من زیاده گو مغرور در کارها هیچ اختیار ندارم یعنی محض
وجود معطل ام پس صبر و تسلیم مناسب حال ماست فقط

۳۴

٭ تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته خاطر هوش آه ٭

این نامه ایست که شیخ منزلوی وجه عدم اظهار شوق خود و متضمن اظهار شکوه و شکایت بعلت
کم توجهی خانخانان بنسبت خود مرقوم نمود ٭ مقالات ظاهری و محاکات صوری ٭ مراد
از آن نامه ٭ حسن معنوی ٭ اخلاص دلی ٭ اقتضای لطف صوری ٭ خوشامد و عبارت
آرائی ٭ قوله خاطر هوشیارترین آه ٭ ای خاطر هوشیار من چگونه اجازت فرماید که قصه
تپش خود را که در مهاجرت شما بهم می رسد در نامه که اخلاص دلی و محبت معنوی آن را
از دارالملک مقتضیات خود که عبارت از اکتفا بر ملاقات روحانی و جزع و فزع نا کردن

در مفارقت ظاهری است اخراج نموده است اما نمایم زیراکه اگر همان قصهٔ پر غصهٔ سوزش قرین صدق است درین صورت راه خلاف زمانه که دو روئی کار اوست گرفته باشم و اگرچه ظاهری کنم کذب است قطع نظر از انکه در مجمع رموز دانان ملاء اعلی که عبارت از ملایک و انبیا است عقل خود را بی عزت و بی حرمت ساخته باشم بزرگزاده اصالت منش خود که مراد ازان نفس ناطقه و روح است تابع و مطیع دنیا کرده باشم پس ورد اظهارتش دو قباحت صریح موجود است بنابران خاطر من اجازت تحریر آن نمی دهد * قوله مجملا اگر آه * یعنی اند که اگر دل شما حسب عادت خود خواهان صحبت ظاهری من شده بود و باوجود حصول فرصت مرا طلب نفرموده اند ازان چه شکایت کنم لیکن بی اختیار بر صبر خود مدح کنده ام که باوجود فراوانی شوق چگونه ساکت ام * قوله و اگر عیاذا بالله آه * یعنی اگر خدا نخواسته مرا طلب نفرمودن شما مخالف شق اول که عبارت از صدق محبت مذکور بالا است بوده یعنی اگر سبب طلب نفرمودن شما صدق محبت که نزد آن مفارقت و وصال یکسان است نیست بلکه سبب آن رنجیدگی خاطر شما باشد پس در بی فهمی خود که شما را تا این زمان دوست حقیقی خود فهمیده بودم هم خود خود را عتاب کنده ام و هم عتاب کرده شدهٔ دیگران و اگر مخالف قسم ثانی که تعبیر ازان بکذب مذکور بالا توان کرد بوده یعنی شما که طلب نفرمودید اگر سبب آن صدق محبت شما که بهش آن ملاقات و مهاجرت برابر است هست پس درین صورت

در طلب نفرمودن هم شما ممدوح اید و هم من محمود ام

۳۵

* تشریح نامهٔ که بخانخانان مرقوم گشته ساقی آه *

این نامه ایست مشعر اظهار بهجت و مسرت بسبب ورود نامهٔ خانخانان مع ارقام دیگر حالات مردمان زمانه * قوله ساقی بیا آه * یعنی ای ساقی بیا و شراب آر زیراکه یار از رخ پرده برداشت پس این وقت شادی و بهجت است و چراغ خلوتیان باز روشن شد بسبب اینکه معشوق چهرهٔ خود که مثل آفتاب است وا نمود و مراد از یار این جا نامهٔ خانخانان

خانخانان است * قوله عیسی دمی آه * ای شخصی که دم و سخن آن مثل کلام حضرت عیسی علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام زنده کن مردگان و راحت رسان خستگان است خدا بفرستاد
واو بار غم من برداشت و این جا هم مقصود از رسیدن نامهٔ مذکور است * قوله
بحسب بوی معنی * ای مسرت اول اینکه نامهٔ شما بوی محبت دلی شما به مشام من رسانید
* قوله سرانجام شد * ای بسبب محبت دلی مذکور بهترین غذای جانی آماده شد * قوله آزردگی
عنصری را آه * ای همان نامه برای نادرستی مزاج من تریاکی ظاهر شد * قوله سیوم مژده آه *
ای سیوم مسرت آنکه همان نامه مژدهٔ آمدن فیروزی آورد و ازان نوید قوت و تندرستی
دل خود شنیدم * قوله چهارم آه * ای خوشنودی چهارم آنکه شما را باز خدمت دکن پادشاه
اجازت ارزانی فرمود و این خدمت جهت حصول نیک نامی وغیره در حق شما مقدمه و وسیله
گشت * قوله چنانچه درهمان آه * ای چنانچه در عالم آخرت برگزیده تر یاور و مددگار آدمی
خوهای چهارگانه را که عبارت از حکمت و عفت و شجاعت و عدالت است برشمارند همچنان
درباره وصول مقاصد دلی درین عالم نیز از نام و ننگ مددگاری بهتر چه گویم بلکه برابر و
نظیر آن نمی پندارند * قوله همواره خاطر آه * ای همواره خاطر پادشاه ازان صدمهٔ نالایق
که در شکست جنگ دکن بشما رسیده بود آزرده بود * قوله آن نکوهیده نقش آه *
ای آن بدنامی و گزند که سابق ازین در هزیمت دکن عاید حال شما شده بود دور شود و خاطر
پادشاه ازین غم خلاصی یابد * آوا * مخفف آواز ست * قوله پنجم زمان خود رائی *
ظاهرا عبارت خود رائی در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن خود آرائی که عبارت
از مقابله و مجادله است باید نوشت یعنی پنجم آنکه زمان مقابله و مجادله را که آن نه موافق
ضمیر ظاهر شده بود پیام تمام شدن آمد و باطن سنجیدهٔ من آواز راحت شنید * قوله
ای هم زبان من آه * یعنی ای یار موافق من چگویم و چه ادا سازم من تدبیر کاری می کنم و تمام
ساز خواهش خلاف آن کاری کند و باوجود این معنی کج آهنگی های کوته اندیشان و کارهای

عجیب و غریب دنیاداران و بدذاتی مردم این بوم هم هست * ناهی * ناهجو و مذمت * قوله هنگام شناگستری آه * ای هنگام ثنااست زیراکه باوجود اجتماع مفسد آن و بدذاتان ایزدی مهمال از گرندزمانه خلاص بخشید * قوله واگرگذشته بیاد آید آه * ای اگرذکرتکالیف ورنجهای گذشته درین ایام عیش و عشرت برزبان آورده شود در حمد ایزدی خللی واقع شده باشد ومانندی وانشان کوی ضلالت بیهوده گوشوم * قوله وآنکه کمترین آه * ای سوای پنج مسرت های مذکور مسرتیست دیگر آنکه مراپادشاه وقت از دکن طلب فرموده بحضور خودمی طلبد پس این مژده برتر از آنگونه درین پنج بهجت و شادی مذکور برشمارم و ستم نام برنهم زیراکه این دولتی است بی انتها و نعمتی است بی پایان و در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ دولتی حرف کاف علت فروگذاشت شده باید نوشت * قوله از چگونگی احوال آه * ای از کیفیت حال صحت شما می پرسم فقط

۳۶

* تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریریافته از چگونگی آید *

* قوله صادق خان * باید دانست که خان مذکور ولد آقا طاهر وصلی مخلص بن محمد شرف هجری برادرزاده و داماد اعتماد الدوله طهرانی است در سال اول از جلوس شاه اکبر بهمراهی شاهزادگان بدولت ملازمت بهره می اندوزد و بجالی مرتبه و منصب چارهزاری و علم که قبل ازین اورا درین خاندان بود سرفرازی شود و باز بخدمت بخشی گری و عطای قلم مرصع عزت می یابد و سال ششم از جلوس نهم ربیع الاول سنه هزار و چهل هجری طایر روح برفتوحش از قفس جسم پروازی کند * قوله دوستان فدوی آه * و دوستان موصوف فدوی صفت آن ای دوستان مخلص شما فلان و فلان چه از مقام باطن و چه از راه ظاهر باهم خود یکی بوده محبت و صحبت شما میخواهند

۳۷

* تشریح نامهٔ که بخانخانان مرقوم گشته الله باشد از د *

این نامه ایست که وقت بیماری خانخانان متضمن مواعظ و اندرز درباب تسلی و تشفی او

او تحریر یافته * قوله الله با شما است آه * ای الله مددگار شما است نه ازان حیثیت که
در علم و دانش او در آمده اید بل ازان جهت که در پی خوشنودی او قصد دارید و پسندیده
ترین نشانهای بقا و دوام اقبال و ثروت شما آنست که دل اولیا و عارفان را بطرف
تندرستی بدن و درستی سیرت شما متوجه می بینم پس درین صورت باید که از نادرستی چند
روزهٔ مزاج خود رنجیده نباشند که تنها سبب مرض را بر تغیر غذا و به اختلافات اربعه که عبارت
از صفرا و سودا و بلغم و خون است نه نهاده سبب حقیقی آن مرض خدای جهان آفرین را دانند
* قرابادین * کتاب طب که در نسخه های مرکب باشد * قوله معالجهٔ آن را منحصر آه * یعنی علاج آنرا
موقوف در قرابادین طبیبان بدن نه نهاده اند که معجون روحانی طبیبان نفس ناطقه را که
عبارت از نصیحت و اندرز خداشناسان و عارفان است بعمل آورده بکار درست
فطرت خود مشغول شوند و اول گام راه کار درستی نفس سررشتهٔ محاسبهٔ اوقات
شبا روز خود را اداز کردن و نهاد کردن است یعنی حساب گفتار و کردار شبینه و
روزینهٔ خود را سبب اول درستی نفس خویش دانند فقط

۳۸

* تشریح نامهٔ که بخانخانان نگارش یافت در اشتیاق آه *

باید دانست که این نامه وقت ظهور ناخوشی خانخانان از طرف شیخ مرقوم گشته * قوله دعا
از جانب فطرت آه * ای دعاء عرض من از جانب بیمار پرسی ایشان بود که بسبب نیکی و پاکیزگی
خویش بطرف بدیهای مردمان نظر نمی کند و اغماض را شعار خود می سازد قبول کن
* قوله اگر درین دو روز آه * ای اگر درین مدت شمارا فکر درستی نفس امارهٔ
خود از پرسیدن حال آشنایان حقیقی باز داشته است پس این فکر مبارکباد و نه بزودی
ایزد تعالی شمارا قدرت باز گشت و ندامت از ناپرسیدن احوال دوستان دهاد
* قوله غریب در وطن آه * یعنی مسافر و رنجیده در زاد و بوم خویش * قوله رنجور
و پریشان مطمئن * یعنی در باطن رنجور و بظاهر شادان * قوله آرزو گذار

آه * ای شهوت بگذار و نفس امارهٔ خود را بکش تا خدا را بر تو رحم آید * قوله آزمودی آه * ای دریافتی که برای رحم خدا ترک آرزو ضروری است * قوله گفت رنج احمقی آه * ای حماقت قهر و غضب خدا است و رنج کوری به نسبت رنج حماقت مهربانی خدا است * قوله ابتلا رنجی آه * ای مصیبت و تکلیف رنجی است که او رحم بر مصیبت زده آورد یعنی آخر آن براحت مبدل می شود و احمقی رنجی است که تا آخر هلاک کند فقط

* تشریح نامهٔ که بیغانخانان نگارش یافته بر و زاد *

این نامه در باب اظهار شوق و شکایت در مقدمهٔ عدم ارسال رسل و رسائل ارقام یافته * قوله با دل بس نیامده آه * ای با دل خود که مشتاق ملاقات شما است بس نیامده تابع طبیعت که اقتضای آن بی صبری است شده می خواست که محبت دلی و معنوی را گذاشته اظهار محبت ظاهری و صوری کند باری شکر خدا که این آرزوی مضطربانه بظهور نیامده * قوله این آهنگ باطن آه * ای این بیان تعلق خاطر و شوق دل من نه بجهت سرور و آمدن شما که بزرگ در مرتبه و کوچک در مزاج اند هست بلکه آویزش خاطر من برای اندوه نرسیدن رسل و رسائل شما است که سابق ازین می فرستادید اگرچه این معنی از نیک نیتی و صفائی باطنی بسیار دور است اما در میان دنیاداران رسمی است پسندیده * قوله از محاسبهٔ زمان بیداری آه * ای به جهت محاسبهٔ زمان بیداری بالفعل و زمان خواب حال بطرف روزنامچهٔ گذشته و آینده نظر انداختن ضروریست زیرا که اگر از اتفاق به نسبت سابق زمان زمان خواب و بیداری حال بد باشد درست باید نمود * قوله از اسباب هوش ربای آه * ای از مکر و تکلف اسباب دنیاوی که مغرور کن آدمی است احتراز لازم دانسته پاس فراخی حوصلهٔ خود که پیش آن دنیا و هرچه دران است هیچ است باید داشت فقط

* تشریح نامهٔ که بیغانخانان ارقام یافته تو نگرتی آید *

این نامهٔ در وقت بیماری خانخانان در باب عیادت و تشفی مرقوم گشته * خانواده *

خاندان * قوله آن پی پردهٔ راه برندهٔ ملک معنی * ای آن آشنای ملک معنی و نه آگاه از
حقیقت راه ملک معنی * قوله امشب از سواد آه * ای وقت ملاقات امشب از
رنگ وطرز پیشانی شما گرانی جسم و رنجیدگی باطن شما معلوم شده بود هرچند میدانستم که آن
گرانی و غیره باندک پرهیز جسمانی و تقلیلی از دریافت و درستی نفسانی تا این زمان دور
شده باشد اما * اِحْيَاءً لَهُمْ اِسْمِ الظَّاهِرَةِ * ای جهت ادای اسم ظاهری که عبارت از
بیمار پرسی است نوشتن این دو کلمه ایذاده خوروشدان کن شما گردیدم فقط

۱۴

* تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته الله تعالی آه *

این نامه ایست متضمن استدعای ارسال نامجات وقتی که خانخانان بسبب رنجش خاطر خود خط
وکتابت موقوف نموده بود تحریر یافته * قوله از بی ملاحظگیهای ترکانه * ای الله تعالی از ظلم و
ستم معشوقانه شمار اگاهی داد تا مغلوب طبیعت خود و شورش افزای عاشقان نگردید و بسین
نسخهٔ مطبوعه از لفظ زمان حرف نون فروگذاشت شده باید نوشت * مدبر * بد بخت * مقبل *
نیک بخت وصاحب اقبال * قوله احتیاط کامل آه * ای احتیاط کامل و بی پروائی بسیار که مراد در
نوشتن خطوط شما بود مغلوب طبیعت من که بالواره مقتضی ارقام خطوط شما بود شده مراد در
خواهش بیهودهٔ خطوط نویسی سرگرم ساخته * قوله مجبور استعداد آه * شیخ به نسبت
خود میفرماید می گوید که از انجا که شخصی بی استعداد و نالیاقت را زبان کوته و دست بریده
وپای شکسته باید پس خود را می گوید که بیهوده محروش وباخموشی هم آغوش باش فقط

۲

* تشریح نامهٔ که بخانخانان مرقوم گشته الله تعالی قرین آه *

وانسمنی است که این نامه وقتی تحریر یافته که خانخانان بطرف دکن همراه شاهزاده بود واز
شاهزاده وغیره آزرده شده اراده بغاوت و آمدن دار السلطنت داشت پس شیخ
این خط جهت تالیف وسازگاری او می نویسد * قوله حرف دوستی سپری گردد * ای امریکه
مظهر دوستی است از طرف من بیان نگردد * قوله ای عزیز آه * شیخ ازین جا آغاز اظهار

مقدمات دوستی می‌کند و می‌گوید که آدمی زاد از گمان فاسد خود و بسبب بیهوده گوئی و
دز علاقه بودن سخن‌ها از آن سالگاره و غیرهم و بعلت دیدن بدکاری عامهٔ خلایق و ملحوظ نمودن داستانهای
فرومایگان که بجهت عدم امتیاز مردمان یا بسبب نیک اختری خود به نیکان مشابهت پیدا کرده‌اند
به تخیلات بیع که مراد از آن بکبره غرور و بغاوت و نافرمانی از حکم آقایان است فردی شود
پس مناسب که درین وقت تأمل و تفکر کنید حقیقت حصول و خوابی حال سابق خود که قبل
از ملازمت پادشاه بود و عزت و حرمت زمانه حال خود که بعلت قدمبوسی بندگان شاه حاصل
نموده‌اند دریافته اگر منحرف می‌گردیدن از تخیلات مذکوره یابند بسیار بهتر پس اگر این امور را ملحوظ
نساخته از عزم خود برنگردند مناسب است که در گروهٔ که ترتیب جای فرد کش شما واقع است
توقف نمودن پیرایهٔ دولت خود شمرند * قوله خود از بیرنگی آه * ای من خود از تغیر و
تبدل حال مردمان زمانه آنقدر رنج دارم که قلم به تحریر آن یاوری تواند کرد باوجود آنکه عرف
تخیال گرد آوری و خبرگیری عاجز و محتاج بار تعلق بعهدهٔ وزارت بر دوش دارم و فقط
به نیت درستی امور عاجزان تعلق بدنیا اختیار کرده‌ام و نه هم چو دیگران بهوا و حرص در زمرهٔ
دنیاداران در آمده‌ام * قوله اگرچه میدانم آه * ای اگرچه میدانم که هرقدر که زمانه انقلابات
و تغیرات و کارهای عجیب در پیش دارد نمی‌دانم با این همه به تکلف و به زور حرف می‌سرایم
و سخن مهملت آمیز می‌گویم زیرا که شما را در اندیشهٔ تباه که عبارت از همان تخیلات مذکوره
است می‌بینم و حرف واو در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ اگر فروگذاشت شده باید نوشت * قوله
بهرحال اگر زمانه آه * ای بهرطور اگر زمانه از گرفه خود امان دهد و موافقت کند بدون تکلیف
سفر و مشقت تلاش از فکر و تلاش اول نشان مقصود دیده‌ام پس باین لحاظ می‌توانم شد که
توفیق سرزنش و ملامت نفس امارهٔ خود از جانب خدا یافته بر شاهراه امور یکه کردن آن
فرض و ضرور است مثل امورات حسنه واشته‌ایم و گرنه شاید دیده زیبه که مطالعهٔ
ادراک داستانهای احیاء العلوم به مقتضای سعادت ذاتی من چاره گری نفس بد اندیش من

من فرماید و حالا بهتر او رزبان خود را از بیهوده گوئی و دل را از بغض و غیره نگاه بانی می کند شاید که از ین خصلت این راه پر خطر دینی بخیریت و عافیت سپری و طی گردد * قوله از مهمات دینوی آه * ای از انجام مهمات دینوی حسب مضامین فرامین که بیان مضامین در رسائل من نوشته می شود اکتفا نموده خموشی می کنم * قوله همه مردم آه * ای همه مردم را یک طور خیال کردن و با تصور خود بطور خصم پیش نیامدن و عیوب خود ندیدن مناسب و لائق نیست فقط

* تشریح نامهٔ که بخانخانان تحریر یافته نامهٔ دوستی آه *

باید دانست که این نامه ایست متضمن اموراتیکه از ان رفع شکایت خانخانان گردد در جواب نامهٔ شکایت آمیز خان موصوف * قوله نامهٔ دوستی و حرف یگانگی * درین قول به نسخهٔ مطبوعه لفظ یگانگی بجای بیگانگی غلط طبع شده چنانچه برین معنی قول طبیعت خام آه دلیلی است روشن کما لایخفی یعنی بظاهر نامهٔ دوستی و در باطن حرف بیگانگی شما نشاط افزای من شد * شگرف کاری روزگار * بوقلمونی و نیرنگی روزگار * قوله طبیعت خام سرتهی مغز آه * هر دو لفظ طبیعت و خام را بتوالی اضافت ای طبیعت خام سرتهی مغز باید خواند فی الجمله می گوید که خط شما موجب مسرت من شد و لیکن طبیعت خام سرتهی مغز من که بنظر دیرین حقوق صحبت و رسائی ذهن و فهم و دیگر اوصاف شما آرزو داد و سر داشت بمطالعهٔ آن غمزده گشت * قوله خطهای مردم آه * ای شما در خط خود نوشته بودید که مردمان نوج را نه غلبیده ام حالانکه خطهای مردم که نوشته اند که با طالب خانخانان رفته ایم حاضر است * قوله آنچه در باب تغیر جاگیر آه * ای آنچه در باب تغیر جاگیر مردمانیکه به استقبال و پیشوائی شما رفته بودند رقم پذیر کرده اید موجود است * سرباری * بر وزن سرکاری باراندک که بر بار بزرگ نهند * قوله و توقف بیجا نمودن آه * ای توقف بیجا نمودن شما در میان راه خصوصا در برهان پور سرباری است بر بارهای بزرگ دیگر یعنی این رنج است بر رنجهای بسیار کاه دیگر * قوله هرگاه باوجود مثل شما آه * ای هرگاه با وصف

بودن مثل شما در میان فوج آنجا چنین درهمگی و خلل در رسیدن فوج و غیره نزد ما رو نماید پس باید که کدام شخص برنجم و کرا نفرین کنم * قوله و توقع کم آزاری آه * ای توقع کم آزاری از مردمان زمانه در سر من نیست تا که از دیدن اندک خلاف طبع خود از آنها رنجیده شوم امّا اگر هزار یک این خلاف طبع که از مردمان زمانه می بینم اگر از شما می بینم با وجود آنکه یقین می دانم که این رنج و خلاف طبع که به نسبت من ظاهر شده بقضا و تقدیر الهی است و شما را اصلاً دران دخل نیست تاهم از شما آزرده و رنجیده می شوم و درین اضطرار با نفس خود در تسلیه و تسکین کافی نمی شوم و بس نمی آیم * قوله و آن دعوی های پیشین آه * باید دانست که خانخانان اکثر وقت تجرد و هنگام گوشه نشینی شیخ را برای مداخلت در امورات خود تحریص و ترغیب می نمود و شیخ عذر عجز و بی سلیقگی خود در امورات دنیا در پیش آورده دخل نمی کرد و انکار بسیار ظاهر می نمود پس شیخ باین قول این معنی را بخانخانان یاد می دهاند و می نویسد که از شما چشم داشت آنست که به مقتضای عادت قدیم خود بی مشورت من معامله نکنند و کاری بعمل نیارند * قوله آن چنان که نگاشته اند آه * ای آنچه بدون اجازت من تغیر جاگیر و غیره کرده نگاشته اند در مقابلهٔ آن بشما چه ملامت باید کرد * قوله و آنکه در ابرای ذمه آه * ای آنکه ابرای ذمهٔ خود به مقدمهٔ وقوع هرج و مرج در فوج کشی بطرف غنیم وجوه معقول نوشته اید فی الحقیقت سخن همان است که نوشته اید لیکن ازین ابرای شما چه سود زیرا که فعل شما با قول شما موافقتی ندارد * پیوسته برهان پور * متصل برهان پور * قوله بموجب طلب ایشان آه * ای کسان لشکر شاهی بموجب طلب شما بطرف لشکر شما رفتند چنانچه نوشتهٔ شما که سابق ازین نزد من فرستاده اند حاضر است و تفصیل مردم را علیحده نوشته فرستاده اید و دران نوشته اید که همه درین خدمت شریک من بودند و الا از من تنها چه آید و چه خیزد * شاه گده * نام مقامیست * آزرمی * سختی * روا دارد * آمد و شد خلق بشتابی * قوله چون در شاه گده آه * ای خود شما

نوشته اید که چون در شاه گده فوج را توقف بسیار شد و غنیم بدیدن کمی فوج شوخی و سختی
پیش گرفت ناچار همه فوج را از شاه گده طلبیده خود آهسته آهسته جانب احمد نگر روانه
شدم و در اثنای راه ردوار و مردم فوج من در میان آمد سبب موجود شدن این مردم چون
خزانه همراه داشتم خواستم که بهمین مردم پیش روم و بر غنیم حمله نمایم چون امر بادشاه در باب
ممانعت جنگ و نیز نوشتهٔ شما دران باب بی در پی رسید ازان عزیمت باز آمدم و خاطر مقدس
شاهزاده را که خواهش توقف در جنگ داشت مقدم داشتم و نتیجهٔ ممانعت شاه و شما و ثمرهٔ
خوشنودی شاهزاده که روداد آنست که آوازهٔ تغیر و انتشار لشکر در میان آمد و مردم فوج را
درهمی و برهمی شکرف و بسیار روی داد و بجای تغیر تغیر در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده ظاهرا غلط است
تغیر باید نوشت ⁂ خالصات ⁂ جمع خالصه خاصه و بیامیخته از چیزی و در اصطلاح به معنی زمین و مالیکه
مخصوص و مملوک حاکم شود ⁂ قوله و آنکه نوشته اند که خالصات شاهزاده آه * ای آنکه نوشته اند
که خالصات شاهزاده عاید نوساید هیچیک ازان معلوم من نشد پس مناسب آنست
که اولا اطلاع ازان دهند که آن چیزها در خالصهٔ شاهزاده هست یا نیست و بعد ازان که بودن
آنچیزها از خالصه ثابت شود در اسباب با من مشورتی هم باید نمود ⁂ قوله تغیر کردنی آه ⁂
ای تغیر کردنی و لائق تبدیل بسیار چیز اند اما در وقت مناسب و از راه فهمیدگی خواهد شد
⁂ احدی * از قسم سپاهی است که در خانهٔ خود نشسته شاهره و روزینه از طرف بادشاه
می خورد و وقت مهم و ضرورت طلو رسرا ول و محصل و غیره هر جا که می رود بدون حصول
مقصود از انجا حرکت نمی کند و بر نمی خیزد * قوله عجب تر آنکه آه * ای عجب تر آنکه شما
نوشته اید که در حقیقت فرستادن احدی بطرف شهر بجهت آوردن بیلدار و غیره بوده و از
خارج معلوم شد که برای آوردن اسیران زندان فرستاده اند پس اگر بجهت گرفتن و آوردن
اسیران این کار بوده خود چه لایق بود ⁂ قوله و اگر بجهت احمد نگر است * ای اگر گرفتن
اسیران بجهت کشایش احمد نگر است سابق بهتر و مناسب بود حالا که ازان فراغت

حاصل شده کایف بیجا چرا * قوله راست نامه دلخواه آه * بطور طعن می گوید که دوست
همه دلخواه شما سرانجام خواهد یافت و برای همین کار جاگیر خزانه بادشاه موجود است
زود تر درین جا آید و این کار خفیف را که برای آن رفته اند از پیش برند * قوله و اگر من
باشیم آه * یعنی اگر بجای شما من در انجا باشم خود بوقوف من نالایق شایستگی سامان آنجا
هم توان نمود الا خواجه ابوالحسن که چنین است شایستگی سامان آنجا می تواند نمود * قوله
آنکه تا رسیدن رایات ظفر اثر آه * ای آنکه تا رسیدن بادشاه درین جا امر عالی و پروانهٔ
مسلم داشت عهده های مفوضه و پروانهٔ مسلم داشت خدمات مقرره را از مردمان فرستا
من ممنون شدم زیرا که همه عهده داران بالفعل متردد و متفکر بودند حالا نوعی خاطر جمعی آنها
بظهور رسید * قوله آنچه در باب باز کشیدن فقرهٔ چند آه * ای آنچه بطور عادت قدیم
خود در باب ارقام فقرهٔ چند متضمن نصائح و مواعظ دوستانه نوشته اند از انجا که این معنی یاد
از خلقت قدیم و عادت مستقیم شما داده طبیعت من فربهی و خوشی یافت ای برادر حالا با خود
از دوستی گذشته ایم و بسبب پیری و ضعف نزدیک ناامیدی و یاس سیر و گلگشت می شود
مثل مشهور است پیر خود درمانده شفاعت کرا خواهد کرد بالفعل همگی تکاپو و فکر در نفع خود
می رود برای اینکه باری اگر درین آشوب و فتنه گاه گیتی از نیکو بازرگان باشم غنیمت است
* دلاویز سخنان * بترکیب مقلوب ای سخنان دل آویز * و آنکه در باب استحکام
مواد آه * دانستنی است که درمیان خانخانان و شیخ ناچاقی و شکررنجی بود خانخانان در خط
خود سخنان دل آویز در مادهٔ صفائی و رفع آن کدورت تحریر فرمود پس شیخ در جواب آن
می نویسد که هرگاه جویائی استحکام محبت در خیال شما باشد و آن بخوبی شود از ان چه بهتر خصوصا
بامثل منی که چنین و چنان است * قوله خاصه که خرخشه آه * یعنی خصوصا بالفعل
که عتاب شاهی که بر من بود از میان برافتاد درینوقت بطریق اولی صفائی طرفین
مناسب است * قوله دیر ترک آه * کاف درین زاید است چون در فراترک

فرا تر که صرف در من فراتر مقصود است * قوله در میان کند * یعنی بیان کند
* قوله حالا مردمان دو دله اند آه * ای مردمان توجه مرد واند و مراد و کان دار یعنی اهل
طمع خیال می کنند لعنت بر دو کان دار * قوله در ین مدت که این جا بوده ام آه * ای
درین مدت ملازمت شاه هر قدر که فهمیدگی حاصل کرده ام آنرا بگویم و رخصت شوم و
در صورت رخصت من تغیر و تبدیل حسب دلخواه شما می شود و مردم ملازم شما پراگنده
نخواهند شد و بامید بهبودی و ترقی سرگرمی و محنت خواهند مود * قوله تها تها هم بحال آه *
ای این تها تها بر قرار و بحال خود بود پراگندگی مردم و ضائع شدن رعایا که بدرگاه نوشته اند
دروغ بنداشتم و بعد تحقیق به ثبوت رسید که رفتن مردم از همین تغیر شوم شما در میان آمده بود
* قوله و آنکه بطلب خواجه آه * ای آنکه بطلب خواجه پسر کارندهٔ شما امر عالی صادر شده بود
از انجا که بفرستادن یکی ازین خواجه و پدر او بر بادی شکر یکه نزد من است متصور بود لهذا
فرستادن او تجویز نکردم * قوله اکنون آه * ای بالفعل تا آمدن شاهزاده وغیره یا تا
آنکه من خود ملاقات شما نموده با ینطرف رخصت شوم درین جا خواجه مذکور همه مراتب
دل نشین مردمان کند فقط

* تشریح نامهٔ که به خانخانان مرقوم گشته ایزد توانا آه *

* قوله خیرخواه حقیقی * این جا مراد از ان شیخ * قوله نگرانی عظیم آه * ای انتظار بسیار
دارم در آنکه همراهان شما و خاطر شما چگونه است * قوله کم وقتی باشد آه * ای اکثر اوقات
بیاد شما می گذرد و آن وقت کم است که در یاد شما نمی گذرد فقط

* تشریح نامهٔ باعظم خان کوکلتاش نگارش افتد الله آه *

این نامه ایست متضمن معذرت در باب عدم ارسال رسل و رسائل و منطوی بر نصایح و
مواعظ و تحریص خان مذکور بطرف توجه انتظام گجرات وغیره * وعامت * بدی * یکبال * پیمانه
* سرخوش * خوش حال و فارغ البال و مست * مقدمات نفس الامریه * مقدمات

و اسرار واقعی * قوله سلسلهٔ محبت گسسته دارند آه * ای از انجه شما ارسال رسایل
و رسائل نمی کنید ازین جهت مرا خوش نمی آید که ابتداء من این راه ارسال نامجات را
روان سازم که مبادا این ارقام من از فساد زمانه و زمانیان محمول و متصور بر اغراض
دنیوی من شود و نیز وجه دیگر عدم نوشتن نامجات ابتداء آنکه چون من بعنایت ایزدی آهنگ
آن دارم که در سلک پای بندان رسوم روزگار که با دل آلوده از بغض و عداوت زبان
بر نگار را از اظهار دوستی و محبت دارند منسلک نباشم * قوله با وجود آن نسبت *
ای همان نسبت ملازمت یک سرکار * گرفتاران رسم و عادت * مقیدان رسم و عادات
دنیاوی * حکم عالی * حکم بادشاهی * عقدهٔ مقصود * مراد ازان این جا صفائی و محبت
طرفین * قوله خاطر خود را از مقدمات وحشت آمیز آه * ای خاطر خود را از غرض و سعایت
خوشامدگویان رنجیده نساخته در فرمان برداری احکام بادشاهی که درباب وقوع مصالحه
وموافقت میان ما و شما وغیره صادر است سعی نیکو نمایند * قوله نصائح ظل الهی ومواعظ آه *
ای نصائح بادشاهی را بوسیلهٔ دل خالی حوصله و دیدهٔ دوربین خود مطالعه فرموده شکر ایزدی
بجا آرند تا شیران و مصاحبان تنگدل و تنگ ظرف شما که دیدهٔ ایشان جزبه آغاز تلخی
و رنج ظاهری نیفتد بدحال و خراب شوند * قوله که در خلوات و جلوات آه * ای
هر قدر مهربانیهای شاهی که پوشیده و ظاهر بنسبت شما معلوم من شد اگر گویم مصراع کو مخاطب
که باورم دارد * و در متن نسخهٔ مطبوعه این مصراع که جزای اگر واقع شده با عبارت نثر ملحق
شده بفاصله باید نوشت * قوله که بمدارج ادا شود * ای بتدریج و آهستگی ادا شود و ظاهرا
کاف درین غلط طبع شده * قوله که بعد از مشورت خیراندیشان آه * ازین قول احتراز
می کند از مقاصد پوچ و نادرست که واهیان و نادانان بدخواه مقرر می کنند یعنی مقاصد شایسته را
از احمدآباد عرض نمائید که انشاء الله بوجه احسن صورت انجام خواهد یافت * قوله دوم
آنکه از ملازمان آه * درین قول لفظ یک بعد لفظ آنکه در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده

شده عزیز باید نوشت ای دوم آنکه یکی از ملازمان را که بر اسپی و پیش بینی و بردباری و
نیکوکاری او یقین داشته باشند بخوبی تدبیر و حسن سلیقهٔ خود با او آنچنان قرار بدهند که
امرحق والی آمیزش خوشامد که همان خوشامد خوش کنندهٔ دلهاست بشمار سانیده باشد
زیرا که درین وقت بازار خوشی آمد رواج دارد و متاع راست گفتاری بسیار کاسد
و بازواج است و صاحب دولتان و امیران را از کثرت امور دنیاوی و بسبب شدت
تلخی حق شنوی قدرت تلاش و جستجوی راست گویان درست کردار نیست * قوله
وچه مفسده ها آه * ای که ام مفسده و فساد است که از اجتماع و هجوم خوشامدگویان ظاهر نمی
شود یعنی همه فسادها در ان موجود است * قوله ای عزیز آه * یعنی ای عزیز نمی گویم که امید
دوستی از من داشته باشند بلکه خواهش من آنست که دشمنی که عرف تصور و خیال باطل
خود از طرف من در دل در آید آنرا از دل خود بر آورده و دور ساخته خاطر خود را خوش
و شاد سازند فقط

* تشریح نامهٔ که باعظم خان کوکلتاش تحریر یافته والا رتبه آه *

این نامه ایست متضمن اظهار حال خود و حقیقت دربار و عنایت بادشاه و خیرخواهی خود
به نسبت اعظم خان و مملوی بر نصایح و مواعظ در جواب نامه که خان مذکور مشعر معذرت در باب
بی اعتنائی و لاپروائی خود که به نسبت شیخ ظهور داشت نوشته بود * قوله که در خیرخواهی آه *
باید دانست که از طرف اعظم خان به نسبت شیخ سخنان ناملایم و اموراتیکه خلاف دوستی
بود سرزد شده بود بعد از آن اعظم خان پر کردهٔ خود پشیمان شده در اسباب معذرتی
کرده بود پس شیخ بجواب آن درین خط مسطور کرد ایزد دانا است که چنانچه در هنگام
بی توجهی شما گرانی نداشت درین حال مهربانی و ملاطفت شما نیز خرسندی ندارم چراکه جانب
همت من که از مزاج حقیقت فتنه و فساد زمانه نیکو واقف هستم بطرف سود و زیان خود
نیست * قوله تا امثال آه * یعنی اگرچه همت من به سود و زیان خود نبودی البته دران

صورت درا مهمل این چنین امور خفیفه کردغم و شادی بودمی * قوله خود را درین دولت ابد قرین که خدمات آه * درین قول بعد لفظ را حرف کاف درمتن نسخهٔ مطبوعه نوشته باید نوشت و بعد لفظ قرین کاف غلط طبع شده حک باید کرد * دُنیی * به تشدید یا منسوب بطرف دنیا یعنی دران دُنیی برادران دنیاوی * قوله جمال آرائی این طائفه آه * ای اظهار خوبی و اوصاف اولیای دولت پادشاه نمایم * قوله خدیوجهان را متغیر گردانند * ای مزاج پادشاه را از عدل وانصاف گردانیده بطرف ظلم و ستم مائل گردانند * قوله لیکن چون درین کار آه * ای اگرچه پادشاه ما را احتیاج خیرخواهی ما مردمان نیست لیکن چون درین اخبار و اطلاع حال ملازمان شاهی آرایش و تغییر و تبدیل از طرف خود می کنم و هرچه می گویم گویا آن ودیعت و امانت نهادهٔ دست خدا است بنابران امید هست که این کار در دنیا بکار آید * قوله که ساده لوحان ستمدیده آه * ای جاهلان و بی علمان صاحب طبع و آمادگی علم دارندگان برابر اند * چارگانهٔ اخلاص که عبارت از خالص کردن دوستی و بی ریا کردن عبادت و بی ریا داشتن دین و ساده کردن دل از اغراض دنیاوی است بر تفاوت آمادگی طبائع و ساختگی مزاج ا رسانده کامیاب دنیوی و اخروی گرداند کسی را بصحبت خود و کسی را به نصیحت خود * قوله تا بموجب نص آه * ای تا بموجب حکم خردمندان من هم آرزومند طبیب چاره گر باشم * قوله خلاص خود را در رهائی که * ای کسانیکه خلاص خود را در مکر و فریب که در حقیقت هلاکی است می اندیشند آنها را بتدبیر شایسته راه راست یابنده گردانم * قوله حیران مطمئن آه * ای حیران در صنائع و بدائع الهی و مطمئن و خاطر جمع از طرف هوا و حرص و خواهشهای نفسانی * قوله چنین باشد آه * ای هرگاه شب و روز در اصلاح حال خیرخواهان پادشاه و غیرهم سرگرم باشم * قوله هرگاه امروز در دولت آه * ای هرگاه بالفعل در دولت پادشاهی مثل شما که در خدمات پسندیده و غیره و در ضمیمهٔ رشد و کاردانی از همه ملازمان شاهی سابق شده اید در نظر من نباشد درین صورت بی شایبهٔ دروغ و تکلف

و زکات شما از گزیده ترین گرده اول که بالا مذکور شده اند و در پی جمال آرائی و خیرخواهی آنها
بدرگاه شاهی سرگرم باشید پس ظاهر اینست عبارت مثل شما حرف کاف توصیفی و بعد
لفظ عالی و او عاطفه در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت * زکوة * حصهٔ از مال که در راه خدا
صرف کنند و آن یک روپیه در چهل روپیه است و به همین حساب از مال کثیر زکوة باید برآورد
و در مالیکه کمتر از چهل روپیه باشد زکوة فرض نمی شود * قوله این شیوه را آه * ای این شیوهٔ
خیراندیشی و خیرخواهی خود را که در حق ملازمان و چاکران شاهی است زکوة عنایت و شفقت
پادشاه خود میدانم * فهما امکن * تا به مقدور روا کنان * تمیمات * جمع تممه تمام و کامل
کننده * قوله هرگاه خدمتی آه * ای هرگاه کاری و حاجتی شما را لائق گردد که درین دنیا ضروریست
* قوله بی معذرتی آه * باید دانست که رسم و دستور اهل زمانه این است که اگر کسی را
برای کاری تکلیف میدهند اولاً عذر و معذرتی بدین طور که از انجا که این وقت کسی نزد من
نیست و من هم بذات خود سرانجام این کار کردن نمی توانم لهذا شما را برای آن کار تکلیف
میدهم می کنند پس شما بقول مذکور می نویسد که برخلاف رسم زمانیان آن خدمت بی تکلفانه
نگارش رود تا انجام آن را از کمال و انجام خدمت پادشاهی دانسته تا به مقدور خود در روا
کردن آن اهتمام نمایم * حیز * کنار * قوله من که همان طور آه * ظاهرا واو درین قول
بهاتن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده که باید نمود ای من که بالفعل نیز طور سابق هم چنان که در
ایام بحالیات بودم با وجود حصول علم برای داروی بیماری نفس خود طلب گارم و تشخیص طبیب
رای حواهم همچنان داروی چند هم دارم * قوله هرکه او برین بی غرض داند * بعد عبارت
هرکه او لفظ مرا در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت یعنی هرکه او مرا برین دارو
بی غرض داند امید که او شفا یابد * قوله حکایت الهی آه * ای حکایت و فضل الهی نه
در بیماری خود مضطرب ام و نه در حصول داروی چند خود ستاو خویش آزارهستم * قوله بی
تواضعات رسمی آه * دانستنی است که رسم زمانه این ست که اگر کسی با کسی ارادهٔ اظهار

مطلبی می‌کند اولا بطور تمهید تمهید شکوی مجرد آنکه را خود بیان می‌کند و بعد ازان ایراد آن می‌کند پس
شیخ مقول مرحوم اراقام می‌فرماید که بی اظهار شکوی و چاپلوسی که اظهار تملق رسم زمانیان است بارقام
بعضی از مقدمات مشغول می‌شوم * قوله نامهٔ شکوه را آه * ای چون قرة العین نامهٔ شما
متضمن شکوه در باب عدم ظهور توجه والتفات شاهی بعرض اقدس رسانیدند ازانجا که حضرت
دران هنگام برحال شما بسیار مهربان بودند از شکایت شما در تعجب شدند * دماغ خشکی *
خلل دماغ * قوله نسبت با کرد * بعد نسبت لفظ شما در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت
* قوله چه فرق جام وچه فرق چوبه که وچه گرفتار ساختن شون * این بیان مقدمات لاثقه است
* قوله به گویم چگونه حضرت آه * ای بحضور گویم وبیان کنم که در تقریر می گنجد هرقدر که حضرت
بظهور خدمات مذکوره بالفعل مشتاق شما گشته اند * قوله بوالدهٔ مقدسه و بفرزندان عزیز *
ای بوالدهٔ مقدسه و بفرزندان عزیز خود * خور * آفتاب * قوله بشرف خور * ای
در نوروز وهم فروردین که روز شرف آفتاب است * قوله چون بسلازمت می آیند آه *
ای بندگان پادشاه از طرف شما عرض کردم که چون ارادهٔ ملازمت دارند برای اینکه
خاطر یکبارگی ازان حدود جمع باشد به ضبط جزائر رفته باشند سبب روانگی بطرف جزائر
همین است * قوله که کشنداس رسید آه * کاف درین قول برای مفاجات است
که بمعنی ناگهان است ای در حالات مذکوره یکایک کشنداس رسید و آن خطرا که
در باب عدم قبول عهدهٔ مهر متضمن شکایت پادشاه بمن نوشته بودند بدست شاه داد
* قوله پیشتر ازین آه * ای پادشاه بزبان مبارک خود آوردند که پیشتر ازین مظفرخان و
غیره برهمین خدمت که اعظم خان است مقرر بودند و کار مهر هم می کردند بعد معزولی آنها وقت
تقرر همان خدمت بنام شما موافق دستور کار مهر نیز بشما داده شد پس اگر کار مهر لائق
گله بودی بایستی هریک نیز از آنها دران وقت گله کردی * باشی * پیدا شونده * قوله
اگرچه آنجا آه * ای اگرچه دران وقت گلهٔ آنها هم مشتمل برینکه از شما ناخوش شده باها داده ام

داده ام نمی بود بلکه حسب معمول مهر کردن این خدمت مفوض می شود مهر کردن در جای مخصوص تابع آن است * قوله اگر خان اعظم آه * یعنی پادشاه پس از گفتگوی بسیار فرمودند که اگر خان اعظم در کچهری آنجا موجود باشد و متوجه کار مهر شود این خدمت لایق مرتبهٔ او ست لیکن اندکی بدگمانی شما درین که عهدهٔ مهر فقط بشما مفوض شده و سابق ازین کار مهر همراه خدمت مفوضهٔ شما نبود بر خاطر پادشاه گران آمده * قوله و آنچه بفقرهٔ الحین مذکور آه * باید دانست که اعظم خان خطی متضمن واقعات و فتوحات که در جنگ جزایر رو داده بود نوشته موافق دستور همراه نظر فتح بحضرت شاه فرستاده بود پس شیخ می نویسد که آن نوشته مصدق خیال شاهنشاهی که در ظهور فتح بعد وقوع محاربات بود و مصدق آنچه مخلصان درگاه سابق این به حضرت پادشاه عرض کرده بودند و آن این است که چون اعظم خان ارادهٔ ملازمت دارند برای اینکه یکبارگی خاطر از آن جا وجمع شود به ضبط جزایر رفته اند گشت * قوله گوینده را آه * ای گوینده خواه مرد وضیع باشد خواه شریف شرافت و رذالت او را اعتبار نکرده گوش بر سخن او باید داشت که سخن او نیک است یا بد * قوله و درین هنگامهٔ غم و غصه آه * بعد لفظ غصه لفظ را در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت ای در انقلابات و جنگ و جدال سابق الذکر غم و رنج را که ناگزیر تعلق دنیاویست بر همونی خرد خود یک لحظه در مزاج خود هم راه نباید داد * قوله و آن سر رشتهٔ حساب آه * ای در عین جاه خود حقیقت عجز و نابوداری خود نگاه داشتن است و بسبب نشهٔ جاه و مرتبه پای از اندازهٔ خود بیرون نه نهادن * قوله و آن دوست گزیدست آه * ای خاوند خود را بخلوص نیت دوست گزیدن و طمع و غرض را دران از نظر برداشتن اخلاص است * خیاط * درزی * بنا * معمار * تمثیل * مثل آوردن * هلیه * قلبه و آن چوبی باشد که گاو آهن را بدان نصب کنند و زمین را شیار کنند * قوله اگرچه حکما در نامهای باستانی آه * یعنی اگرچه حکما در نامهای قدیم تقسیم نوکر بر سه قسم کرده اند اما قسم ثالث چونکه لایق اعتبار

نیست بنابران سخن دران نمیکنم و بالفعل سخنی چند از قسم اول می نویسم و مخاطب خود را که خاطر او آزار یافته و اهانه خود است و آن و اهمه این است که بزعم فاسد خود می داند که حسب خیرخواهی و عقل من قدر و منزلت بدرگاه خاوندمن نیست مراهمی می بخشم * قوله درسود این زیان مند آه * ظاهرا این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن درین سود از یان مند باید نوشت ای آنانکه در قسم اول منصف و صاحب تمیزاند اگر درین سود از یان مند می شوند تاهم آزرده خاطر نمی شوند زیراکه بتجربه میدانند که درسود اگری سود و زیان هردو متصور است * قوله الحمدلله که در راستی آه * ای الحمدلله که شما از گروه بی تمیزان و نامنصفان نیستید بلکه در راستی و اخلاص شما همه کس متفق اند * گروه ثانی * مراد از آن صاحبان اخلاص * قوله شکوه آه * بعد لفظ شکوه لفظ شما در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت یعنی پس شکوهٔ شما از قلیچ خان حسابی نباشد * قوله باجمعها * ای تمام آن خدمات مذکوره * قوله و نام میرزا راجه آه * یعنی چگونه شما را رسد که پس نام میرزا راجه که او هم درجنب شما هیچ قدری ندارد بر زبان خود برده او را در مقابل خود آرید * قوله آری اظهار رنگ آمیزی آه * یعنی آری این شکوه و شکایت شما از کمتریان نتیجهٔ قوت غضبی است هرگز از مثل شما بزرگواری نمی زیبد که غضب را در مزاج شما این قدر دخل باشد * قوله و اگر اعراض از رهگذر آه * ای اگر سبب اعراض و انکار شما از خدمات مفوضه طعن و طنز مردمان مذکورین می تواند شد در زمان سابق هم اعراض می تواند شد بهمین وجه پس چرا سابق از خدمات اعراض نکردید * قوله و خلاصه همان سخن است آه * ای هرچه اصل و سبب این اعراض و شکایت شما بادشاه تجویز فرموده اند در حقیقت همان است و آن این است که چند بدمعاشان و مفسدان و کمینگان در مصاحبت و مناوست شما جمع شده باعث آن شده اند که از شما چنین ناقدردانی و نافرمانی و شکوه و شکایت در مقابل اظهار تکرالطاف و عنایات بی پایان شاهی سرزد * قوله چه مردم بجای چه مردم آه * یعنی مردم

مردم سفله بجای مردم شریف در عهده ها مقرر می شوند اگر از روی رنجش گله کنند و را نجا گله کنند که آن جای گله است نه جای گله تقرر خدمت مهر است چه مهر بجز نقشی پیش نیست * قوله هر که از غیر کفوی خود سخنی گوید آه * یعنی هر که از غیر کفوی خود شکایتی گوید او را کفوی خود ساخته در آزار خودی کوشد زیرا که در صورت تعرض آن غیر کفو حسب رذالت و کمینگی او سخنان ناملایم از و به نسبت آنکس بظهور خواهد پیوست * قوله فنا و زوال پیشیان آه * ای عجب است که فنا و زوال پیشیان مثل دارا وسکندر و غیر هما که در تاریخ نامهای باستانی دیده اید عبرت بخش شما نیست * ارجمند معنوی * بهبودی و مرتبهٔ آخرت * بزرگی ظاهری * امارت و توانگری * قوله قسم دوم آه * ای در قسم دوم خود از خداوند آزرده بودن کفر است پس چه جای شکوه است دران و لفظ صاحب که قبل لفظ شکوه در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده غلط است حک باید نمود * قوله او از فراوانی آه * ای صاحب اخلاص بدیگر چیز مشغول نمی شود بلکه خورسندی خود را در بی رواجی اخلاص خود که عبارت از عدم ظهور انعام و در مقابل اخلاص است میداند * قوله مرا نزدیک یقین است آه * ای هر چند مرا یقین است که شما از گروه مخلصان باشید لیکن از انجا که بشریت وافزونی امورات و هجوم مصاحبان بد است اگر با این اسباب مصدر شکوه واعراض وغیره شوید دور نیست * قوله در اندوه ماند آه * یعنی چاره جوینده بعد علم بر چارهٔ اندوه خود اندیشه در اندوه دیگری ماند و آن اینست که چرا بی تامل و تفکر از دیگری چارهٔ اندوه خود پرسیدم و خود بتامل و غور آنرا اندیشیدم و معلوم نکردم یا آنکه بسبب استفسار چارهٔ اندوه خود از دیگری آن کس را احمق می توان گفت و احمق همیشه در اندوه می ماند * قوله نیز چون در فاعل اشیا آه * ای نیز چون بداند که فاعل همه چه خیر و چه شر و چه نیک و چه بد خدا تعالی است هرگز غم و غصه و شکوه وشکایت بخاطر او راه نیابد درین صورت آنقدر خورسند بها بدست او افتد که محتاج ناصح وغیره نشود * قوله هستی دوست آه * ای دنیا

دوست می باشد * قوله اندیشه ها آه * ای اگرچنین خیراندیشی که اندیشهٔ بد ذاتان کرده و
باجان خود بازی نموده راستی ها گوید ظاهر شود کجاست آن گوش که بشنود چه از هجوم بد ذاتان
نزد اهل دنیا آن خیراندیشش نزدیک اهل دنیا بار نمی یابد خصوصا که درینولا اهل دنیا را بسبب
هجوم مشاغل دنیاوی میان خیراندیشش و بد اندیشش تمیز کمتر دست افتد و با این همه اهل
دنیا خوش آمد دوست هم گشته اند * قوله بقدر تلخی دارد * یعنی اندکی تلخی دارد * قوله
خرمی و خوشحالی آه * ای بعد آمدن شما درین جا هیچ کدورت و غبار بدل آینه منزل
شاه نخواهد ماند جز خوشحالی و خرمی شما دیگر نخواهد بود * وقار * روشنی * قوله اگرچه ظاهر
چنانست آه * ای اگرچه از آثار و علامات ظاهر چنان است که تا حال بعزم آستانه بوسی شاه
متوجه شده باشند با این همه اگر خاطر روشن شما اشتیاق دریافت حقیقت دربار داشته
باشد دیگر سخنان گفته آید که بهر دو جهان بکار آید فقط

* تشریح نامهٔ که باعظم خان کوکلتاش مرقوم گشته مفاوضه ۲۷ *

باید دانست که این نامه ایست متضمن اطلاع رسید نامهٔ اعظم خان مع اظهار معذرت در ارسال
خط و کتابت * قوله تو که از سود و زیان خود گذشته آه * یعنی ازانجا که تو بسبب غلبهٔ توجه
بسوی خیرخواهی آقای خود و خیریت و عافیت خود از سود و زیان خود دست بردار شده
پس سبب چندین خوشحالی چیست خصوصا که منشای این علو نیست که ازان خوشحالی حاصل
گشته بذریعهٔ خط یا زبانی سلیمان مذکور که خبر احتمال کذب و دروغ هم دارد باشد پس
درین صورت ها هرگز محل خوشحالی نتواند بود * تعلقیان شهرنشین * دنیاداران * قوله چرا
چنین نباشد * یعنی البته بعلت ظهور مصادقت خرسندی باشد و این جزای قوله چون امریست
فطری * قوله بران نهاده اند * یعنی بر مصادقت و فاعل نهاده اند کارکنان قضا و قدر است
* قوله بر دوش دوستداران آه * درین قول بر متن نسخهٔ مطبوعه بعد لفظ دوش عبارت
انداخته با دوستان فرو گذاشت شده باید نوشت ای سکه طیلسان بدنامی و ناخوشی دوستان

دوستان را بر دوش انداخته با دوستان دوستدارانه خط و کتابت موقوف نموده زیست
می کنم و خود را و دوستان خود را بدان تسلی می بخشم که ارسال رسل و رسائل که در اصل از
خصائل دوستان حقیقی بوده است چونکه حالا در گروه منافقان رواجی تمام دارد ازین رسم
شرکت با نها چه جویم بلکه بالفعل عدم ارسال رسل و رسائل آثار دوستی شده است و
این جمله مع معطوف خود مبتدا است ٭ و قوله پس با طائفه آه ٭ ای با طائفه که عرف محبت
گزین ایشان باشم چه گنجایش داشته باشد که بیاره و بدنام که حالا رسم منافقان شده است
پیش آمده باشم خبر آن ٭ دشمن خود ٭ یعنی عیب جوی خود

٭ تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه تحریر یافته ایزد آه ٭

مادر خان ممدوح مسماة بیجه جان انگهٔ عرش آشیانی است و انگه در هندی زنی را گویند که برای
حضانت بیرون خانه همراه طفل می رود و پدر خان موصوف خواجه مقصود هروی است و زین خان
اول در سلک ملازمان عرش آشیانی منسلک شده به منصب دو هزار و پانصدی با
اختصاص و عزت می یابد و در سال سی و پنجم از جلوس عرش آشیانی خان معزی الیه به تنبیه و
تادیب زمینداران کوهستان شمالی رخصت می یابد و سال چهل و یکم به منصب پنج هزاری
سرفرازی حاصل می کند و در سنه هزار و دهم هجری طایر روحش بآشیانهٔ فردوس برین
پرواز می نماید و خان مذکور مرد شجاع و بهادر و عاقل و بلند حوصله بوده است فقط ٭
باید دانست که این خط وقتی تحریر یافته که زین خان کوکه و شاه قلی خان محرم و شیخ زید بخشی
بجهت تدارک تاریکیان عادت گران که بطرف گجرات بر سید حامد بخاری ریخته بودند و او در آن
جنگ کشته شده رفته بودند ٭ ایلغار ٭ ایلغار و یلغار به معنی شتابی هر دو درست است
٭ رهتاس ٭ نام جائی است در نواحی گجرات ٭ قوله تاریکی ٭ لفظ تاریک را بیای وحدت باید
خواند جلاله تاریکی نام افغانی و تاریکیان که بالا مذکور شدند منسوب بطرف وی ٭ قوله لائق
این دولت عظمی آه ٭ ای چه لایق و مناسب که بادشاه بذات مقدس خود توجه فرمایند بمهمی

اینکه اگر این مهم باهتمام بادشاه ساخته شود امر حقیر بظهور رسیده باشد و اگر خدا نخواسته شکستی بروی کار آید بسیار بد کرده باشند و ننگ و شرم این بسیار باشد * قوله زینهار در امثال این امور کنکاش آه * ای هرگز در کارهای محاربات و معارک که زهرهٔ بهادران دران می لرزد صلاح و مشورت با مردمان کم حوصله نباید نمود و اگر اتفاقاً عزور تا مشاورت با آنها باید کرد پس عمل بران نباید نمود و صرف سخنان آنها باید شنید * قوله آنچه من شمارا فهمیده ام آه * این قول جهت ترغیب زین خان بطرف اهتمام جنگ نوشته ای آنچه من بنظر خاندان شما از حاقت شما عظمت و همت شما دریافته ام * قوله اکنون آن که حکم شده است آه * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه بعد اکنون لفظ آن ظاهراً زاید است و بعد لفظ شما بجای می فرمائید می فرمایند غلط طبع شده * قاسم خان و آصفخان * نام منصبداران گجرات * خاف * نام شهریست از خراسان و یای نسبت است دران * قوله چنین باشد * درین قول در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ چنین لفظ این فروگذاشت شده باید نوشت ای سابق ازین در فرمان مرقوم شده بود که اگر محمد خانی را ایلچک خواهند پسند و مرغوب باشد لیکن آنزمان وقت کفایت نکرد که این معنی بنویسم که بخاطرم میرسد که اگر مثل خواجه راستی همرکاه باشد بهتر است * نشاء صورت * دنیا * قوله همه اوقات آه * لفظ اوقات در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن لفظ صرف باید نوشت ای اوقات گرامی را همه صرف سرانجام امورات دنیاوی نباید کرد بلکه حصه از اوقات را برای راحت تن مثل تنعم و سیر و تفرج خود باید بخشید و بخشی از اوقات جهت آسایش جان مثل خواب و استراحت باید داد * قوله و در انچه نفس ناطقه را آه * ای برخی از اوقات را در انچه بدرستی نفس ناطقه مثل تهذیب اخلاق و غیره بکار آید اشتغال باید نمود * قوله تا بیکی جاذب منافع آه * ای قوت شهوت را خدای برای این آفریده که ازان تحصیل منافع مثل خوردن و غیره نماید و قوت غضب را جهت دفع مضرتها مثل احتراز از آتش و دیگر بلیات پیدا ساخته و ازین هردو بقای جسم است

است * قوله اکنون آدمی آه * یعنی اکنون آدمی بعلت صحبت بد و نادانی شهوت و فرصت را غنیمت زندگانی شمرده در عیش و لذت فرو میرود و در هر دو اعتدال را نگاه نمی دارد * قوله قدری کار باید کرد * ای قدری دوا و علاج بیماری های مذکور باید کرد * قوله مرآت عیب خود آه * ای بمشاهدهٔ عیب دیگران دریافت باید کرد که آن عیب در تو هست یا نیست * قوله خوش نمی گفته آه * بعد لفظ خوش لفظ آمد در متن نسخهٔ مطبوعه سهو شده باید نوشت * معربد * جنگ جوی و بدخو * قوله دیگر نه امروز آه * ای دیگر آنکه نه بالفعل بلکه مدتها است که جاسوسان امین در است گو نایاب اند * قوله از هم خرند اشته باشند آه * یعنی از هم وگر خرند اشته باشند * تقاریر * جمع تقریر * مهم تر * عظیم تر * قوله وقتی باین آه * ای وقتی برای عدالت معین و مقرر باید نمود * قوله فرض عقبای آه * ای تدارک و تلافی که دیگر وقت وقت ادا اندارد فوت نشود * قوله از دردلهای شکسته آه * ای از دل درویشان و عابدان هست دعا باید خواست * مجذوبان جمال * عارفان باهوش * مجذوبان جلال * درویشان و عارفان که از خود رفته اند و هروقت در جوش و جلال می مانند فقط

۴۹

* تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه ارقام یافته مفاوضه آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که زین خان بعد از فتح متضمن معذرت و حیله در دربارهٔ توقف خود بطرف گجرات که در انجا جنگ روداده بود ارسال نموده بود * قوله افسون جراحت افزای آه * افزای در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن زدای باید نوشت * قوله به هر نساخته آه * این قول صفت مستمند است * قوله نام کند آه * بعد لفظ کند لفظ لایق که خبر است در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت * قوله الحق اگر صاحب نمود آه * یعنی اگرچه ظاهرا خط شما از روی اشتمال خبر فتح مفرح و مسرت ده است لیکن من که باریک بین و تأمل اندیش هستم در حق من آن مفرح هم دریافت توقف شما به مقام جنگ گاه که از طرز خط شما مفهوم است در واست و این درد برابر صد درمان خریداری اگر نکنم

بکام نا پارم لیکن بسبب بلندی حوصلهٔ شما که باعث ترک مضرت ظاهری و اظهار درد باطنی است و از سبب حوصلهٔ مصاحبت شما که باعث ترک درد و اظهار مضرت است خاطر خود را هم از اظهار مضرت و هم از اظهار درد و بر داشته سخن دیگر می گویم و بجای ایان که در متن نسخه مطبوعه طبع شده ایاب که بمعنی آوردن است نوشتن مناسب و انسب است * قوله سخن همان است آه * ای اگرچه در باب آمدن شما گفتگوی بسیار در فرامین نوشته شده لیکن سخن مقرر همان است که در فرمان فلانی مذکور است * قوله فی الواقع اگر مهمی مانده * این قول بیان سخن مذکور است یعنی اگر فی الواقع در جنگ گاه کاری مانده باشد تا عرصهٔ یکی ازین دو ساعت که در انجا هستند توقف فرمودن لایق است * سر براه * سرانجام دهندهٔ کار * موعد * زمان وعده * قوله فرمان بموعد بیست روز * یعنی در فرمان شما مهلت بیست روز در آمدن جایز داشته شده فقط

* تشریح نامهٔ که بعزیز خان کوکه تحریر یافته سیوم آبان آه *

* قوله جشن وزن همایون * یعنی جشن وزن جسم مبارک پادشاه باید دانست که در هر سال یکبار جسم مبارک پادشاه را مقابل نقره و زر و وزن می کنند پس هر قدر که زر و نقره هم وزن بدن مبارک می شود آن را بفقرا و غربا خیرات می کنند و آن روز جشن عظیم می نمایند * قوله صد مسرت بخش * قبل لفظ صد حرف قاف و الف در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت شده باید نوشت تا لفظ قاصد خواندن در آید * قوله اما چون دیرگاه است آه * ای چون مدتی شده که اظهار شوق و محبت دستور و رسم منافقان و دورویان که صرف اظهار اشتیاق بر زبان دارند و دل آنها ازین معنی بی بهره است شده بنابران خود را بصد زور و تدبیر از اظهار شوق و محبت باز داشتم * قوله حواله بدریافت صحیح آه * ای دریافت شوق را حواله بدریافت صحیح شما نمودم فقط

۱۰۱

* تشریح نامهٔ که بعزیز خان کوکه تحریر یافته صحت آه *

باید دانست که این نامه ایست متضمن اظهار عذر در ارسال خطوط در جواب نامهٔ کزین خان منطوی بر اظهار اشتیاق خود و استدعای تحریر احوال در بار و غیره نوشته بود * قوله لیکن نمی خواهد آه * یعنی سبب عدم پرسش صوری من اینست که نمی خواهم که محبت حقیقی و دوستی صاف خود را به محبت دورویان که در باطن محبت ندارند و بظاهر اظهار دوستی می کنند مشتبه گردانیده شارکت این مردمان بی حقیقت نمایم * قوله اگر معامله با ایزد عیب دان است آه * یعنی اگر جواب دهی دوستی و دشمنی و غیره نزد خدای تعالی است پس آنجا امورات ظاهری را حقیقی و دخلی نیست هر چه است اعتبار امور معنوی را است و اگر بلحاظ ظهور دوستی خود و دوستی من ارسال رسل و رسایل از طرفین منظور خاطر دو رو بین ایشان است احتیاج این هم نیست زیرا که شکر خدا که جوهر شناسی و امتحان نیک طینتی و نیکو خلقی شما در ایام یگانگی آن چنان به ظهور آمده که گاهی انچنان از دوستان پدید خواهد آمد و نیز هزار شکر که جراندیشی من نیز بظهور زمانه کج و ظاهر دار نیست بلکه حقیقی دارد و جلائل آن در حوصلهٔ تنگ جهان نمی گنجد * قوله فرمان خرد آه * ای فرمان خرد که در باب عدم اظهار ظاهر داری است * پزشکی دارو و دوا کردن * قوله جسمانی طبابت ندارد * ای علاج جسم ندارم تا آن وسیله از کیفیت مزاج شما استفسار دود لیکن از علاج معنوی که عبارت از خیرخواهی غایبانه است بهرهٔ وافر داده اند فقط

* تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه تحریر یافته مسکه آه *

دانستنی است که این نامه هم در باب معذرت ارسال خطوط ارقام یافته * قوله و اگر بی تابانه آه * یعنی اگر بی تابانه شوق دل خود به نویسم اگر چه در آخرت از هیچ آدمی شرمندگی نخواهم کشید زیرا که مثل اظهار خود در حقیقت هم شوق دل والهشم که آنرا اظهار کردم اما از نشاء دنیوی بجهت آنکه معاملهٔ آن بر خلاف حقیقت است و آدم را بها آدمی و دوست را به بیگانه مشتبه دارد مرا هم احتمال خجالتی هست پس باین نظر ورا ارقام شوق دل

اکنون جرأت نمی نمایم * قوله آنجا که متاع رسائی آه * یعنی از انجا که دریافت حقیقت
هرکس شما را حاصل است لهذا کسی را احتیاج اظهار دوستی خود نیست اما از انجا که
احمقان که پای بند رسوم و بد نام کننده نکو نامی پند هستند از دون همتی من بخاطرم جائی و گذری
دارند پس اگر بخوف و ترس آنان این قدر که در معذرت ارقام نامجات بشمای نویسم
نه نویسم آن کم همتان بدگمان خواهند شد بنابران بارقام این قدر پرداختم فقط

* تشریح نامهٔ که بزین خان کوکه تحریر یافته گرامی نامه آه *

واضح است که این نامه بجواب نامه ایست که زین خان در باب طلب نصایح وغیره نوشته بود
* قوله بایست وقت استعلام رفته آه * ای آنچه شما درخواست تحریر اندرز و موعظه که مناسب
وقت تواند بود از من کرده بودید حال آنست که برای نصیحت کردن شرط اول خود را
مهذب ساختن و هنوز خود را مهذب نه ساخته ام زیرا که حقیقت شروط نصیحت کردن در دو چیز
منحصر است یکی دانستن نیک و بد و دیگر کار بستن یعنی یکی آموختن و دیگر عمل کردن بران و
حال آنست که نفس امارهٔ من در میان تحصیل علم نیک و بدی افتد یعنی کردار بد را کردار نیک می پندارد
و بجهت خطای خود میداند که چنانچه دانای دقایق نیک و بد است عامل کارهای شایسته هم هست
پس بسبب عدم تیسر شروط نصیحت نصیحت کردن نمی توانم * قوله این شرط * ای شرط
علم و عمل * قوله دگر نه من نفور رهسی آه * یعنی اگر علم و عمل هر دو بودی من رنجیده را که در
سفر آخرت مشتغل ام بعلت اینکه خاطر دوستان آزرده نشود کی در اندیشه می گذرد که از
دوستان حقیقی حق را باز دارم زیرا که این حق پوشی کار دنیاداران است و حق آنست که
آن کس که از گفتن حق ناخوش شود لایق دوستی نیست * قوله نه آنست * ای سبب نوشتن
نه آنست * قوله بسیار آن خرد مشرب آه * ای بدریافت و امتحان شما پسندیده آمد * قوله
و آنکه بقاسم خان آه * باید دانست که قاسم خان مرد سرکش و متمرد بوده است پس لهذا الشیخ
می نویسد که شما از بلند حوصلگی خود دلش بدست آورده اید گویا انداز و مقدار نیک نهادی خود را

را نزد همه ثابت کرده اید * قوله گمان خوبی بپایهٔ آه * ای بجهت موافقت کردن شما با قاسم خان گمان خوبی شما که مرا بود بپایهٔ یقین رسیده آفرین کز فهم و فهمید خود هستم زیرا که هرچه شمارا دریافته بودم همچنان برآمدید * قوله مرد آنست که ناملایم را خریداری کند آه * ای مرد آنست که مخالف طبع خود را خریداری و گوارا کند چنانچه شما از قاسم خان مخالف طبع خود را برداشت گردید * درخوردن * ملاقات کردن * قوله وگر این میسر نشود آه * یعنی اگر خریداری امر خلاف طبع که مرتبهٔ اعلی دارد میسر نشود از کسی متنفر نشدن و با مردمان زمانه به کشاده پیشانی درخوردن کند که این مرتبه ادنی است لسان الغیب * خواجه حافظ را می گویند زیرا که او احوال غیب می گفت پس باین لحاظ لسان غیب او را می گویند * قوله هر بخت بلندی آه * ای هر بخت بلندی که در سرانجام این دنیا برین قول * آسایش دو گیتی آه * عمل کند هرگز محروم از مقصودی گردد حال او نگردد و همیشه با مراد و مقصود خود زیست نماید * قوله گزین روش آه * ای روش پسندیده بترکیب مقلوب و ازین همان تلطف با دوستان و مدارا با دشمنان مراد است * قوله درباب حقیقت امروز آه * یعنی درباب فرستادن خواجه شمس الدین بدرگاه پادشاه سابق ازین نوشته بودم * قوله اگرچه صحبت امثال آه * ای اگرچه صحبت این چنین راستان درین دنیا پیش هرکس بغایت مغتنم است اما ازانجا که اولیای دولت را همیشه نظر در کار آقا و دولت خود می باشد نه در کار و غرض خود پس لهذا مناسب که غرض خود موقوف داشته خواجهٔ مذکور را بدرگاه والا بفرستند

※ تشریح نامهٔ که بفیضی تحریر یافته بدا غم آد ※

دانستنی است که این نامه شیخ وقت فوت مادر خود در تعزیت بشیخ فیضی برادر خود تحریر نموده * ناظم * کشنده مهره در رشته * معقول * علم منطق و حکمت و غیرها * منقول * علم حدیث و فقه و غیرها * غائص * بآب فرو شونده * ءکار * جمع بحر دریا * فروع و اصول * علم فقه و علم اصول ※ قوله ناظم معقول آه ※ ای و انست علم معقول و علم منقول و کته دان علم

فروع و اصول * قوله غمزده و هم غمگسار آه * ای خود غمزده است و غمگسار شما است * ناسور * جراحتی است که به نشود * عجایز * جمع عجوزه زن پیر * فاقد البصر و البصیره * گم کنندهٔ بینائی و زیرکی * قوله چون مغلوب قوت بشری آه * ای چون بسبب ظهور کثرت گریه و زاری و بیقراری معلوم شد که مغلوب قوت بشری ام ازین جهت بدریافت حقیقت پیدایشش که اول آن فنا و آخر آن بقا است و به آهنگ تلاشش رضا و تسلیم مقید نیامده مانند پیرزنان نابینا و نادانان به بی صبری و غم مشغول ام * قوله چون از کتبان صلح کل بار ضا و تسلیم آه * ای چون از عاقلان یار ضا و یا تسلیم می گویانم یعنی انها را به تسلیم و رضا ترغیت می دهم پس بملاحظهٔ قول مشهور خود فضیحت دیگران را نصیحت با خود آمدیم و ندامت خاطر و خجالت باطن من کامه الحق بانفس در میان می نهد و نفس مرا از جزع افزائی باز داشته در تسلی خاطر مجروح شما است * مراتع * جمع مرتع چراگاه * تلبیس * در آمیختن و این جا مراد از آن آمیزش که حاصل مصدر است * عوانان * جمع عون که بمعنی مددگار است ظاهرا این جمع در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن بطور پارسیان جمع عون عونان باید نوشت و این جا مراد از عونان گریه و زاری است که مددگاران جزع اند * قوله و اگر طبیعت بشری را آه * یعنی اگر طبیعت بشری را در چنین غم و الم تغیری از حالت اصلی خود نباشد با خلقت حیوان که اصلا او را از مرگ خویشان اندوهی بلکه اثری از آن رو نمی نماید مشابه گردد * قوله خود را به تلبیش اندوه آه * ای بآمیزش کثرت اندوه بدست گریه و زاری که معاونان بی صبری و بی قراری اند ندهند زیرا که آن بی صبری در آئین دین آزاده مردگان است * صبر * آن مقابلهٔ نفس با حرص و شهوت است تا مباشرت لذات نا دعه و قبیحه از و به ظهور نرسد * قوله حاضر وقت بوده آه * ای خاطر جمع بوده * تشبک انتسابی * لفظ انتساب را بیای مجهول باید خواند و مراد از تشبک انتساب نسبت * قوله و از طیلسان بدنامی آه * واو قبل از لفظ طیلسان و کاف

کاف بعد چگویم در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده حک باید نمود ای چادر بدنامی که بر دوش من افتاده است از فقدان دوستان خود چگویم بلکه همان بدنامی آن نیک نهاد را هم بسبب قرابتی و نسبتی که با من هست محروم از دوستان گردانیده است یعنی بجهت قرابت من شما هم بی دوست شده اید * قوله دفعه عذر آورده آه * ای یکبار مرا معذور دارد و یکبار بر صبر من تحسین کرباشد * قوله درچنین اوقات * ای در اوقات نزول حادثه * قوله کاثری ازین آه * ای اثری از واعظ در حموستان باطن پیدا نیست * منزجر * باز مانده * قوله بی به نقب خانهٔ درون آه * ای بخرابی باطن خود مطلع شده برای درستی آن دامن ناصح بدست آورده شود تا رعونت نفس سد راه نشده از بار ناصحان روزگار ناخوش گرداند * سنگ لاخ * جای کثرت سنگ * گلدستهٔ علو نعت مهربانی * این جمله صفت اوالمجیر است * اعظمی اشرفی * درین هردو لفظ یای مبالغه است یعنی بسیار بزرگ وازان مراد فیضی است * عزیز * نادر * برادری صوری * قرابت برادری * اخوت معنوی * برادری حقیقی که ازان مراد اتفاق مزاجی است * فضائل وهبی * فضائل خداداد * شمائل کسبی * خصائل و عادات که به محنت و مشقت حاصل کرده شود * قوله این نسبتها آه * این قول جواب قوله ازانجا که قدر دان آه هست * قوله من مهر بر لب و جسم و جان آه * درین قول در متن نسخهٔ مطبوعه جسم غلط طبع شده بجای آن چشم باید نوشت ای من مهر بر لب و بر چشم و بر جان نهاده را یعنی من خاموش را باز در گفتگو آورد * سبجی صرای * بترکیب مقلوب بمعنی صرای عاریتی * قوله اگر جرعهٔ از خداشناسی آه * ای بر تقدیریکه سکونت و دوام دیگر مردمان درین جهان و صرف رفتن مادرم ازین جهان واجب و لازم بودی دران صورت هم اگر اندکی از خداشناسی و معامله فهمی مرا بهره بودی جز رضا راه سپرده رفتن نمی بود * قوله منزلی است جان سپردنی * درین قول لفظ جان در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده صرف منزلی است سپردنی که بمعنی منزلی رفتنی است باید نوشت * قوله درچنین معامله

صبر را بار نیست آه ❊ ای در صورتیکه در معاملهٔ مرگ صبر را که بوئی از اندوه میدارد بجهت آنکه بسبب وجود صبر اندوه است دخل نیست یعنی بوی اندوه وحزن هم جایز نیست جزع چگونه جایز خواهد شد ❊ نسخهٔ فرسودهٔ روزگار ❊ مراد از آن این جا مثنوی مولانا روم ❊ روز ام الحوادث ❊ روز قیامت ❊ دلها بخشیده آه ❊ ای بیدلان و بیجانان را که مراد از ان بی صبران است دلها بخشیده یعنی تسلی بخشیده ❊ اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ ❊ تحقیق ما مالک خدا هستیم و ما بسوی او رجوع کننده ایم فقط

❊ تشریح نامهٔ که بعضی از وام یافته بمعاوضه آه ❊

❊ تریاق ❊ معجونی است مشهور دافع زهر که فارسی آن پازهر است ❊ مسمومات ❊ زهر داده شدگان ❊ برماسد ❊ نام جائی ❊ قوله آبله پای سر منزل آه ❊ شیخ در حق خود می نویسد که در حادثهٔ والدهٔ مغفوره خسته بسر منزل صبر که سابق ازین همان صبر به جهت شمول اندوه زشتی داشت و درین زمانه بسبب کم شدن کارهای نیک ممدوح بیگوان شده است رسید ❊ رضا ❊ خوشنودی که بعد از صبر در حدوث مکاره وغیره حاصل شود ❊ تسلیم ❊ تسلیم آنست که در اوامر و نواهی الهی و اوضاع نبوی اگرچه موافق طبع نباشد و در وقوع نوائب و مصائب دنیوی که خلاف طبع آدمی می باشد آزاری و کراهیتی بدل رو نه نماید و دوران برغبت تمام تن در دهد لهذا شیخ می نویسد که از بلندی حوصله بمرتبهٔ رضا که به نسبت تسلیم ادنی مرتبه دارد راضی نمی شوم و مرتبهٔ تسلیم را که اعلی مرتبه دارد لایق شکرگزاری خود میدانم ❊ مزاولت ❊ عادت کردن در چیزی ❊ سامری ❊ نام مردیست که به حکمت گوساله از طلا ساخته گروهی را بعبادت او خواند ❊ قوله وآنچه مرقوم شده بود آه ❊ دانستنی است که فیضی در باب بیان کثرت اندوه خود بطور حیرت و تعجب نوشته بود که هرچند جزع و فزع میدانم که بالاتفاق زشت است با اینهمه علم اینمعنی در بی صبری من فائده نمی بخشد پس شیخ جواب آن در ایراد تمثیل مینویسد و میگوید که ای

که ای برادر هزار بار در روش پختن طعام بنظر در آمده باچندین مشق علم و مشاهده اگر به پختن قیام
نمایم و کمال کوشش دران بکار رود هرگز این آرزوی عمل صورت نه بندد و پس باید
دانست که اصل همه کار آنست که [illegible]ت علم مفید عمل نیست و تا کسی جد و جهد فراوان برپاو
یا بحقیقت دفع مباشرت اعمال سلیبه نمی کند او را اعمال حسنه بهم نمی رسد الله تعالی چنانچه شمارا
علم عطا فرموده عمل هم کرامت فرماید و در متن نسخهٔ مطبوعه بجای دفع دفعه و بجای خسیسه خسته غلط
طبع شده درست باید نمود * قوله هم آغوش تفویض * ای هم آغوش رضا و تسلیم
* قوله والامر قبه بالخیر * ای انجام شما بخیر مقرون باد فقط

۵۶

* تشریح نامهٔ که بفیضی ارقام یافته الله تعالی آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که شیخ فیضی بعد فوت والدهٔ خود و شیخ
ابوالفضل در تعزیت نوشته بود * قوله با اسیری طبیعت آه * ای بسبب اسیر شدن
ضعفا در دام طبیعت که مقتضای آن طبیعت گریه و بی قراری است عقل خدا آگاه ندارند و حرف با
باالف در نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن حرف به باید نوشت * قوله که طبیعت برهم خورده آه *
یعنی تا که طبیعت رنجیدهٔ مرا که بکذب مدعی معرفت هستم ازین تسلی اطمینان بهم رسد
* قوله از مشاطگی طبیعت آه * ای از اطاعت و تابعداری طبیعت * قوله نبرد نامردانه
تعالی آه * نبرد نامردانه جهت آن گفته که نبردی که با دیگران است مردانه است
و با نفس خود نامردانه * هوشیار مغز * چست و چالاک * ملکات * جمع ملکه آنچه متمکن
گردد در طبیعت * قوله آمین رب العالمین * قبول کن یا پروردگار خلایق این تمنا را فقط

۵۷

* تشریح نامهٔ که بفیضی تحریر یافته هشتم آه *

باید دانست که این نامه وقتی تحریر یافته که پادشاه ابوالفیض فیضی را برای اصلاح افغانان
لاهور بطرف لاهور فرستاده بودند * سوغات * اقسام اقسام * قوله چه نویسم آه *
خبر مقدم است * و قوله آنچه از دوری آه * مبتدای موخر یعنی آنچه رنج از دوری شما بر دل

من می گذرد چه نویسم که در نوشتن نمی آید * قوله چون دیدهٔ حقیقت بین آه * بازمی گوید که چون دیدهٔ حقیقت بین من نظارگی می شود از ظهور حال عجیب و علم غریب که عبارت از ملال جدائی شما است اگر صبر و شکیبائی مائل نکردم چه کنم * قوله اگر راضی شود آه * یعنی اگر بجدائی شما راضی و صابر شوم اولا بنافهمیدگی و نادانی منسوب باشم و ثانیا چون سبب این جدائی خدمت و کار پادشاه من است لهذا خاطرم نیز اگر باین دوری خرسند نباشد از عالم اخلاص و محبت پادشاه چه بهره و نصیبه داشته باشم پس ضرور شد که بجهت اخلاص و نیاز که بحضرت بادشاه دارم ازین جدائی شما خرسندی مرا حاصل شود * قوله ازین سفر عافیت انجام اصلاح احوال جمع کثیر * این قول را بتوالی اضافات باید خواند و این سفر را سفر اصلاح اعتبار باید کرد یعنی چون غرض اصلی ازین سفر اصلاح احوال جمع کثیر که بوسیلهٔ نیک اندیشی و نیروی عقل شما حقانیت و عظمت و شوکت پادشاه خاطرنشان همان جمع کثیر گشته است هست و این قول شرط است و قوله آن گروه را از بادیهٔ ضلالت بشاهراه هدایت آوردن و مورد تفقدات خسروانی گردانیدن جزای آن پس می گوید که اگر ازین دوری آزرده باشم از نیک اندیشی عالمیان بهره نداشته باشم فقط

* تشریح نامهٔ که با بوالخیر ارقام یافته شایستگیها آه *

باید دانست که ابوالخیر از شیخ زادهای فاروقی است نسبش بشیخ فریدالدین شکر گنج رحمة الله علیه میرسد وطن اصلی او نیاکانش رامپور سرکار خیرآباد صوبه اوده بوده است پدرش شیخ بهاءالدین است ابوالخیر اولا به منصب صدی سرفرازی گردد پس در سالی که نظام الملک آصف جاه از مالوه ارادهٔ دکن می کند نام برده به همرکابی او تن میدهد چون که مرد عاقل و صاحب رای و آزموده کار بود در نظم صوبهٔ خاندیس بخوبی تنبیه و تادیب افواج مرهته و کارهای نمایان و جانفشانی های شایان ازو بظهور میرسد و در عوض چنین خیرخواهی ها به منصب چار هزاری دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره عزت و مباهات می یابد و باز

دو ملی ناصر جنگ خطاب شمشیر بهادر یافته نائب صوبهٔ دکن بنیاد می شود و بعد از آن
... مظفر جنگ باز بنظامت خاندیس سرمایهٔ افتخار می اندوزد و در وقت صلابت جنگ از
ایلچپور ... به منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و عطای پالکی جهالر دار ممتاز گشته بخطاب
امام جنگ مخاطب می گردد و در سنه هزار و یکصد و شصت و شش هجری بعالم بقا می شتابد و در
محاربات بسیار جرأت و در مقالات بی شمار بی باکی به ظهور می آرد و بمذکورات علمی هم
مناسبتی میدارد و دو پسر کلانی ابو البرکات بهادر امام جنگ و دومی شمس الدوله ابو الخیر
خان بهادر ربع جنگ می گذارد واضح است که این نامه در جواب نامهٔ ابو الخیر است
که مشتمل بر اطلاع و اظهار جنگ میان طبیعت و فطرت خودش به جهت آنکه طبیعت طالب انقطاع
از دوستان زمانه بود و فطرت راغب مصالحه و بالاخره فیروزمندی فطرت بر طبیعت ظهور
یافت بشرح نوشته بود * آویزه * علاقه و این جا مراد از آن مقابله و جنگ است * قوله
نوشته بود * فاعل نوشته ابو الخیر است * قوله گذارده * ای گذارده بود و فاعل
این هم ابو الخیر است * تفؤل * شگون نیک گرفتن * قوله تفؤل حصول مرادات شمردم
آه * یعنی آن غلبهٔ فطرت شما را بر طبیعت شگون نیک حصول مرادات شما شمردم و بسیار
آرام یافتم * قوله هرگاه * این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن هرکه باید نوشت
* سپرد * بکسر اول و فتح ثانی بمعنی قطع کند * قوله ناگزیر وقت آنست آه * یعنی هرکه
ارادهٔ مصالحه دارد ناگزیر وقت او آنست آه * قوله لحظه لحظه تصویر این * در متن نسخهٔ
مطبوعه عبارت تصویر این غلط شده بجای آن تصور آن باید نوشت * قوله که خیر محض آه *
این بیان پنج مضمون مذکور است اول خیر محض دوم خیر و شر برابر سوم شر غالب چهارم
شر خالص پنجم خیر غالب * قوله غالب خواهد آه * لفظ خیر بعد لفظ غالب در متن نسخهٔ مطبوعه فرو
گذاشت شده باید نوشت ای هرچه پیدا می شود غالب خیر خواهد بود * قوله و هر آینه عاقل را *
یعنی عاقل را اگر از شورش و غلبهٔ طبیعت که مائل بطرف شر و فساد است باخیر غالب که مرتبهٔ

اعلی دارد دوستی صورت گیرد پس بناچار گی مصالحه کا دلی مرتبه دارد چرا به ظهور رسد
از سیرگی غضب و غرور مصالحه خاطر آدمی نمی گذرد * قوله و اگر خواهش نزاهگاه تسلیم آه
یعنی اگر اراده اختیار رضا و تسلیم و صبر در دل شخصی متمکن باشد پس باین اراده همیشه
لازم دانا گرید و ر عادة اختیار صبر و رضا آنست که آن شخص دریافته بماند و مکر و منظر کند که در
حقیقت کننده نیک و بد جز ایزد بی همتا نیست چنانچه دلیل برین این قول است * لا مُؤَثِّرَ فِی
الْوُجُودِ إِلَّا اللّٰه * نیست پیدا کننده چیزی سوای خدای * قوله یکی حواله بخدا کردن آه ای
یکی فکر و نظر آنست که آدمی زاد جمیع امور خود را حواله بخدا کند و صرف او را دادران دخیل
داند دوم نظر و فکر آنست که چشم از خدا پوشد و در همه کار خود فقط اسباب را داخل داند
نظر نخستین مذکور اندوه دور کند و برضا همیشه مائل گرداند و دیدن دوم مذکور همواره غم
افزاید * تگاپوی جر اصل * تگاپوی کامل فقط

۵۹

*تشریح نامهٔ که بشفیع ابوالخیر تحریر یافته الله آه *

* مارکات فاصله * ذات بزرگ و نیک * قوله آبادی وقت * ای در تحصیل آبادی
وقت خود که بعبادات و طاعات و دادگری حاصل می گردد غفلت نرود * قوله اگر از دل
گرفتگی آه * یعنی اگر از رنجش خاطر که در سفر بهم می رسد من چیزی بشما نویسم از من ناخوش
مشوید * قوله که موجودات طراز آه * درین قول کاف علت است یعنی با همه کسان نیکی و
خیراندیشی کند زیرا که آدمیان اکثر خیر و نیک اند و آدمی از غرور شناسای این معنی نمی شود فقط

۶۰

*تشریح نامهٔ که ابوالخیر تحریر یافته جملگی آه *

* قوله شایسته خوا * یعنی خواهای شایسته بترکیب مقلوب * قوله دل باسباب نهادن
آه * ای بتدابیر خود متوجه شدن ضرور اما تدبیر خود را بجز حفظ ظاهری امورات
خود ازان هیچ شمرد * قوله نمایش نماید * لفظ نمایش در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع
شده بجای آن نیایش که به معنی دعای با تضرع است ارقام باید نمود فقط

۶۱

* تشریح نامهٔ که با بوالخیر تحریر یافته بود در آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که ابوالخیر در باب اطلاع ظهور تسلی خود که بعد از غم و دانه الت ابوالفضل وقوع داشت نوشته بود * بابا * کلمه ترحم و تعظیم است و نیز بمعنی پدر و جد * قوله همه جوش و خروش آه * ای اظهار اندوه و شادی این همه از نادانی انسان است زیرا که انسان را که این علم نیکی و بدی خود حاصل می شود در حقیقت هیچ است و اگر چشم معنی بین در یابد بداند که همه امورات قضا و قدر بغرض است هیچ امری لایق اندوه نیست * قوله جای سپاس گذاری خوشحالی آه * در میان لفظ گذاری و خوشحالی واو عاطفه در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشته شده باید نوشت ای جای سپاس گذاری و خوشحالی ناشکری و اندوه که از انسان ظاهر می شود اذیت عظیم و اندوه سخت است

* تلپچه * نام جائی است فقط

۶۲

* تشریح نامهٔ که بشیخ ابوالخیر تحریر یافته ای آه *

* قوله که جمیع برگزیدهای الهی آه * یعنی زیرا که جمیع انبیا و اولیا که بدرجهٔ قبول رسیده اند این مرتبه ایشان را از جهت ترک خواهش فضول و غضب نامقبول بوده است * قوله لازم رواند آه * فاعل واند که و غیر هما مخاطب است * قوله مشورت بنماید * درین قول حرف به در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن نه باید نوشت * قوله از جا برود * ای مغرور نشود فقط

۶۳

* تشریح نامهٔ که بقاسم بیگ تبریزی نگارش یافته خاطر آه *

باید دانست که این خط وقتی تحریر یافته که قاسم بیگ همراه شاهزاده بطرف دکهن و گجرات رفته بود * قوله چنین بزرگی * این اشاره بطرف ذات شاهزاده است * قوله رمانده * درین قول حرف را در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده صرف مانده باید نوشت * قوله در دربار * این جا مراد از دربار دربار شاهزاده است * قوله بعرض رسانند * ای بعرض شاهزاده رسانند * قوله معروض دارند * یعنی بدرگاه والای بندگان بادشاه

معروض دارند • معامله سر کردن • معامله فیصله کردن • قوله جز یک صاحب ندانم * بادشاه جز و کسی را نمی دانم * قوله بیادشاه زاده باشند • ای بیادشاهزاده میداده • بشیلان * دستارخوان سلاطین و امرا و نیز بمعنی طعام • یکه جوانان • ای جوانان • قوله راه سخن نباشد آه • یعنی قدرت سخن گفتن بدرگاه شاهزاده نباشد * قوله اگر خوش آمد * یعنی اگر پسند خاطر شاهزاده آمد • قوله بعضی سخنان می شود آه * ای ظلم و بی انتظامی دربار شاهزاده می شنوم فقط

۶۴

* تشریح نامهٔ که بقاسم بیگ تبریزی تحریر یافته ابتدا آه *

* قوله اگر ناملایمی که زمانه از ان آه * یعنی اگر امر خلاف طبع که زمانه ازان بسیار دارد و بفراخ حوصلگی و هم بدانستن فاعل حقیقی آن خدا را غور اچار • پذیر نشود زندگانی دشوار باشد و زیست محال پس ازین جمله قائل ترغیب بطرف صبر و شکیبائی می کند • سبک روح • کنایه از مردم خندان و بی تکلف * قوله رخصت فرموده اند * درین قول فاعل فرموده اند ذات پادشاه است * قوله توجهات دایمی ایشان * ای توجهات شاهزاده • قوله که ابدالی و بدلائی آه * درین قول حرف کاف در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن واو عاطفه باید نوشت و ابدال و بدلا طائفه بزرگ از بندگان خاص حق تعالی اند بعضی گویند هفت تن اند و بعضی چهل تن و مراد ازان هردو لفظ این جا بزرگی و خوبی است که معنی لازمی آن هردو لفظ است فقط

۶۵

* تشریح نامهٔ که بقاسم خان میر بخشی ارقام یافته ابتدا آه *

این نامه در جواب نامه ایست که قاسم خان متضمن شکایت پادشاه و اراده ترک چاکری خود نوشته بود * قوله بی سابقه خدمتی * ای بی آنکه قبل پیدایش خود در عالم عدم از ما بیک خدمت حق تعالی به ظهور رسیده باشد و ما ازان جا بیست و عطای وجود و غیره سربلند داشته * قوله بجهت علت های خفی و جلی آه * یعنی اگرچه فرستادن نامه و قاصد میان دوستان مناسب بود

بود باد او از عالم آرا بجهت حکمت خفی که عبارت از احتمال ظهور دوستی حقیقی از سلوک
ظاهری است و بجهت حکمت جلی که عبارت از انتظام احوال خلایق بسبب عدم علم بر
دوستی و دشمنی است میان ایشان شایع و دستور ساخته * قوله پایهٔ اعتبار
شان از مدارا گذشته است * یعنی پایهٔ اعتبار شان از خاطرداری ظاهری که با نوکران غیر
معتمد مرعی می شود در گذشته است * قوله اصلی ندارد * یعنی این درویشی شما اصلی و حقیقتی
ندارد زیرا که سبب این درویشی صرف پیدا شدن رنجش در دل شما از طرف ولی نعمت خویش
که عقلاً و عرفاً مذموم و زشت است پس این درویشی را درویشی نباید خواند بلکه
بخیال شیطانی تعبیر توان نمود * قوله در مرتبهٔ ظهور خواهد آمد * یعنی در جای بماند و قدر و
منزلت بظهور خواهد آمد * کارفرمایان ملأ اعلی * ملائک * بهمنان * نام شهر ایست * جذبه *
کششی از طرف خدا * واقعه * خواب * قوله رائج آمد * ای گران و غالب آمد
* نعمت متعدی * نعمتی که بدیگری برسد * نعمت لازم * نعمتی که صرف بذات شخص قایم
ماند و بدیگری فایز نگردد * قوله اظهار رضامندی آه * یعنی اظهار رضامندی از طرف شما
نوشته بودند * قوله این کار را بانجام رساند * ای این مهم جنگ که در پیش است
بانجام رساند * خوشاب * نام قصبه ایست که از مضافات لاهور است * نکوت *
این لفظ در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن دکوت که نام مقامی است باید
نوشت * خواجگی * نام برادر قاسم خان است * حفظ الغیب * رعایت چیزی
در پس و غیبت * العاقبة بالخیر * انجام شما بخیر باد و فقط

۲۶

* تشریح نامهٔ که بعمدهٔ خواتین بلند مکان صادق خان تحریر یافته همواره آه *

این نامه ایست منطوی بر اندرز و تحریض و ترغیب صادق خان بجانب ایتلاف و اتفاق و قلیچ
خان مشار الیه همراه شاهزاده بطرف دکن جهت التیام و انتظام حال شکستهٔ مردمان آنجا
رفته بود و نگارش پذیرفته * محشور * برانگیخته * قوله نمی خواهد که دران روش آه * ای نمی

مقتضی

خواهم که بروز قیامت دران طرز و روش منافقان برانگیخته شوم * قوله سعادت یار * این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن یار محمد که نام پسر خان مرحوم الیه است باید نوشت * قوله جوهر ذاتی شما * یعنی حسن انتظام و تدبیر شما * قوله بغایت گرامی است * ای بسیار نازک است * قوله این نونهالان * مراد ازان این جا شاهزادگان است * مراتب کونی و الهی * مراتب کسبی و وهبی کسبی آنست که به مشقت و محنت حاصل شود و وهبی آنکه ایزد تعالی عطا فرماید و دخل عبد را دران دخل نباشد * حضرت صاحب الزمانی * مراد ازان اکبر پادشاه * قوله اما عالم بشریت باقی است آه * یعنی هرچند شاهزاده خود عاقل و زیرک است محتاج مشورت دیگری نیست اما ازانجا که عالم بشریت که عبارت از سهو و غفلت است در ذات شاهزاده موجود و باقی است لهذا بنابر مصلحت وجود مثل شما دانائی در خدمت شاهزاده ضروریست * قوله خود را معاف نداشته ام * یعنی خود را از خیرخواهی شاهزادگان معذور نداشته ام * قوله و لهذا آه * ای ازانجا که صرف ترقی مدارج دولت پادشاه مرا مطلوب است و بودن خود در تعلق دنیاوی تا حیات پادشاه بدل اخلاص منزل خود قرار داده ام بنابران در فرستادن عرایض بشاهزاده نپرداخته ام که مبادا در صورت ارسال عرائض بسوی شاهزاده بخاطر کسی رسد که بلحاظ آن اندیشی مرا خیال این معنی که بعد مرگ پادشاه در عهد دولت شاهزاده هم بر عهدهٔ خود برقرار مانم در ابلاغ عرائض خدمت شاهزادگان باعث شده است * قوله اگر تقدیر مهلت آه * یعنی اگر چند روز بعد فوت پادشاه خود زنده مانم خدانخواسته باز در لباس تعلق دنیاوی باشم یعنی نخواهم ماند واگر واو عاطفه قبل لفظ اگر در متن نوشته شود ظاهرا مناسب بنظر می آید * قوله خصوصا که به بهین آه * یعنی خصوص وقتیکه خود شاهزاده به برادر برگزیدهٔ من بد سلوکی نموده دربارگاه شاهی برخلاف آن نوشته باشند درین صورت بطریق اولی در عهد شاهزاده ترک

ترک تعلق مرا لازم و واجب خواهد شد * قوله گرفتم • این جا به معنی فرض کردم است * قوله ازجا رود * یعنی ناخوش شوند * قوله الحمد لله که خیرخواهی آه * ای شکر خدا که التفات شاهزاده سبب و علت خیرخواهی من نبود که این وقت بجهت زوال التفات شاهزاده آن هم زوال می پذیرفت * قوله روانه می کردند آه * یعنی پادشاه نزد شاهزاده قاصد روانه می کردند • قوله شرف حضور داشتند • یعنی خدمت بادشاه حاضر بودند • جرّه • نرینهٔ باز • قطاس • گاو بحریست که دم او را برگردن اسپان و سرهای علم بندند • قوله چون حکم بود آه • این قول شیخ در [illegible] عتاب شاهزاده نوشته می خواهد که شاهزاده را فریب دهد و رفع عتاب نماید پس می نویسد که چون حکم پادشاه شده بود که وقت ارسال تحف برای شاهزاده تفصیل آن تحف بعرض مقدس بادشاه رسانیده فرستم بنابران حسب حکم تفصیل آن عرض کردم و هنگام پیش کردن تحف آنچه مرا خیال فرستادن چند چیزها شده بود مقبول خاطر پادشاه نیفتاد و از ان چیزها صرف باز و جرّه و قطاس حوالهٔ قاصد نمودند

پس قصور من درین چیست فقط

۶۷

*: تشریح نامهٔ که بعمدة الخوانین صادق خان ارقام یافته بود ازدوانا آه *

* قوله نشاء خاص معنوی آه • یعنی محبت و تعلق خاص الهی . بجهت مطالعهٔ مثنوی مولانا روم مرا سرگرم داشت • قوله که گرامی نامه • درین قول کاف مفاجات است که بمعنی یکایک و ناگهان است * قوله اگر مرا از باطن آه • یعنی نامهٔ شما اگرچه مرا از تعلق خاص که با جهان آفرین بود با مور دنیاوی متوجه ساخت لیکن در اطمینان من سستی و خللی راه نیافت بلکه بمسرت ظاهری نیز رو داد و ظاهر من که غمناک بود همرنگ باطن من که شادان و خرم است گشت • قوله یار را بهتر ازین آه • ای شما را بهتر ازین که مطالعهٔ اخلاق ناصری نموده اوقات را صرف برشد ظاهری که عبارت از توانگری است ضایع گردانید می خواهم و ازین قول ترغیب بطرف مطالعهٔ اخلاق ناصری است و لفظ اوقات در متن نسخهٔ مطبوعه

باینعنی

فروگذاشت شده باید نوشت * قوله این است جواب سلام یار * باید دانست که صادق خان در خط شخصی سلام شیخ نوشته بود شیخ در جواب آن این اندرز نوشت فقط

۶۸

* شرح رقعه نامه که جعفر بیگ دیوان ملقب به آصف خان تحریر یافته صدا دت آله *

باید دانست که مولد خان موصوف قزوین است یکی از پسران آقا ملا قزوینی بوده است دلالت نشانی و تیزی زبانی شهرت داشت و از بهادری و دلیری هم خالی نبود وقتیکه بهندوستان نازل گردید طالع همایونش تا در دولت عرش آشیانی رسانیده بشمول رافت خاقانی بمرتبهٔ بخشی گری و دیوانی سرفرازی می یافت در سنه نهصد و هشتاد و یک هنگامی که سرکشان و متمردان گجرات سر بشورش و فساد بر آورده میرزا کوکه را در احمدآباد محاصره می کنند و با او نائرهٔ قتال و جدال می افروزند دران محاصره از و خدمات پسندیده به ظهور میرسد و در جلدوی آن بخطاب آصف خان عزت و افتخار می اندوزد و بمقام گجرات در سنه نهصد و هشتاد و نه شدید روزگار خود و ابداغ مرگ می رساند و یک پسر مسمی میرزا نورالدین یادگار می گذارد و فقط * و مخفی است که این نامه وقتی تحریر یافته که خان مشار الیه بطرف گجرات وغیره جهت انتظام و انصرام مهمات مرجوعه آنجا فرستاده شده بود و از اینجا شکایت امیری که همراه او بود ارقام ساخته * قوله حق بجانب ایشان است آه * یعنی از انجا که درین شکایت حق بجانب شما است بنابر ان ایمائی در باب ممانعت چنین فعل زشت و اشارهٔ در بارهٔ ترغیب بطرف اتحاد و وفاق با آن شخص نموده بودم * قوله بآن کار خطا کننده * ای بآن شخص کار خطا کننده * قوله شرح آن را آه * ای تفصیل و بیان آن نصائح نمی کند * محروم دلان * مردمان کم عقل و نادان * قوله که درین کار تحصیل آه * یعنی درین اظهار خیرخواهی تحصیل دوستی و دلستانی شما منظور من نیست و نیز نام نیک که پای بند بادامان است خاطر مرا برین بهبودی شما باعث نشده * قوله وضع منتی و جلب منفعتی آه * یعنی و نیز ازین خیرخواهی نهادن بار احسان بر گردن شما و کشیدن منفعت خود گرد خاطر من نمی گردد * قوله

* قوله بلکه ادای شکر آه * اعنی بلکه ازین خیرخواهی ملازمان پادشاه که می کنم ادای شکر نعمت های دست پادشاه را نوعی واندکی انتظام می بخشم * قوله همیشه بهار * بعد لفظ بهار لفظ تسلیم در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت * قوله از توجه شاهنشاهی آه * ای از فراوانی توجه پادشاه خود که به نسبت من هست چگویم که در بیان نمی آید یعنی مرا به یقین نزدیک است که به مشاهدهٔ این مقدمهٔ سعادت که عبارت از تشریف بری شاهزاده بطرف کابل جهت نمودن مصالحه میان مردمان کابل و گجرات وغیره است مشرف گردم * قوله که جز خیر غالب آه * این جمله صفت صلح کل است یعنی همان صلح کل جز خیر غالب بوجود نمی آمد * قوله بخاطرش * درین قول شین ضمیر راجع بطرف شیخ است * قوله چگونه کرده باشد * یعنی بوجه احسن می کرده باشم * رابطهٔ رسمی * ارسال خط و کتابت باهم دگر * رابطهٔ معنوی آه * یعنی خیرخواهی غایبانه که موقوف بر نیک ذاتی من است همیشه قوی بود * قوله بقدر اندیشه آه * ای اندکی اندیشه * قوله شعار میرزایان است * ای خصلت نازک مزاجان است * قوله بر طرف شود * یعنی همان نازک مزاجی و میرزائیت تمام موقوف شود * قوله لمحق آن شکر آه * یعنی طاب عالی شامل آن شکر که درانجاهست گرداند و شمار را درین جا طلب کند * قوله بسیار میسر اشد * ای خدمت و کار شما بسیار مقبول شد * بنگش * بروزن رنجش نام ولایتی است از ماوراالنهر * قوله فرمانی که بشاه بیگ * یعنی حکم پادشاه جهت نوشتن فرمانی که بنام شاه بیگ التماس کرده بودید بشرف صدور یافت فقط

۶۹

* تشریح نامهٔ که به آصف خان تحریر یافته در تعزیت آه *

این نامه بعد فوت یکی از عزیزان آصف خان در تعزیت تحریر یافته * قوله و در آن به مقدمات آه * ای در بیان ناستودگی بی صبری بطرف مقدمات عقلی و نقلی التجا بردن * قوله پر کرد است * یک حرف واو درین قول در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده حرف مکرر باید نوشت و این قول خبر است یعنی در قضایای مصابیت ناگزیر سخن صبر وغیره

و غیره گفتن پر مکر و بسیار زور گوینده است پس مناسب که دوستان در وقوع چنین حوادث لب را آشنای سکوت کنند و بظاهرداری نپردازند * قوله که با آنکه خود را آه * درین قول کاف علت است یعنی سازش تنهای شما نمی خواستم زیرا که باوجود آنکه خود را بزور در رسوم پای بندان رسم و عادت در آوردن است قباحت دیگر آنکه خود را بارتکاب فعل عبث و بیهوده هم منسوب کردن است * قوله الله تعالی بسبر تکوین و ایجاد رسانا ده * یعنی الله شمار ا بطرف دریافت بقائی و ناپایداری دنیا و بسوی ثبات و بقای عقبی رسانا د فقط

* تشریح نامه که به برین بیک حاکم دکن بعد رهبری یافته ایزد تعالی آه *

باید دانست که هنگامیکه اکثر رعایا و ساکنان بلاد بندر دکن وغیرها از جاده اطاعت اکبری انحراف ورزیده بودند و شاهزاده بسر کردگی فوج شاهی جهت تنبیه و توبیخ آنها بآنطرف روانه شده بود این نامه در باب هدایت و ارشاد سرکشان و باغیان سابق الذکر ارقام یافته * بندر * ظاهرا * این لغت در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بجای آن بندر که بمعنی کناره دریا است باید نوشت * سر باز میزنند * یعنی انحراف و روگردانی می نمایند * قوله یکی آنکه آه * یعنی حضرت بادشاه فرمودند که ما را یکی کار آنکه از انجا که نظام الملک حاکم دکن خود بعلت شامت بخت انحراف از فرمان شاهی ورزیده در گوناگون بلا افتاده است دیگر دنیاداران و حاکمان را باوجود مشاهده خرابی و تباهی او چه شامت و بدبختی پیش آمده که از جاده اطاعت ما روگردانی می کنند و پناه بدرگاه عطوفت اکتناه ما نمی آرند لهذا همان بهتر که ما بدولت اولاً برای فهمانیدن دنیاداران دیگر بطرف دکن وغیره رویم * قوله دیگر سبب یاده پیمائی آه * ای دیگر آنست که بسبب غفلت و مدهوشی شاهزاده و همراهیان او که ازین جا برای انتظام آنجا فرستاده شده اند ناراضامندی و بغاوت اعیان آن ممالک از درگاه مقدس بسمع همایون رسیده بود پس بادشاه برای تقرر تدبیر درستی آنها از طرف جناب این طرف رونق افروز شدند * قوله انجمن را از گوئی تازه ساختند آه * ای

ای بادشاه در باب تنبیه و تادیب امرایان آنطرف صلاح و مشورت تازه ساختند
و آنوقت بنده خدمت بادشاه عرض کردم که اینجا تیاوردن آنها از روی انحراف و بغاوت
بوده زیراکه آوازهٔ دولت واقبال بادشاهی همه عالم را فرو گرفته است کسی را حوصلهٔ
مقاومت نمانده * آز تقاز و * حرص وطمع * قوله لیکن چون میان آه * ای چون
درمیان لشکر بادشاهی متعینه آنصوب بسبب افزونی حرص وطمع نفاقی پدید آمد لهذا مردم
رعایای آنطرف از دادن زر محصول دست کوتاه گردانیده اند * قوله هرآینه یالیش
ونیاز آه * یعنی درصورت رفتن یکی از بندگان شاهی هرآینه اطاعت وتابعداری مردم
رعایای آنجا بپایه ظهور خواهد گرفت * قوله یابالازمت آه * یعنی شاهزاده را یا بملازمت
بادشاه فرستند یااو را براه راست آرد * قوله بدین جانب آه * ای بجانب من مفوض بود
* قوله آن پیش آمد * یعنی وقت شاهزاده پیش آمد * مهم تحسین * مراد ازان
اینجا درستی مردمان دکن وغیره * دیرباز * مدت دراز بترکیب مقلوبیه باز بمعنی مدت
ودیر بمعنی دراز * قوله هنگام ظهور آمدست * ای هنگام ظهور نمان خیرخواهی است * قوله
آنچه به پدبت نوشته بودند آه * ای آنچه شما درباب اظهار اخلاص وعقیدت بدرگاه بادشاه
به پدبت نوشته بودند همه را به مطالعه درآوردم وخاطرمن ازان خیلی خوش شد جهت آنکه
معلوم کردم که هنوز زمان سعادت باقیست وچشم حاقبت بین شما کشاده است حالا
شایسته آنکه روانگی پسرخود را بهمراهی واتنظار روانگی دیگر امیران موقوف نداشته
با عرضداشت خود بدرگاه روانه سازند * قوله آن نسبت را جواب آه * یعنی جواب
عرضداشت شما حاصل کنم * قوله درین صورت آه * ای درصورت رسیدن پسر
شما مع عرضداشت شما هرچه شاهزاده از ینجا رفته درووقت حیات خود با شما درمادهٔ عطای
امن وامان وبحالی ملک در قبضهٔ آنطرف شما قول و قرار داده باشد بظهور خواهد آمد فقط

۱۲

* تشریح نامهٔ که بقطب الملک حاکم گولکنده ارقام یافته دو ربیع آه *

باید دانست که این نامه ایست مشتمل بر اظهار صلاح و فلاح قطب الملک که بعد انتقال شاهزاده در جواب تعزیت نامه که قطب الملک بدرگاه والا ارسال داشته بود صورت نگارش پذیرفته * قوله موید آن افتاده ای قوت دهنده همان یکجهتی و دوستی افتاد * قوله در مرتبه شناسی آه * ای در مرتبه شناسی حقایق و دقایق گذارد * قوله جائیکه در پاستانی آه * درین قول لفظ جائی در متن نسخه مطبوعه زاید طبع شده و کاف علت است درین قول یعنی دلیل بر علای افزونی دولت و اقبال پادشاه * قوله که در پاستانی زمان کارها که از فرمان دهان آه * هست و بعد لفظ کارها کاف در متن نسخه مطبوعه فروگذاشت شده باید نوشت * شمارده حساب * قوله معامله مظفر حسین میرزا آه * یعنی پادشاه فرمودند که ازانجا که مظفر حسین میرزا وغیره حاکمان زمان سابق دکن را بعد ظهور شکست آنها بعلت اختیار اطاعت و انقیاد بحال خودها داشتم این معنی دلیلی است کافی برین معنی که ما را صرف اطاعت مردمان منظور است و نظر بمال و ممالکت کسی نیست * فیروزی جنود آه * ای جنود فیروزی در دو بآن طرف فرستاده ملک از قبضه برهان الملک برآورده شد * قوله امروز نسبت بندگی تو آه * یعنی پادشاه بمن فرمودند که امروز که نسبت بندگی و امتثال و اطاعت تو مشهور شده و بی طمعی و حق گزاری تو نیز همه کس می داند ترا بطرف دکن باید رفت و دریافت حال هرکس باید نمود و با ظهار اقبال و تمکین حسن صلوکی مادر دل دنیاداران حاکمان دکن را بطرف اطاعت و بندگی مائل و راغب باید ساخت و این بیان امر نخستین است * قوله چون بیهوشی و سر کردن شکر جمع نکرده * اعنی کارکنان قضا و قدر غفلت و بیهوشی و سرداری و پادشاهی را یکجا جمع نکرده اند جائیکه یکی خواهد بود دیگری نخواهد ماند * قوله بی تاخیر نامه و پیغام * اعنی بدون اطلاع بدرگاه پادشاه * قوله این مهم را آه * ای مهم روانگی شاهزاده را بطوریکه مناسب روزگار و موافق وقت باشد بانجام رسانند * قوله خاطرها از ان فراهم آورده * اعنی از غم و الم حادثه شاهزاده خاطر را جمع کنند و مائل به صبر شوند * قوله

* قوله شنوده است آه * ابوالفضل به قطب الملک می نویسم که ازانجا که اخلاص شما مکرر شنوده ام لهذا پسندیده آنست که گفتار شما موافق کردار شما آید * قوله درین معامله آه * اینی در معاملهٔ بند و بست ملک دیگران * قوله شناسا دل * در لفظ دل به متن نسخهٔ مطبوعه یای وحدت فروگذاشته شده باید نوشت * قوله که نامه نیکان عاقبت آه * کاف درین قول بمعنی بلکه است و بعد لفظ عاقبت لفظ بین در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشته شده باید نوشت فقط

۷۲

* تشریح نامهٔ که براجی علی خان تحریر یافته جلد اول آه *

این نامه بجهت التیام و ارتباط براجی علی خان تحریر یافته * سکیان * جمع سکی یکه کننده * آرائک * جمع اریکه تخت * سکیان آرائک قدس * ملائک و انبیا * فوحات * جمع فوحه بوی خوش * مقیمان سلاسل انس * عارفان و سالکان * دام مجده فائق المکارم والمعالی * همیشه آن خلاصهٔ خاندان احاطه کرده شده به بزرگی او بر تریها باد * ازمه * جمع زمام * نجائب * جمع نجیب اسپ * اعنه * جمع عنان * جنائب * جمع جنیبه اسپیکه در پیش کشند * ذرائع * جمع ذریعه وسیله * اوتاد * جمع وتد میخ * استساک * آمیزش و پیوند * اکدار * کدورت * مظلمه * تاریک * قوله چون انتظام بخش انفس و آفاق آه * این قول بنا بر تمهید مقدمات دوستی که همان مقدمات از قول ازانجاکه حسن اخلاص ایشان وغیره ثابت می شود آورده یعنی وقتیکه ایزد تعالی می خواهد که چیزهائیکه وسائل رفاهیت و ایتلاف کافهٔ انام باشد از عدم بوجود آرد آن وقت اولاً چیزی چند که هر آئینه در ظهور ایتلاف وغیره موکد و موید تواند بود و ازنهانخانهٔ خفا بعالم مشاهده نمود ظاهر می سازد پس بالفعل که ایزد تعالی رفاهیت جمهور انام و ایتلاف میان خلایق منظور داشت لهذا حکمت ازلی اخلاص شما را که با این خاندان از قدیم در کمال استواری بود باعث ظهور گردید * برسوبهت * نام وکیل راجی علی خان فقط

۷۳

* تشریح نامهٔ که براجی علی خان تحریر یافته جلد اول آه *

باید دانست که این نامه برای تالیف راجی علی خان متضمن اظهار مسرت و بهجت بسبب
ظهور راطاعت خان مذکور تحریر یافته * قوله ملازم خدمات شایسته شده اند * در این
قول مراد از خدمات ملاقات شاهزاده است * قوله از بار تعهدات برآمده آه *
ای از بار اموری که ذمهٔ خود گرفته بودم فارغ شدم * قوله چه از رهگذر آه * ازین جا
بیان وجوه مسرت است * کنف * پناه * قوله اشرف برادران * مراد ازان
این جا فیضی است * دواعی * جمع داعی خواهش * قوله ملک دکن آه * یعنی ملک
دکن بی تکلیف جانداری واحدی بوساطت شما میسر شد * قوله تا ای رب ما و ملکی *
این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن تا رب مائی و ملکی باید نوشت * حرز *
تعویذ * مخاوف * جمع مخوف جای خوف فقط

* تشریح نامهٔ که بقلیچ خان نگارش یافته آه *

باید دانست که خان مذکور اباعن جد در خدمت سلاطین چغتا نسبتی داشت علی الخصوص جد
بزرگوارش بخدمت حسین میرزائی مرتبهٔ عمده داشت و خان مشار الیه بحضور عرش آشیانی
بخصوصیت منزلت و قرب مخصوص بوده است و پس از خدمت حفاظت قلعهٔ آهنی بنیاد که
متصل دریای شور است و نهایت مستحکم و بعد از ظهور اهتمام عمارت اطراف گجرات
در سال بیست و پنجم بعد قتل شاه منصور دیوان باهتمام کار وزارت سرفرازی گردد
و در بند وبست صوبهٔ گجرات از و کارهای شایسته و تدبیرهای بایسته بمنصهٔ ظهور
در می آید و در سال چهل و دوم سنه هزار و پنج باتالیقی شاهزادهٔ سلطان دانیال
که دخت او بشرف مناکحت همین شاهزاده ممتاز بود مقرر شده بمنصب چهار هزاری
و پانصدی سرفرازی یافته باقطاع صوبهٔ الهآباد رخصت می یابد غرض که همواره بصوبه داری
های گجرات و لاهور و غیرها سرفراز بوده بمهمات قیام داشت و صلاح و اتقا بمرتبهٔ تمام در جبلت
او بوده است و بسیار مرد فاضل و مقرر و محدث کامل و شاعر بی بدل بوده چنانچه الفتی تخلص

تخلص می کرد بمرگ طبیعی بعالم بقا می شتابد و دو خلف الرشید یکی میرزا یوسف الله و دیگر میرزا چین قلیچ که در عصر عرش آشیانی بمراتب عمده سرفراز بودند می گذارد و باید دانست که این نامه مشتمل در اظهار وجوه مراسلات و نیز در اطلاع اسباب عدم مراسلت مع اظهار صفائی دوستی و محبت بی غش خود تحریر نموده * قوله آنچه که نیز آه * یعنی اگر بلحاظ محبت صادق خود شوق و محبت خود نویسم سزاوار است زیرا که حسب حقیقت و واقعی نوشته باشم نه از راه دروغ و کذب * قوله اگر نی رسم و عادت آه * ظاهر این عبارت که در متن نسخهٔ مطبوعه مرقوم است خوب نیست چون بجای آن اگر نی برسم و عادت هم ادا شود آن را نادانی می داند نوشته شود ظاهرا خوب بنظر می آید * قوله امری دیگر * مراد از امر دیگر ظاهر داری و غیره * تسویلات * آراستگی ها * قوله دوست کشی هم چو تو آه * ای چون تو دوست کشی را که اصلا گرد دل تو گاهی رحم نمی گذرد دوست میدارم و اگر ندارم چکنم زیرا که امر اختیاری نیست * غواشی * جمع غاشیه پرده * قوله و گر بواسطهٔ غواشی بشریت * یعنی اگر بواسطهٔ غلبهٔ بشریت که اقتضای آن غفلت است شما به حقیقت محبت من نرسیده باشید چون علت محبت که نیک ذاتی من است ثابت و متحقق است هر آینه فتوری ازین غفلت شما در مبانی محبت من نمی رسد زیرا که مراد مهربانی و عدم مهربانی شما نظری نیست فقط

۷۵

* تشریح نامهٔ که به نوئین بزرگ میرزا یوسف خان ارقام یافته بعد آه

باید دانست که میرزا از سادات کرام صحیح النسب مشهد مقدس است در جناب عرش آشیانی بسبب ترقی و بزرگ عزتی و حرمتی بهم می رساند و سال سی ام از جلوس به منصب دو هزار و پانصد می معزز و ممتاز می گردد و بسر کردگی فوجیکه بطرف کشمیر روانه می شود مقرر شده حوالهٔ شیخ ابو الفضل می گردد و در انجا به تدبیر صواب و فکر دور اندیش او قاضی علی خان حاکم کشمیر گرفتار شده بقتل می رسد چنانچه پادشاه بر زبان مبارک در حق او این بیت ارشاد فرموده (بیت) کلاه خسروی و تاج شاهی * بهر کل کی رسد حاشا و کلا * و بعد ازان

پسر او که پادشاه دعوی اعتماد و بیعت کرده بود بدان الهوارمی شتابد و در محاربات دکن و گجرات و در محاصره و کشایش احمدنگر به نسبت دیگران زیاده تر جانفشانی و تردد میرزای موصوف به ظهور می پیوست و اکبر بادشاه به ملک شیخ و غازی زمان می رود و دو رجال نا پور بدر رذیل طایر جانش باشیانه جنت پرواز می نماید از پسران او یکی میرزا صفشکن که بسیار مرد جری بوده است و دیگری میرزا افلاطون که با برادر به مذکور می ماند و در آخر حکومت بهشت آباد شکندر یافته فوت شده بوده اند باید دانست که این نامه در سفارش دوستی و استدعای دریافت حقیقت بود و بادشاه پادشاه از مقام کشمیر تحریر یافته * مجازی * این لفظ بحرف زای معجمه در متن نسخه مطبوعه غلط طبع شده بحرف رای مهمله که بمعنی روانی است باید نوشت * قوله درمه ابیر انتظام نشأه صوری آه * ای ورود ابیر درستی امور ذات دنیا و عقبا حجت و وسیله قوی باشند * روز بهان دولت * صاحبان اقبال * قوله از بدو فطرت آه * یعنی همان زمین از ابتدای پیدایش خود محل قحط مردان و جوان مردان است * دوستان فدوی * دوستان جان نثار * قوله کارکردنی کار آمدنی دانش آموزی * این هر سه لفظ را بیای مجهول باید خواند و در لفظ آموزی اگر بجای حرف زا حرف دال مهمله نوشته شود یعنی دانش آمودی که بمعنی عاقل کامل است مناسب می نماید * بربست * قاعده و دستور * تابین * تابع و پس رونده * باشی * سردار * قوله بربست والا درگاه آه * یعنی از آنجا که دستور درگاه پادشاه ما آنست که پادشاه ترقی ملازمان بمراتب درجه بدرجه می فرمایند و زیادتی منصب و اضافه جاگیر ملازمان مفوض باختیار سردار آن ملازمان می شود برای آنکه بیک حکم هم دل سرداران و هم دل ملازمان شادان شود پس بسبب همین دستور زیادتی منصب و اضافه جاگیر طالب اصفهانی مذکور که تابع شما است بصلاح دید صواب شما بسته است * قوله امید که به محض قدردانی آه * یعنی امید که بمحض قدردانی شما عنقریب زیادتی منصب و اضافه جاگیر شخص مذکور جلوه ظهور

ظهور دهد کیف درصورتیکه مراعات خاطر دوستان دیگر نیز که عزیزترین است در زیادتی
منصب و اضافهٔ جاگیر شخص مذکور علاوهٔ آن ملحوظ باشد در آنصورت بطریق اولی هر دو امر
مذکور جلوهٔ ظهور دهد * بی سرودلی و پریشانی ورزد * قوله برحسب وعدهٔ خود * یعنی احوال
بادشاه که نوشته اند بسبب اختصار آن معلوم می شود که باکمال پریشانی و تشتت نوشته
اند لهذا آینده بتفصیل نوشته خواهند فرستاد * قوله اگر ایشان را در کشمیر آه * یعنی اگر
خواجه خان را در کشمیر نمی دیدم باوجود آنکه کشمیر در لطافت و نزاهت و عجایب
و غرایب ضرب المثال نظارگیان است در کشمیر هیچ نمی دیدم * قوله خاطر دوستان را *
یعنی خاطر مرا در فکر مصیبت و جوشش سرانجامی خواجهٔ مذکور بغایت متوجه دانند فقط

۷۶

* تشریح نامهٔ که به شجاعت شعاره میرزا علی بیگ تحریر یافته نامهٔ محبت آه *

باید دانست که مولد میرزا بدخشان است و او بنیک ذاتی و ستوده صفاتی موصوف
است زمانیکه به هند فروکش می گردد پرتو اخلاص و خلوص بی ریایش در آینهٔ ضمیر عرش
آشیانی جلوه میدهد شاه همان وقت او را بخطاب اکبرشاهی عزت می بخشند و اکثر در
جدال و معارک بهادری و پردلی او بمعرض نمود میرسد و در یساق دکن بمدد شاهزادهٔ
سلطان مرادین میدهد و دران مهم دلیری از حد بیرون و مردانگی از حساب افزون
بظهور می رساند و در سال چهل و سیوم قلعهٔ راهوتره که از مضافات دولت آباد است
و در اخیر این سال قلعهٔ کوه کده دولت آباد بحسن تدبیر میرزای موصوف مفتوح می گردد و
در سال چهل و ششم عرش آشیانی در عوض حسن خدمات او را بعنایت علم و نقاره بلند
آوازه می گردانند پس تر بمدد خانخانان بطرف دکن او را روانه می سازند در عصر جنت
مکانی به منصب چهار هزاری سرفرازی یافته همرکاب جنت مکانی بدار الخیر اجمیر میرسد و
در انجا روزی بتاریخ دوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجری بزیارت مقبرهٔ
مقدسه معینیه می رود و گور شهباز خان کنبو را دران محوطه دیده در آغوشش می گیرد و

می گوید که این دوست قدیمی ما بود و این حرف بر زبان آوردن همان و بیان حق تسلیم
کردن همان با فضلا و صلای صحبت داشتنی و شعر هم گفتی فقط باید دانست که این نامه ایست
متضمن نصایح و التیام در جواب نامهٔ که میرزای موصوف دران اظهار رنج و ناخوشی
خود کرده بود * قوله بقدر آشفتگی خاطر ما آه * یعنی اندکی رنجش خاطر شما معلوم شد * قوله
بلکه درین هنگام آه * ای بلکه در هنگام عدم رواج نقد اخلاص مخلصان حقیقی بیشتر مسرت
دارند زیرا که درین صورت جوهر بی بهای اخلاص ایشان بریزهٔ سفال که عبارت
از متاع و اعتبارات دنیاویست فروخته نمی شود * قوله ازین گروه آه * یعنی از گروه
مخلصان حقیقی * قوله اعتبار را واز قسم اتفاقات آه * ای اعتبار و حرمت این دنیا
از قسم اتفاقات است نه از قسم استحقاق بلکه مستحق عدم اعتبار است و لفظ
است که بعد لفظ استحقاق واقع است متعلق قوله آمد و شد قوافل اخلاص هست یعنی
ازان مدت که آمد و شد قوافل اخلاص درین دنیا است آسیبی که این صاحبان اخلاص
را رسیده آه * قوله در دام طبیعت آه * ای مخلصان در دام طبیعت که همان طبیعت
طالب جاه فانی است و بسبب غلبهٔ هوا و حرص نه دل دانا و نه چشم بینا دارد افتاده در
اندیشهٔ فروخت متاع اخلاص بعوض اعتبارات و جاه فانی دنیاوی اند * قوله همیشه
این متاع نفیس آه * یعنی همیشه متاع اخلاص که قیمتی ندارد به جهت فروخت آن بمقابل
اعتبارات ناپایدار دنیوی بیقدر و خوار می باشد * قوله قطع نظر از اخلاص آه * یعنی اگر
اعتبار اخلاص نکنم صرف معامله فهمی و اندکی خداشناسی اگر کسی را میسر شود او را از تقدیم
گله مند نمی سازد زیرا که آزردگی در امورات دنیاوی در حقیقت عیب جوئی در کار
ایزد جهان آفرین است که از عیب پاک و مبرا است * قوله در کوچهٔ ناهلیت آه * ای
در آزردگی و ناشکری که جای گذر طبیعت است فقط

---

* تشریح نامهٔ که به خصوص خادم ملت جماعت شهاب الدین احمد خان تحریر یافته زورود آمد *

این نامه ایست منطوی بر عذر و معذرت در باب ارسال رسل و رسائل بجواب نامهٔ خان مذکور که مشعر شکایت در باب عدم ابلاغ نامجات رسیده بود * وبن * نگین * قوله عاطفت صاحب خود * مراد از ان عاطفت پادشاه * قوله از قدر نشناسان گردانیده باشند * ای نشهٔ باده مرا از قدر نشناسان و نادانان گردانیده باشند * فرجه * شگاف * مُخ * مغز و خالص چیزی * قوله بلکه چون بحسب سرنوشت آه * ای سبب عدم ارسال رسل و رسائل نه وجوه مذکوره است بلکه چون از اصحاب عقل و شعور هستم وصرف بخواهش خداد را اهل دنیا داخل شده ام نه بخوشی و طیب نفس خود و نیز می بینم که رسم مراسلات درمیان اهل نفاق که بر زبان شان مدح دوستان و در دل ایشان بغض و عداوت است آنقدر رواج یافته که گویا مراسلات علامت نفاق گردیده ازین خوف آدمی که عبارت از صاحب اخلاص است بفراغ دل رسم کتابت مرعی داشتن نمی تواند نظر بران ناچار خودم را از مراسلات باز داشته در خیرخواهی غایبانهٔ شما مواظبت می نمایم فقط

۷۸

* تشریح نامهٔ که به خواجه شمس الدین خافی ارقام یافته در رحمایت آمد *

باید دانست که والد خواجه شمس الدین خواجه علاءالدین از امیران شهر خاف بوده است و خواجه شمس الدین در بارگاه عرش آشیانی بعلت حسن دیانت و امانت فراوان و کار شناسی بیکران رتبت و منزلت پیدا می کند و کارنامهای بهادری و جلادت او مصحوب مظفرخان در صوبهٔ بهار و بنگاله تاریخ اکبری واضح می کند علامی شیخ ابوالفضل در حال خواجه می نویسد که انصرام مهمات صعب و ناگوار و اهتمام سخت کارهای دشوار که دوران سرکشان را * متردد و مبارزان را متامل می یافتم از روی دلیری و طیب نفس بر ذمهٔ همت بلند خودمی گرفت و به طور شایان و طرز پسندیده بانجام می رسانید الغرض خواجه چندی بدیوانی کابل سرفراز شده در سال سی و نهم چون قلیچ خان از نوبت قاسم خان بانتظام صوبهٔ کابل متعین می گردد خواجه قایم مقام او دیوان کل گردید و در سال چهل و سوم که رایات پادشاهی پس از

سکونت چهار ده سال در پنجاب بقصد یورش دکن طرف آگره در جنبش می آید دیگمات با سلطان خرم در لاهور می ماند جز دازی بیگمات و انتظام خالصهٔ آن صوبه و ریاست آنجا سپرد خواجه می گردد و در سال چهل و پنج سنه هزار و هشت هجری در شهر لاهور ایام عمرش بسر می آید موجز که خواجه در کار سپاهی و مردانگی و راست گفتاری و درست کرداری عدیل و نظیر نداشت و خود لاولد بود و اقارب و خویشان بسیار داشت فقط هویدا باد که این نامه ایست مشعر نصایح و اندرز بعد از ظهور غفلت خواجه در باب تاکید اجرای امورات پادشاهی تحریر یافته * قوله آن بزرگ داشت * یعنی آن احترام انفاس مذکوره * قوله لیکن در پاس آن چهار چیز آه * ای احترام انفاس در پاس چهار چیز باتفاق همگنان است نخستین احترام انفاس در رضای ایزدی است و آن صرف انفاس در عدالت رانی و نصفت گستری است و هم چنان در سه چیز دیگر * قوله این نافهمیدگی * یعنی مناقشه و مخالفت با مردمان و غفلات و تهاون در کارها * قوله با خود در جنگ آه * یعنی خلاف نفس امّارهٔ خود کرده * قوله از ان خوبی ستوده * یعنی از اجرای مهمات خلایق و اظهار صلح کل و برداشت ناگوار طبیعت خود که بالا مذکور شده بسیار جمع کند * قوله که دشمنان از گرند حساب آرائی آه * یعنی دشمنان عیب شماری شما کردن نتوانند * قوله آنطور ساوک زود * ای همان طور مذکور که در ان دشمنان حرف گیری نتوانند * قوله از فرزندی زمانه آه * ای بجهت موافقت زمانه زمانه را پدر و مربی و شفیق خود دانید و کار خود حوالهٔ آن نمائید * قوله او کار بی پایان آه * یعنی من از کار خود فراغت حاصل نکرده ام تا بکار دیگران چه رسد فقط

۷۹

* تشریح نامهٔ که بداعتمادالملک راجه مانسنگ نگارش یافته صاحبان آه *

راجه مذکور پسر راجه بهگونداس کچهواه است بفهم و عقل درست و به جرأت و شجاعت زاید الوصف میان امرا و ارکان ممالکت عرش آشیانی ممتاز و مستثنی بود و بعلت

بعلت کمال ارادت و نیاز و جان فشانی از حضور فیض گنجور بندگان عالی گاهی بخطاب فرزندی
وگاهی بخطاب میرزائی مخاطب می شود و اکثر در جدال و قتال بذات خود کارهای دلیرانه و
امورات بهادرانه بظهور می رساند و همیشه بخدمات عمده و مهمه های زبده لوای امتیاز
در میان ملازمان می افرازد سال سی و چهارم که طائر روح پدرش از قفس قالب پرواز می کند
آنوقت بخطاب راجگی و به منصب پنجهزاری پایهٔ عزت و اعتبار می یابد و در سال سی و نهم
سنه هزار و دو هجری که سلطان خسرو بمرتبهٔ پنجهزاری و بحکومت اطراف اوریسه سرفرازی
می یابد راجه باتالیقی او عزت یافته بجاگیر بنگاله و پاسبانی آن دیار اجازت یافت و در آن
هنگام راجه بحسن تدبیر و زور تیغ بی دریغ خود بر جاهای بسیار از ولایت بهاتی و غیره دخل
نموده داخل ممالک بادشاهی می کند و در سال چهل و چهارم سنه هزار و هشت هجری
که عرش آشیانی در آن حین قصد دکن می فرمایند و شاهزادهٔ سلطان بصوبهٔ اجمیر به تنبیه
رانا دستوری می یابد راجه بعهدهٔ سرداری بنگاله سرفراز شده مصحوب شاهزاده متعین
می گردد و بعد از آن وقت در هی آن صوبه بتادیب و سرزنش بدذاتان بنگاله روانه
می شود قریب شیرپور با مخالفان درآویخته شکست داد و در آن معرکه میر عبدالرزاق
معموری بخشی صوبهٔ بنگاله گرفتار شده با طوق و زنجیر بدست می آید پستر از انتظام آن ممالکت
دل جمعی حاصل ساخته بحضور عرش آشیانی مشرف شده به منصب هفت هزاری
هفت هزار که در آن زمان هیچ امیر عمده زیاده از منصب هزاری مقرر نمی گردید مگر پس ازین
میرزا شاهرخ و میرزا اعظم خان کوکه نیز بدین مرتبه عزت یافته ممتاز می شود و بعد از فوت
عرش آشیانی در سال نهم جهانگیری بمرگ طبیعی جهان فانی را وداع می کند راجه در حکومت خود
طرفه روش و اعجوبه حشمتی بهم می رساند که بادخوان او صد زنجیر فیل میدارد و همه فوج او
که هر یک را از آن صفدری و سرداری توان گفت پیش مشاهره بوده است مشهور است
که راجه هزار و پانصد زن داشت و از هر یکی دو پسر یا سه پیدا شد لیکن همه در

زندگی او ودیعت حیات مستعاری سپرد نگر اجبها و سنگه واو هم بسبب کثرت می نوشی بعد از مرگ پدر بشتابی رحلت بطرف عالم بقا می کند فقط باید دانست که این نامه در سفارش دوستی عزیز یافته * قوله از صفات کمال ایشان آه * ای از صفات همان صاحبان دولت

* قوله ضمیمه صحبت گشته * ای ضمیمهٔ محبت میر شریف آملی * قوله برخلاف مردم روزگار * ای برخلاف مردم دور رو و ظاهر پرست * قوله آدم شناسی آه * ای آدم شناسی که در حق شما مظنون من بود به یقین انجامید * قوله به اندازهٔ دریافت * این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن اندازه دریاب باید نوشت یعنی اندازه دریابنده افراد انسانی را * قوله میرزائی دنیاوی * مراد از آن دولت مندی دنیا فقط

* تشریح نامهٔ که براجه مان سنگ تحریر یافته شراکف آه *

باید دانست که این نامه ایست متضمن نصائح و اندرز * قوله آلودهٔ بیان آه * یعنی آنرا بیان نمی کند * قوله بازی خورده * ای فریب خورده * قوله چون شناخت این نسبت آه * ای شناخت شوق و محبت * قوله چهار مرتبه * و آن حکمت و عدالت و شجاعت و عفت است * قوله نظر بر حالت خود آه * ای نظر بر حالت عاجزی خود که بروز قیامت رو خواهد نمود انداخته در گرد آوری نام نیک باشند و در متن نسخهٔ مطبوعه لفظ باشند قبل لفظ نیک غلط طبع شده آنرا بعد لفظ نیک باید نوشت * قوله سلوک کردن است آه * ای با آدمیان سلوک کردن است * قوله بانجام رسیده باشد * ای از اهتمام شما بانجام رسیده باشد * قوله از شایستگی خدمت حضور * یعنی از انجا که او شایستگی خدمت حضور بادشاه دارد * قوله رخصت آنخدمت آه * ای اختیار آنخدمت حوالهٔ شما فرمودند * قوله و یقین است در رعایت آه * ای یقین است که نام او در آن عهده بحال خواهند داشت و لفظ از قبل لفظ کمال در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده فقط

* تشریح نامهٔ که بخدمت پزوه شمس الدین علی الملقب به حکیم عین الملک الیه آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که عین الملک متضمن اراده تجرد و ترک
تعلق دنیاوی بشیخ نوشته بود * قوله بعد صوری آه * ای بعد صوری را آتش
افروز آه * قوله در انتظام مهام خود * ای در انتظام مقاصد خود * قوله دل ساده
و زبان پر نگار * ای در دل محبت ندارند و بر زبان بسیار اظهار محبت و دوستی
میکنند * قوله و شرح آن را آه * ای شرح شوق و محبت را * قوله یا از نیامردی *
ای یا افسردگی دل که بسبب تحمل و جفاکاری من بهم رسیده * مدارک * جمع مدرک
بمعنی دریافت * قوله افعال صانع بر کمال آه * ای افعال ایزد تعالی هرچند که عیب
حدوث دارد و حدوث آن دلیل عدم وجوب آنست لیکن در نظر باریک بین عرصهٔ
وجوب آن افعال رفیع تر از دریافت عقول زیرا که موافق عقل وجوب را قدامت
لازم است و اینجا خلاف آن حدوث را وجوب لازم شد * قوله آورده اند * ای
شمار آورده اند * قوله تا هنگامیکه خلعت تجرد آه * یعنی وقتیکه ازین جهان شما را طلبند در آن
وقت در خاطر خود هیچ رنجی را راه ندهند * قوله در مقدمهٔ تجرد آه * یعنی چون بعد ازین رای
تجرد و عزلت بدل شما مرکز گردد آنوقت خوش و خرم بسوی آن باید شتافت درین
هیچ مضائقه نیست لیکن هر اندیشهٔ تجرد که صرف آن وهم و توهم است اگر بخاطر شما رسد آنوقت
مناسب است که بتدبیر ناقص من آن را از فریب های نفس خود دانسته خود را از تکاپوی
تعلق دنیا باز نباید داشت پس در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ تدبیر بجای با تا و بجای مناسب است
عبارت در میانست و بجای نباید داشت لفظ داشت ظاهرا غلط طبع شده و کاف که بعد
عبارت مناسب است می باید فرو گذاشت شده باید نوشت فقط

۸۲

* تشریح نامهٔ که به حکیم همام مرقوم گشته این درد نامه آه *

* ابوالفضل مبارک * ای ابوالفضل ابن مبارک * رقایق * جمع رقیقه باریکی * علامه
الورا * دانای خلایق * قوله این حیران دبستان خرد آه * ای مرا حکیم همام از پای بند ان

رسوم روزگار شمرده باعث ارسال خط و کتابت می شود ٭ قوله بطرز بحبیت آه ٭ محبیت
در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن محبت باید نوشت یعنی بلکه آن حکیم همام که در سکنای
سویدای خاطر من هم چنان که محبت و محبوبیت در مرتبهٔ خود ۲ بغایهٔ تمام جلوه گری شود جلوه گر است
٭ قوله سم آه ٭ ای هر ساعت اندرون من خون مرای جوشد ٭ قوله بشکر مقدور ٭
ای بشکری که طاقت و قدرت آن دارد ٭ قوله می گوید ٭ ای شکر صحبت می گوید
٭ قوله اَلحَرِیصُ مَحرُومٌ ٭ حرص و طمع کننده همیشه محروم است فقط

٭ تشریح نامهٔ که بحکیم همام تحریر یافته گرامی نامه آه ٭

باید دانست که این نامه بعد صحت یافتن حکیم همام نگارش یافته ٭ قوله آرمیدهٔ ظاهر و شوریده
باطن ٭ ای بظاهر خوش و در باطن ناخوش بجهت شنیدن خبر بیماری شما ٭ قوله چه از رهگذر آه ٭
ازین جاییان وجوه غمگساری است ٭ قوله در رسم و عادت آه ٭ ای در استفسار کیفیت
مزاج شما که رسم و عادت زمانیان است بواسطهٔ کارهای دنیاوی تقصیری رفت ٭ سهام ٭
سرگشته و حیران ٭ قوله ورنه از جهت آنکه آه ٭ یعنی وجه غمگساری بجهت آنکه در بین
بیماری شما حال دشمنی و عداوت دوستان شما آنقدر پرتو ظهور داده که لایق گفتن نیست ٭ نمود ٭
غریق ٭ قوله آنچه مهربانی فرموده آه ٭ ای آنچه شما در تعریف خدا طلبی این غریق دنیا نوشته اند
درحقیقت آن تعریف خود کرده اند لفظ دینی بجای دنیا در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده ٭ غول ٭
دیوی که خود را رنگارنگ در نظرها نماید ٭ دیو ٭ شیطان ٭ قوله این بادیه آه ٭ ای ازین
بادیهٔ خرابیها که عبارت از دنیا است تا قافله آخرت و عاقبت زنده رسیدنم محال مگر بعد
مردن من کرکس استخوان مرا بجانب آخرت رساند ٭ قوله امید که بهمت مردان آه ٭
٭ ای امید که بدعای نیکوکاران عاقبت من بخیر مقرون باشد ٭ قوله فتح الله و برادران او ٭
باید دانست که این همه پسران حکیم موصوف اند فقط

٭ تشریح نامهٔ که به حکیم همام تحریر یافته خاطر آه ٭

دانستنی است که این نامه در تعزیت پسر حکیم ارقام یافته * قوله روضت * درین قول حرف زای معجمه از لفظ روز در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده روز محنت باید نوشت * نایحه * گریه و زاری * قوله اگر در مالک مقدس فطرت آه * ای اگر بعد سنوح حادثهٔ پسر شما در فطرت شما که مقتضی صبر است نگاه می اندازم خاطر حقیقت پیرای شما را در دبستان رضا و تسلیم سرخوش می بینم پس در آن صورت دل خود را از غم و الم و تعزیت باز می آرم زیرا که فرستادن مرهم در روز محنت که عبارت از ظهور صبر و تسکین شما است از کارهای نادانان است * نشور * زنده شدن و مراد از ان این جا روز قیامت که دران مردگان زنده خواهند شد * قوله اگر در حربده آباد آه * یعنی اگر در جای فساد طبیعت شما که باعث جزع و فزع است نظری کنم آن هوشیار مشتاق روز قیامت را آنقدر مدهوش در نشاء مصیبت برادر حکیم ابو الفتح می یابم که تمامی تدابیر روزگار دران فائده نمی بخشد * قوله هرگاه معامله چنین باشد * یعنی هرگاه هیچ تدبیری در حادثهٔ برادر شما حکیم ابو الفتح فائده نداده باشد پس از من نادان چه لایق که شروع در تعزیت حادثهٔ جانگاه محمد نمای پسر شما که به نسبت حادثهٔ برادر شما بسیار عظمتی دارد نمایم * قوله آه ار آگاه دولتخانهٔ معرفت تقدیر بجا نیست * یعنی الحمد لله که آن برادر را معرفت تقدیر و خواهش خدا که لازمهٔ آن صبر و شکیبائی است و درانجا نه خوشی گذر دارد و نه غم حاصل است فقط

۸۵

* تشریح نامهٔ که بقاضی حسن در واقعهٔ فرزندش تحریر یافته دل دانا آه *

* قوله بردن خدا آه * ای بردن خدا بنده را نزد خود یا زادن آدمی در آخرت یا رفتن او از خاکدان دنیا که مرگ عبارت از یکی ازین هر سه است و ازانجا که کم فی نفس الامر این هر سه امر به نسبت حیات خوار دنیا مرتبهٔ بلند دارد جای آنست که مرگ هوشمندان را مسرت افزا شود و اگر مسرت افزا نشود غم آرا چرا شود * فرسنخ * مقدار سه میل و میل چهار هزار قدم اشتر راهوار * قوله بسر و قامت این پیش پا افتاده آه * ای بدریافت حقیقت

مرگ که پیش پا افتاده و صد فرسخ دور است رسیده همیشه به تسلیم و جبر صبر در باشد و
در لفظ دود حرف یای تحتانی در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده * عواصف * جمع عاصف
باد تند و باد عذاب و این جا مراد ازان حادثه * قوله اگر از تند باد عواصف طبیعی آه *
یعنی اگر از غلبهٔ طبیعت که موجب جزع و بیقراریست در تسلیم و رضا توقفی افتاده باشد
* طبیعت مرحوم * طبیعت نادان که لایق ترحم است * قوله و کجا استعداد تخاطب تجویز
نماید * ای کجا استعداد و طاقت مخاطب در شنیدن اذکار غم و الم تجویز نماید * مکحل *
سرمه کشیده و مراد ازان این جا روشن فقط

۸۶

* تشریح نامهٔ که به حسین خان برادر قاضی حسن خان ارقام یافته الحمد لله آه *

این نامه در جواب نامه ایست که حسین خان برادر خود مشعر شکایت دنیا و ارادهٔ ترک
تعلق دنیاوی نوشته بود * قوله خاطر مشکل پسند * ای خاطر مشکل پسند من * قوله وشکر
این دولا عطیه آه * بعد لفظ عطیه لفظ آنکه در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده باید
نوشت یعنی شکر این معنی که درین قحط مردمی طبیعت من صاحب گنجینه شکر است آنکه
همان طبیعت دوستی خالص قاضی حسن ستوده و کار روای محبت است * قوله حسن
الذات * بجای حسن الذات که در متن نسخهٔ مطبوعه طبع شده احسن الذات که بمعنی
نیک تر ذات است باید نوشت * قوله آن بزرگ زادهٔ قبیلهٔ نفس ناطقه آه * یعنی
آن پاک ذات و ستوده صفات که کدورت رذالت و نفاق را درو آمیزش
و دخل نیست با وجود آنکه بدنامی من مشهور است من عاشق شوربختان طالب دوستان و
نیکوان را دوست و محبت گر است * قوله محبت تو دلیل آه * ای ازانجا که به مصداق
قول مشهور دل را بدل رهی است محبت از یکجانب دشوار است پس محبت من
دلیل مودت اوست * قوله بگذرد * درین قول بمتن نسخهٔ مطبوعه حرف دال زائد طبع
شده و صرف بگذر صیغه امر باید نوشت * قوله بگدالی نبوده بودی * ای رنجش و ناخوشی از

از تعلقات دنیاوی ظاهر کرده بودی * قوله بر سر تقدیر رواو رسیده اند آه * یعنی هرچه از کم و کاست دنیامی رسد آن را از تقدیر و خواهش خدا وابسته اند و خود را تماشائی دنیا دانسته خلاف طبع را موافق طبع انگاشته و به شکایت لب بسته اند * قوله دانش والا و فهم درست آه * ای دانش والا و فهم درست شما اگر بر وزغم و رنجش دکار نیاید بچه کار آید لیت و لعل یعنی حرف کلاچون چرا او زا بهواء ت حوادث عیب کردن و خلل برانگیختن بر تقدیر ایزدی وابسته با تقدیر ایزدی دوستی یا آشتی باید نمود * قوله از سر تقدیر گذشته * یعنی از این جا از سر تقدیر گذشته بر رسم و عادت سخن کرده تسلی شما می کنم * قوله الحمدلله که دوستان آه * ای منت خدای راست که دوستان کاهنده دشمن دارید که امیران و توانگران روزگار بر آن دوستان حسد می کنند و از ذخیرهٔ حسد خودشان دم خوش نمی زنند و همیشه در رنج جانگاه حسد می مانند و بجای ذخیره در متن نسخهٔ مطبوعه لفظ زجر غلط شده * قوله حکیم آموزگار است * یعنی دانای تجربه کار است * قوله جالینوس الدوانی * لفظ دوانی در متن نسخهٔ مطبوعه ظاهراً زاید طبع شده بجای آن حرف یای متکلم با لفظ جالینوس باید نوشت * قوله فراهم آورده * درین قول بمتن نسخهٔ مطبوعه در آخر لفظ آورد حرف های هوز فروگذاشت شده باید نوشت * قوله آنکه جمعی از دنیاداران آه * ای آنکه جمعی از دنیاداران از مرگ حکیم ابوالفتح و امیر فتح الله شماتت کرده خنده زهرآلود نموده اند و آن برادر این مقدمه را بطرز اظهار رنج و ملال نوشته اند از ین جهت درین امر اظهار شادی نمی کنم والا اگر بغور و تامل درین امر خوض نمایند بدانند که آنگروه بدبخت امروز با خود آن می کنند که هیچ دشمن با آنها نکند زیرا که من عوض این بخوبی خواهم گرفت بسبب ورنج و حیف او قاتی که بغد کرهٔ این گروه ندامت مژده بگذارد و این جمله خبر جمله و آنکه جمعی از دنیاداران است * آهن ربا * سنگی است که آهن را بخود جذب کند و عرب آنرا مقناطیس گویند * قوله آهن ربای جذب محبت کشود حرف * یعنی کشش محبت مرا به گفتگوی در آورد فقط

۸۷

* تشریح نامهٔ که به میر شریف آملی ارقام یافته الله بس آه *

باید دانست که میر مذکور در اکثر علوم ماهر و واقف بوده است و از کتب درسیه متداوله
در ایران زمین فراغت حاصل می کند و مشق علم تصوف بمرتبهٔ کمال بهم می رساند والحاد
و زندقه را بدان آمیزش داده ادعای همه اوست می کند و هرشی را الله می گوید و می گویند
وقتیکه بدار الامن عرش آشیانی داخل می شود طریقهٔ صلح کل را گشاده و جادهٔ
موافقت را وسیع دید و طبیعت حاکم وقت مایل بدانجانب یافت که هرکس از گروه
مختلفت المذاهب و متباین المشارب بر شارع عام صلح کل سلوک نماید از دلالت آرزو
باستلام آستانهٔ دولت نشانه کامیاب گشته بعنایت منصب و جاگیر ملحوظ بانظار
خسروانی می گردد و در سال سی ام سنه نهصد و نود و سه بعد انتقال میرزا محمد حکیم برادر
علاتی عرش آشیانی که بحکومت کابل علم خودسری می افراشت و پس از انضمام آن
ولایت بممالک محروسه میر به منصب امینی و صدارت آن صوبه سرمایهٔ عزت و حرمت
می اندوزد و در سال سی و ششم بعهدهٔ وزارت بنگ و بهار و دیگر چهار خدمات آنجا مثل
خلیفگی و امینی و صدارت و قضا بر پایهٔ اعتبار ترقی می نماید و پستر بعطای جاگیر پرگنهٔ موهان
که متصل لکهنو واقع است مفتخر می گردد و گویند در آخر بمرتبهٔ سه هزاری رسیده بود که یکایک
کارگزاران کارخانهٔ قدر و قدر امانتش باختیار موکل اجل حواله نمودند و در قصبهٔ موهان مردمان
دفن کردند فقط   باید دانست که وقتیکه خبر کثرت خلوت گزینی میر مذکور بسمع شیخ
رسید بنابران این نامه متضمن ترغیب و تحریض میر بطرف انجام امور خلایق تحریر
نموده * قوله بر زمین معامله دانی آمده آه * ای همگی همت من مصروف بر آنست که اولا
شما رغبت تمام بطرف تعلقات دنیاوی متوجه شده بر آرا امور خلایق را زیب و زینت
جمال خود گردانند و بعد ازان روزی چند بخلوت و عبادت شتابند * قوله تا امروز که
طیلسان تجرد آه • یعنی تا این زمان که شما بی جاگیر و بی تعلق بودید اگرچه کمرتی در عبادات جمعیتی و

یعنی خاطر شما را حاصل بود اما همان کثرت و جمعیت به سبب عدم برآر کار خلایق از آن خلایق را
در شور آورده و آزارده بود اکنون که در لباس تعلق خود را درآورده جلوتی و ظهوری
فرموده اید مناسب که نزول مدارج علیا را که عبارت از ترک کثرت خلوت است در نظر
بیاورده عموری جلوت را صرف به جهت آرایش و درستی امورات دنیاوی انسه
سرانجام کارهای خلایق بدستور انتظام معنی که شما عادت آن بخوبی دارید نمایید و این
سرانجام منحصر در این است که شما فطرت خود را که مقتضی ترحم و خلوت است برکار داشته
در خور مقتضیات روزگار بسر برند و خرج و آمدنی خود دریافته بر دوش در خور در کار معامله
کنند و در متن نسخهٔ مطبوعه قبل لفظ کرامت لفظ خلوتی بجای جلوتی غلط طبع شده فقط

۵۸

* تشریح نامه‌ای که به میر شریف آملی رقم یافته خاطر آه *

* قوله خاطر به هیچ فرد دنیا آه * یعنی خاطر من از طرف دنیادار حریص در دو دست میر شریف
پابند است و در متن نسخهٔ مطبوعه یک لفظ یک مکرر شده آن را حک باید نمود * علم صورت
دنیا * قوله هنوز در خلوت مقدس آه * ای الله تعالی شما را در خلوت مقدس بعد از
عطای سلیقهٔ انجام امور دنیاوی از نظر حاسدان پوشیده دارد * قوله سرگرم خواهند
یعنی به پرداختن معاملات دنیاوی وغیره سرگرم خواهند بود * بت * چادر و این جا مراد
از آن حجاب و مانع * قوله میر حسینی را حسن خدمت آه * ای میر حسینی را که مصاحب
و کارپرداز سلیقه شعار شما است حسن خدمت او بسبب مدح و ثنای شما او را در غرور
نیارد و مانع انجام امورات دنیاوی او نشود * قوله اول پایهٔ اهلیت و برخورداری
از صحبت برگزیده آه * یعنی اول اهلیت شما و فایده از صحبت شما که برگزیدهٔ خاطر من هستید
آنست که همواره از خود بهتری را جویا می باشید که در ملازمت پادشاه بکار آید فقط

۵۹

* تشریح نامه‌ای که به میر شریف آملی ارقام یافته عبارت آه *

باید دانست که این نامه هم در مادهٔ اینکه اکثر توجه بجانب سرانجام امور دنیا باید نمود و کمتر

بطرف عزلت و خلوت به اغب باید بود تحریر یافته * قوله ظاهر آراسته * درین قول لفظ آراسته به متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن آراستگی باید نوشت * قوله از آسمان فطرت کام خاکیان آه * یعنی هرچند صرف از آسمان فطرت کارکنان قضا و قدر آن چنان کار خلائق ساخته و پرداخته اند که آن کار عیب کنندهٔ هر کار ظاهر پرستان و تجربه کار این دنیا و ایران آمد لیکن امروز مراد و مستی میر شریف مذکور خطر است زیرا که امروز مرا با پادشاه کار افتاده با فطرت و اتفاقات * قوله باندازهٔ هزارم حصه آه * ای مقدار یک حصه از هزار حصه نیکی و خوبی خود را در ملازمت با اخوان زمان و در دیگر کارها بکار خواهند داشت * قوله چون طیلسان صورت آرائی بر دوش آه * ای چون از مدت دراز طیلسان سرانجام امور دنیا بر دوش شما انداخته آمده است لهذا مناسب آنکه از علم خود به تجربه و عمل مایل شده بکوشش تمام خود را از بهترین کردهٔ کارکنان گردانید چنانچه در طائفه عارفان بهر اند * قوله خروج * این قول در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن خرج باید نوشت * قوله مستبصرانه نموده آه * ای دخل و خرج خود را خوب دریافته * قوله هم معاتب و هم معاتب باشم * یعنی مرا آن قدر فرصت نیست که بر بی عملی خود بسبب اطلاع شما هم معاتب کرده شده باشم و هم با اطلاع بی عملی شما شما را عتاب کننده باشم * قوله خوش معامله بود * ای خوش معامله باید بود * قوله به سخنان شنعت که بی مشورت نیک ذاتی آه * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه حرف به زاید و لفظ شنعت و لفظ بی غلط طبع شده بجای شنعت شعب که بمعنی اصلاح کردن است و بجای بی با باید نوشت یعنی همیشه قوت غضبی را سخنان اصلاح که با مشورت نیکذاتی شما حاصل است در شورش و مغلوب ساختن باشد * کورنش * ورزش و تعلیم فقط

---

* تشریح نامهٔ که به میر شریف آملی تحریر یافته الله تعالی آه *

---

* قوله این جمعیت * ای جمعیت هر دو جهان * قوله از بر آمده های بام فطرت * یعنی

یعنی از مردمان عالی فطرت و خلقت * نشیب آباد ظاهر * دنیا * قوله همه مراتب * این جا مراد ازان هر دو عالم * قوله او ظاهر بهر رنگ باطن آه * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه لفظ او زاید طبع شده و ظاهر بمعنی دنیا و باطن به معنی عقبی است * سوانح گویند * حوادثات دنیاوی * قوله سر و برگ کم رشده * ای سامان اخلاص و نیاز کم شده * قوله نیاز مندی طالبان آه * باید دانست که این فقره دو دفع ورد سفارش امیدواری که میر شریف برای او سفارش بشیخ نوشته بود تحریر یافته یعنی از انجا که نیازمندی و اظهار احتیاج بر دوشش کمال خاکساری و عجز در حق طالبان و امیدواران معیوب دانسته ده بوده پس شمارا که امروز ملازم پادشاه رسیده و بندهای هوای حرص فراوان بطریق اولی از اظهار چنین نیازمندی مجتنب بودن و مهر خاموشی بر زبان مروم عیب جو نهادن مناسب است فقط

۹۱

* تشریح نامهٔ که بمیر شریف آملی تحریر یافته الله تعالی آه *

* این نامه هم درباب ترغیب میر بطرف تعلق دنیاوی متضمن نصائح و مواعظ تحریر یافته * کارهای دینی * مثل نماز و روزه و ورد و وظایف است * قوله طرز مرا آه * یعنی طرز مرا که عدم خلوط نویسی و آن خلقی من است شما آن را صرف در حق من خلاف طبیعت خود بروز در عمل می آید * قوله این باطل در حقیقت آه * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه لفظ حقیقت غلط طبع شده بجای آن لفظ حقیقیان باید نوشت یعنی هرگاه من در زمرهٔ دوستان حقیقیان ضمیر شما به نیکی در دل می گذرم مرا هم بار سال نامهٔ دلکشا بهجت می بخشند * قوله باقیه اقبال رهنمونی آه * یعنی یاد فتیکه قائد اقبال رهنمونی شمای فرماید آن وقت بدار المقدس حقیقت رسیده بامن از اخلاص و حقیقت سخن می کنند * بالراس * ای بسر و چشم فقط

۹۲

* تشریح نامهٔ که بمیر شریف سرمدی نگارش یافته برادر آه *

* قوله استه عانموده آه * یعنی برادر دینی استدعا نموده که نصیحتی چند که در هنگام جدائی ناصح او باشد * ساده لوحان * احمقان * قوله تو از وی مراتب سخن شناسی آه * ای چون سخن من

باکسی است که ماهر و واقف و قدردان مراتب سخن شناسی شده و طالب دین و دنیا نابوده
طالب امر حق شده و در بازار او و زنگار سخن خوب و سره را خریدی کند و سخن ناسره و ناقص را
فروخت و دوری نماید • قوله کردار خود را آه • ای فعل و کردار خود را بسبب کمال
قبح و زشتی آن چون گویم که قابل گفتن نیست • مداهنه سستی کردن • قوله اول
شورشی • یعنی اول فساد و خرابی • قوله در تصحیح آن • ای در تحقیق صحت و حالت
آن سستی و غفلت کردند • غذاهای پرورش طبیعی • طعامهای ناقصه • غذای ناگوار روحانی
• مثل صحبت بد و سخن ناقص که موثر در مزاج آدمی شود • قوله کلمهٔ چند در لقمهٔ حلال • ای کلمهٔ چند
در میان لقمهٔ حلال • قوله قوتی که بوسیلهٔ آن قوت • درین قول لفظ قوت اول را
به تشدید واو که بمعنی زور است و ثانی را بدون تشدید که بمعنی غذاست باید خواند • قوله
ازین جا به حال سایر محترفه آه • ای از دریافت حال مذکور حال سایر اهل حرفه و کسب
دریافت توان نمود و قطع نظر ازین خلاصهٔ معامله که گفته آمد به بینید و بچشم خود مشاهده کنید که
نخستین معاملهٔ سپاهی عوض کردن جان بمال است و برهمین قیاس دیگر حال مردمان غرض
آلود است * قوله خود را آه * قبل لفظ خود واو عاطفه در متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت
شده باید نوشت • قوله از گلستان بخارستان • گلستان کنایه از حلال و خارستان کنایه
از حرام * قوله افزارد * درین قول حرف را ای مهمله به متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده صرف
افزاد باید نوشت * قوله کوران خودخواه * این جمله مبتدا است و خبر این لفظ بسیار
است * عناصر متضاده * آب و آتش و خاک و باد که ضد یکدیگر اند * مضمر
پوشیده * قوله به مناسبات معنوی و مرابطات قوی آه * ای به حسب مصالح معنوی و
اسباب قوی یکی را بزرگ آن گروه می گردانند و او را حاکم و غالب آن گروه می سازد و حرف
دال در لفظ سازد به متن نسخهٔ مطبوعه فرو گذاشت شده * وحدت قهری • وحدتی که بقهر و زور
وجود گیرد * قوله بادشاه معنی آه * ای همچنان که او را بادشاه دنیا کرده بادشاه حقیقت و

حقیقت و آخرت نیز او را می گرداند با بطوریکه او را در دنیا متقی و پرهیزگار و مائل بطرف

ترویج امور دینی می سازد * قوله باوره دانی * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه لفظ دانی

غلط طبع شده بجای آن ذانی بحرف ذال معجمه و تای فوقانی باید نوشت و این لفظ را بیای وحدت

باید خواند * مستقیم * استوار و محکم * قوله حق نگاهداشت آه * ای حق نگاهداشت همان املاک

ناگزیر * شوکت کبری * شوکت هردو جهان * قوله در گرو عدالت آه * ای موقوف

بر عدالت وغیره اند * سدرمق * چیزی و طعامیکه باعث حفظ بقیهٔ جان باشد * معقول *

درست و جایز * قوله پس ترا که در انجمن تعلق آه * این اشاره بطرف میرکمو ست

الیه است * حکمت پروران بالغ نظر * دانایان کامل * قوله وصول حقیقی یا وهمی

منافع دنیوی * ای وصول منافع دنیوی حقیقتا یا وهما * حریت ذات * درستی نفس

وصحت بدن * ملکات فاضله * عدالت و شجاعت و حکمت و عفت * علت رابع *

این علت مرکب از چهار چیز مذکور است * قوله از اسباب انتظام * ای از اهل

تعلق گشته شکر وجود خود به برار کارهای خلائق برآرد * قوله پس از آنکه آه * ای پس

از ان که شکر وجود تو ادا کرده شود و شخصی سعید و هوشیار لائق نیابت تو کند و توقع

قصور و قصور سر انجام تعلق و کار تو تواند نمود بدست افتد اگر آرزوی تجرد کنی مبارکت باد

* والی کل * مراد از ان بادشاه * قوله در طریق تعلق آه * ای چنانکه در تجرد نیت

درست و غیره عبادت است همچنان در طریق دنیاداری سوای درستی نیت که

آن هم در تجرد و هم در تعلق مشارکت دارد و بدون آن هردو ناقص و ضائع اند خلاف

راه تجرد که عبارت از برار کار خلایق و غفلت دنیاویست ابست نیز عبادت است

* قوله پس از تصحیح نیت آه * ای پس از درستی نیت در تعلق که آن عبادت

از انتظام جهانیان است و خود را از مددگاران بادشاه دانستن و گردانیدن هر عملی

که از اتفاقات درین تعلق واقع شود عین عبادت است بسیار باهوش و فکر باید بود

و هرگز مذمت و عیب دنیا و دنیا داران نباید کرد زیرا که عادات و اخلاق زشت و ناپسندیدهٔ آن نزد بزرگان ناستوده است نه این دنیا ناستوده است. و حرف واو قبل لفظ ناستوده و لفظ آن بعد لفظ پسندیده در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده * بهمین * بهتر * ستوده * نوع بنوع * قوله به نیازمندی و شکستگی مصاحب بود * یعنی همواره عاجزی و شکستگی نفس خود را اختیار نموده * قوله در دفع ازاله * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه واو عاطفه بعد لفظ دفع فروگذاشت شده باید نوشت * ملکات ردیهٔ هشتگانه * اول جانب افراط حکمت که آن را سفه گویند و معنی آن فکر بیجا و گریزی است و دیگر جانب تفریط حکمت که آن را بله گویند و معنی آن بیکار کردن فکر بقصد است سیوم طرف افراط شجاعت و آن را تهور گویند و معنی آن اقدام بر مهالک که فهم و دانش آن را اینگونه پندارد و چهارم طرف تفریط شجاعت که آن را جبن گویند و آن حذر و خوف از چیزیست که حذر از آن نیک نباشد پنجم جانب افراط عفت و آن را شره گویند و معنی آن رغبت نفس بشهوات زیاده از قدر استحسان ششم جانب تفریط عفت و آن را خمود نفس گویند و معنی آن نفس از حرکت در تلاش لذات ضروری که شرع و عقل آن را نیک و جایز شمرده باشد سستی ورزد از روی اختیار نه از روی خلقت هفتم جانب افراط عدالت و آن را ظلم گویند و معنی آن تصرف در حقوق مردم و اموال ایشان هشتم جانب تفریط عدالت و آن را انظلام گویند و معنی آن قایم کردن ظالم است بر ظلم و انقیاد او و در آنچه مشتهی او باشد بطریق مذلت * اضاعت * ضائع کردن * ملوم * ملامت کرده شده * مجدان غیر مستعد * کوشش کنندگان بلند طبع و کند ذهن * مستعدان غیر مجد * صاحبان استعداد گوشه نشین * قوله آنزمان * درین قول به متن نسخهٔ مطبوعه لفظ آ زاید طبع شده حک باید نمود * لجاجت * ستیزه کردن * قوله وحی را در راه اطوت * درین عبارت متن نسخهٔ مطبوعه یک لفظ را بعد لفظ در زاید طبع شده * قوله قدردانی و حق شناسی آه *

قبل لفظ قدردانی واو عاطفه در متن نسخهٔ مطبوعه فروگذاشت شده یعنی قدردانی وحق شناسی مردمان عادت و معمول خود کرده‌اند * مطایبه * خوش طبعی و هزل * قوله هر هفته اول مرتبه *

درین قول لفظ اول بجای اقل در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده اقل باید نوشت * قوله بلخ و تش *

درین قول لفظ بالخ بجای بلخ در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده * قوله کفارت آن شود * یعنی دور کننده و پاک کنندهٔ آن گناه خوش آمد شود * قوله از دلهای آگاه همت خواه * یعنی از دلهای درویشان و عارفان دعا و توجه خواه * قوله یادداشتی بنویس * یعنی فهرست مقدمات و روبکاری آن بنویس * خاطر قوی * خاطر امیر و توانگر * دامن شب * آخر شب * قوله از تو حسابی گیرند آه * یعنی ترا ناچیز و حقیر شمرند * قوله کیف مخور آه * یعنی تاسف و نشه او را مخور * قوله از جای مرو * یعنی بی صبر و بی قرار مشو * قوله هرگز چون عامه آه * یعنی هرگز مانند عوام الناس نسبت حوادثات بطرف آسمان و زمانه و طالع مکن هرچه دان از افعال و اقوال زشت و قبیح خود دان فقط

۹۳

* تشریح نامهٔ که بمیر شریف سرمدی ارقام یافته الله آه *

* دید * دانش * قوله چه گفته باشم آه * یعنی از رنج و الم خود هیچ نگفته باشم زیراکه درصورتیکه هنگام فراوانی مردان عدائی امثال شما بر خاطرم بسیار گران بود درین وقت فقدان مردان قیاس کنید که غم و الم جدائی شما درچه مرتبه خواهد شد * قوله اگر نه آهنگ سفر مالک تسلیم بودی آه * یعنی اگر نه قصد و آهنگ ملک بقا و آخرت مرا بودی کار مرا بسیار دشوار شدی

۹۴

* تشریح نامهٔ که به جهان نوردآگاهی طلب شیخ حسن موصلی ارقام یافته شیخ حسن آه *

* موصل * نام شهریست که هرکه درآن شهر مقام کند قوت خود زیاده یابد * قوله در خاطر جا دارد * ای در خاطر من جا دارد * قوله هرگاه طبیعت از پایهٔ دریافت آه * یعنی هرگاه طبیعت من از عقل و فهم جدا می شود خواهان صحبت صوری شما می گردد * قوله و آنکه امسر خاص

نامه که به شیخ ضیاء الدین
خضر خان

سفر آه • یعنی آنکه شما طلب رخصت سفر موصل وطن خود بعزم ملاقات خویشان و عزیزان خود می فرمائید اگرچه درین امر بحسب اقتضای بشریت معذور اید اما در نشاء عقل عذری معقول در باب طلب رخصت بدست من نمی افتد ٭ آبای معنوی ٭ پدران حقیقی که عبارت از استادان است • آبای عنصری • پدران مجازی که آبا و اجداد اند ٭ قوله کجا پای خود را ٭ ای یکی و کجا در طلب استادان هنر که فرض وقت است زحمت کشیدی که حالا جست وجوی ملاقات پدران مجازی که از قسم نوافل است می نمائی فقط

۹۵

٭ تشریح نامهٔ که بخدا شناس شیخ ضیاء الدین ولد شیخ محمد غوث ارقام یافته شیخ آه ٭

• مقصدی • کارکن ٭ قوله بآن آه ٭ یعنی بآن نوشته تنها • قوله قبل از زمان مقدر آه ٭ ای قبل از جدائی مقدر • قوله غیبت نشدمی • درین قول بمتن نسخهٔ مطبوعه لفظ در قبل لفظ غیبت فروگذاشت شده باید نوشت ٭ مبلغ ٭ جای رسیدن • قوله اگر بمبلغ علم خود • یعنی اگر بحسب مرتبه و مقدار علم خود • منتشی ٭ پیدا شونده • قوله اگر از اخبار قبض خاطر آه • یعنی اگر از اخبار قبض و رنجیدگی خاطر خود که همان قبض و رنجیدگی بجهت تحصیل کمالات و علوم روی نماید و ظهور آن قبض در اکثر آدمیان پیدا شونده از فوت سعادت است صاحبان کمال را مسرت رسانم هرآینه بهتر از آن است که باطلاع انبساط خاطر نادان خود که همان انبساط در اکثر اوقات پیدا شده از امورات نالایق چند است که نزد عقل آن امورات لایق خوشی نیست عاقلان را ملول گردانم فقط

۹۶

٭ تشریح نامهٔ که به خضر خان تحریر یافته ایزد توانا آه ٭

باید دانست که خان موصوف از نسل فرمانروایان مغلستان است صاحب طبقات اکبری می گوید که این اکسن از شاهان کاشغر بوده زمانیکه خدمت جنت آشیانی فائز می گردد به تعظیم و تکریم لوازم خاطرداری او به ظهور می رسد و بشرافت نسب و حسب آراسته و پیراسته است از بس که بشرف مصاهرت خاندان تیموریه مختص شده گلبدن بیگم همشیرهٔ جنت

جنت آشیانی بعقد نکاح او در می آرند و خان مشار الیه به برکات چنین نسبت بزرگ بمراتب
امیر الامرائی ترقی می نماید چون حضرت آشیانی در ابتدای جلوس بدفع فتنه و فساد اسکندر سور
از پنجاب علم نهضت بطرف دهلی بر می افرازند خان موصوف را برای انتظام صوبهٔ پنجاب
می گذارند و مدافعهٔ سلطان سکندر که مدعی مملکت هندوستان بوده است سپرد خان والاشان
می فرمایند و دران زمان سلطان سکندر که قابوی جست فساد ہموارہ غنیمت شگرف دانسته لشکری
با خود جمع کرده و از کوهستان بر آمده در پنجاب سر بشورش بر آورد خان والا گوہر حاجی محمد خان
شیبانی را به حفاظت لاهور بر گماشته خود بدفع او متوجه می گردد و بعد ازان حسب آرزوش بهار وحدود
آن در جاگیر او مقرر می شود و بیست و هفتم رمضان سنه نهصد و شصت و چهار بآن طرف می رود
و پس از دو سال در انجا لباس حیات مستعار از تن جدا می کند * قوله لیکن چون شناسائی
تجربه آه * درین قول بمتن نسخهٔ مطبوعه نشناسائی غلط طبع شده بجای آن بشناسائی باید نوشت یعنی
چون بشناسائی و دریافت خود تجربهٔ چند آمیخته ام و تحقی در مردم شناسائی و علم قیافه
ورزش کرده ام بنابران ادعای آزمودگی من برای اعتبار لایق است * بریستها * جمع
بریست قانون و دستور العمل * قوله بوکه باین گزین روش * یعنی بود که باین اطلاع و
آگاهی خیریت عاقبت و بهبودی آخرت من چهره افروزد .

۹۰

* تشریح رقعهٔ که به خضر خان تحریر یافته آه *

باید دانست که این نامه در جواب نامه ایست که خضر خان از مقام جنگ گاه که بطرف دکن بود متضمن اظهار
درهمی و برهمی لشکر خود اولاً و بعد ازان اطلاع ظهور ایمنی از طرف دشمنان و اخبار ضعف مزاج خود
فرستاده بود * قوله از رهگذر خبرهای ناخوش * یعنی بسبب شنیدن خبر درهمی و برهمی لشکر شما که بجهت
بی انتظامی لشکر و بد سلیقگی شمار و نموده * قوله درستی مزاج * درین قول لفظ درستی بمتن نسخهٔ
مطبوعه غلط طبع شده بجای آن درستی باید نوشت * قوله درین سانحه * ای درین جنگ و محاربه
* قوله از نوشتهای بدرگاه مقدس آه * یعنی ازانجا که حضور بادشاه در ماده حسن سلیقگی

و آزموده کاری شما مبالغه زیاده از حد بوده بودم بنابران بالفعل از نوشتهائی که مشعر با تفاق سرداران شکر و اظهار عجز خود درین معرکه بدرگاه شاهی فرستاده بودند شرمنده هستم

* قوله اصلا این نه بان آه * یعنی اصلا این نوشتها بآن سعادت شما موافق نمی آید * قوله اگر آنصورت نه بندد آه * یعنی اگر صورت انتظام شکر از شتابه ظهور نرسد فکر بآمدن خود درین جا نمایند وخوشامدگویان که همراه شما اند نیز برای آسایش خویش درین امر راضی شوند و درمتن نسخهٔ مطبوعه بجای بشوند نشوند غلط طبع شده * اردو * شکرگاه * تانک * نام جائی

۹۵

* تشریح نامهٔ که به خضرخان تحریر یافته *

این نامه در باب ترغیب ارسال عرایض وغیره بعد فوت حکیم همام نوشته شده * روز به * هر روز بهتر * قوله در هردو کار روز به خواهد بود * یعنی در هردو کار که کی پاسبانی یک جهتی خود و دیگری تلاش نیکان و همرنگان خود است هر روز بهتر و کامل خواهد بود * قوله این فدوی * این اشاره بطرف خضرخان است فقط

* تشریح نامهٔ که به سعادت مآب میرفوام الدین شقدار ارقام یافته *

* شقدار * تحصیلدار و لفظ نویسنده بعد لفظ شقدار در متن نسخهٔ مطبوعه زاید طبع شده * قوله فطرت بلند آه * ای فطرت بلند خود را در شغل و آلایش امور دنیوی خجالت زده می یابم * قوله پیش بزرگی آری گفته باشم آه * ای در صورتیکه از حجرهٔ خلوت خود آمده پیش بادشاه به استفسار بادشاه در اختیار امور دنیاوی آری و بلی گفته باشم پس نامرد نیستم که باز خلاف آن راه عزلت و تجرد که اهم مقصود من است پیش گیرم * قوله ترا که از خانوادهٔ آه * یعنی هرگاه که حال من چنین است پس ترا که بچنین صفات ستوده موصوف هستی محرم درد دل ساخته همه حال خود نوشتم * قوله آن محال صالح بسیار اراضی * این قول را بتوالی اضافات باید خواند یعنی در آبادی آن محال که دران بعد از تردد بسیار اراضی قابل زراعت متصور خواهد شده و در رفاهیت رعایا خصوصا در رفاهیت رعایای خوار و ذلیل که اجتهاد بر بندی * قوله از جنس غالی یا سافل * درین قول حرف یا به متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده بجای آن تا باید نوشت یعنی

از جنس عالی نا دانی * قوله کذر اینده ام * یعنی علیحده وجدا ساخته ام * قوله اهتمام نرود * درنرود نون نفی در متن نسخهٔ مطبوعه غلط طبع شده صرف رود باید نوشت *

والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب * بیت * الهی تو کردی بفضلش تمام * همش کن پسندیدهٔ خاص و عام *

بفضل الله تعالی دوم محرم الحرام سنه ۱۲۴۸ ہجری مقدس از تالیف نسخهٔ مرآة الضمایر شرح دو دفتر علامی فراغت دست داد قطعهٔ تاریخ در اهتمام تالیف نسخه مذکوره از خواجه بخت علی * ز طبع مولوی اعلم نه سر زد شرح علامی که اعجاز مسیحائی از و ظاهر درین دم شد * چو دیدم سحر پرداز یش خواجه سال او گفتم * بنام ایزد چه جادو شرح علامی ز اعلم شد و جمله دکرمه بتاریخ شانزدهم شهر شوال سنه ۱۲۴۹ ہجری مطابق بیست و ششم فبروری سنه ۱۸۳۴ عیسوی نسخه مسطوره در مطبع مولوی بدر علی واقع بلدهٔ کلکته بقالب طبع درآمده و باید دانست که هر نسخهٔ مرآة الضمایر که بی مهر و دستخط محمد اعلم باشد مال دزدیست کسی بخریداری آن جرائت نماید فقط

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۵	بُرنج	بِرِنج	۱۲	۳	تَشتَت	تَشَتُّت
ایضا	۶	نفع کرده	منتفع	۱۲	۳	تَوزّع	تَوزُّع
۹	۲	مذلّها	مذلّها	۱۳	۴	غَرّه	غُرّه
ایضا	۷	وَجدانی	وِجدانی	ایضا	۱۳	مَتواتر	مُتواتر
۱۰	۹	وبیران	ویران	ایضا	۱۳	مَتوالیا	مُتوالیا
۱۱	۷	کوکب	کوکَب	ایضا	۱۳	مُتَکاثرا	مُتکاثرا
۱۱	۷	اُفق	اُفُق	ایضا	۱۹	کمتعین	متعین
۱۱	۱۲	حصّل	حَصَّل	ایضا	۲۱	پوشید	پوشیده
ایضا	۱۴	یا الله	یا الله	۱۵	۱۷	الفہم	لفہم
ایضا	۱۴	تلاطم	تلاطُم	۱۸	۷	نسی	نسبی
ایضا	۱۶	الروحانی	الرّوحانی	۱۹	۱۲	اباب	ارباب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۱۴	اباب	ارباب
۲۱	۱۵	والاّ	قول والاّ
۲۲	۲۰	آیند	آید
۲۳	۱۷	بهر	بر
۲۵	۵	ودرقید	وآنرا در قید
ایضا	۱۳	تجارت	تجارب
۲۷	۱۷	لقب	تعب
۲۸	۶	بدقاع	بدماغ
۳۸	۱۸	جزئی	پتی
۳۹	۱	بدرگاه	به بدرگاه
ایضا	۱	فرستاده	فرستاده بود
۳۰	۱۰	نامه بخانخانان	تشریح نامه که بخانخانان تحریر یافته
۳۰	۱۹	منتبی	متنبی
۳۱	۴	اقامی	اقامی
۳۸	۱۹	نشه	شدن
۳۹	۱۷	خورا	خودرا
۴۰	۱۶	جنین	چنین
ایضا	۱۴	رو	در
۴۶	۶	بهصداق	به‌مصداق
۴۸	۳	باید	نباید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۲۰	خریدگانند	خرید کنندگانند
۵۰	۸	قنابح	قبائح
۵۶	۳	متقن	تیقن
۵۸	۳	گرادر	کردار
۶۰	۱۰	ببت	بسبب
۶۰	۱۱	می فرمایند	نمی فرمایند
۶۰	۱۳	نادمه	یافته
۶۵	۱	حرف	٥حرف
۶۷	۹	شوم	شهم
۶۷	۱۰	دریاو	دریاو
۷۲	۱۵	وور	دور
۸۳	۱۹	ننهند	نهند
۸۴	۶	باز	با
۸۵	۵	مقد	مقدس
۱۰۲	۱	جرأوت	جرأت
۱۱۳	۱	عالم آرا بجهت	عالم آرا آنرا بجهت
۱۱۳	۷	است پس	است هست پس
۱۱۳	۱۱	معدی	متعدی
۱۱۵	۷	معذرت	باب رفع
۱۱۵	۲۱	بطرف مطالعه	بطرف تحصیل فواید کثیر مطالعه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۶	۶	همایونش تا	همایونش او را تا	۱۳۱	۷	هر چند عیب	هر چند ظاهر عیب
۱۱۶	۷	می ناید	می دهد	۱۳۳	۱۸	و فی	فی
۱۲۳	۱۷	عجیت	عجب	۱۳۴	۱۴	دو متن	در متن
۱۲۴	۱۰	روزبهاتن	روزبهان	۱۳۵	۵	و چون	چون
۱۲۴	۲۱	بقعوانی	بقدر و آنی	۱۳۶	۲۱	جمعتی و	و جمعیتی
۱۲۸	۲	بیگجات	بیگمات	۱۳۸	۱۳	هم معاتب و هم معاتب	هم معانب و هم معاتب

